



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مظلومیت شیعه
در عصر عباسیان



مهاجر انصاری پور

مجمع جهانی شیعه شناسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مظلومیت شیعه در عصر عباسیان

نویسنده:

صادق انصاری پور

ناشر چاپی:

مجمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	مظلومیت شیعه در عصر عباسیان
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	اشاره
۱۹	فهرست مطالب
۳۳	دیباجه
۳۵	مقدمه مؤلف
۳۶	هدف از تألیف کتاب
۳۹	فصل اول: ظلم از نگاه شریعت
۳۹	اشاره
۴۱	دیدگاه دین نسبت به ظلم
۴۳	تعریف ظلم
۴۴	اقسام ظلم
۴۴	عوامل ظلم
۴۵	اسلام و مبارزه با ظلم
۴۷	راهکارهای اسلام برای جبران ظلم
۵۲	فصل دوم: مروری بر حکومت عباسیان
۵۲	اشاره
۵۴	تاریخچه مختصری از حکومت عباسیان
۵۶	سیره خلفای بنی عباس
۵۷	مقایسه بنی امیه با بنی عباس
۵۸	چگونگی پیچیده شدن طومار حکومت امویان
۶۰	شورش ها و قیامهای علیه عباسیان
۶۱	چگونگی به قدرت رسیدن بنی عباس

۶۳	تفاوت نگرش خلفای عباسی با خلفای اموی
۶۶	گسترش شیعه در دوران عباسیان
۶۷	جدایی عباسیان از علویان
۷۱	فصل سوم: وضعیت شیعیان در دوران سفاح و منصور دوانیقی
۷۱	اشاره
۷۱	ابوالعباس سفاح
۷۴	دو مشکل اساسی حکومت سفاح
۷۵	منصور دوانیقی
۷۶	رفتار منصور با مردم
۷۸	رفتار منصور با علویان
۷۹	کشتار و شکنجه علویان
۸۲	رفتار منصور با سادات حسنی
۸۵	فشارهای سیاسی بر شیعیان و آغاز دوباره تقیه
۸۶	نشر علم و حدیث حتی در حال تقیه
۸۸	مظلومیت محبوبیت آفرین
۸۹	نصب فرماندار سنگ دل در مدینه
۹۱	مشهور بودن دشمنی منصور با علویین
۹۴	رفتار منصور با امام صادق علیه السلام
۹۸	رفتار منصور با امام کاظم علیه السلام
۱۰۲	فصل چهارم: وضعیت شیعیان در دوران مهدی، هادی و هارون الرشید
۱۰۲	اشاره
۱۰۴	برخورد مهدی با علویان
۱۰۶	برخورد هادی با علویان
۱۰۸	هارون الرشید
۱۱۰	نیرنگ های هارون و تظاهر به دینداری
۱۱۱	هارون در تعقیب فرزندان حضرت علی علیه السلام

- ۱۱۴ نیرنگ هارون
- ۱۱۵ علل گسترش شیعیان در عصر عباسیان
- ۱۱۷ قیام های علویان
- ۱۱۸ هارون و علویان
- ۱۲۰ از شمشیر هارون خون می چکد
- ۱۲۱ برخورد هارون با موسی بن جعفر علیه السلام
- ۱۲۲ برخورد هارون با امام رضاعیه السلام
- ۱۲۳ مرگ هارون
- ۱۲۵ فصل پنجم: توطئه های مأمون و معتصم علیه امام رضا علیه السلام ، امام جواد علیه السلام و شیعیان
- ۱۲۵ اشاره
- ۱۲۷ امین و فرصتی مناسب برای امام رضاعیه السلام
- ۱۲۹ دوران مأمون
- ۱۳۰ مأمون از دیدگاه علویان
- ۱۳۰ قیام های علویان در زمان مأمون
- ۱۳۰ الف) قیام ابن طباطبا
- ۱۳۱ ب) قیام ابوالسرایا
- ۱۳۲ ج) قیام زید بن موسی بن جعفر
- ۱۳۲ پیشنهاد ولایت عهدی مأمون و سیاست امام رضاعیه السلام
- ۱۳۴ سیاست های مأمون در حکومت داری و ظلم به شیعیان
- ۱۳۴ الف) جلوگیری از نشر فضائل امام
- ۱۳۵ ب) پخش شایعات دروغین یا ترور شخصیتی
- ۱۳۶ ج) وادار کردن امام برای رفتن به بغداد
- ۱۳۶ د) شهادت امام رضاعیه السلام
- ۱۳۷ برخورد مأمون پس از شهادت امام رضاعیه السلام
- ۱۳۷ قیام محمد بن جعفر بن محمد
- ۱۴۰ زندگانی امام جواد علیه السلام

- ازدواج توطئه آمیز دختر مأمون با امام جوادعلیه السلام ۱۴۲
- انگیزه های مأمون از ازدواج دخترش با امام جوادعلیه السلام ۱۴۲
- چرا امام جوادعلیه السلام با این ازدواج موافقت کردند؟ ۱۴۳
- وضوح مظلومیت در مکتب علمی امام جوادعلیه السلام ۱۴۳
- سیاست ریا و تزویر مأمون ۱۴۵
- اقدامات مأمون در روزهای نخست اقامت در بغداد ۱۴۶
- اهداف مأمون از احضار امام جوادعلیه السلام به بغداد ۱۴۷
- متهم کردن امام جوادعلیه السلام ۱۴۸
- برخورد و انزجار امام جوادعلیه السلام از مأمون ۱۴۹
- زننده داشتن یاد پدر ۱۴۹
- تشیع در دوران امام جوادعلیه السلام ۱۵۰
- ارتباط امام علیه السلام با شیعیان ۱۵۱
- وصیت نامه و مرگ مأمون ۱۵۱
- دوران خلافت معتصم ۱۵۲
- شهادت امام جوادعلیه السلام ۱۵۳
- فصل ششم: چگونگی برخورد خلفای معاصر امام هادی علیه السلام با آن حضرت و شیعیان ۱۵۶
- اشاره ۱۵۶
- خلفای معاصر امام هادی علیه السلام ۱۵۸
- دوران خلافت المعتصم بالله ۱۵۸
- دوران خلافت واثق بالله و علویان ۱۶۰
- برخورد متوکل با علویان ۱۶۱
- دشنام و بدگویی به علویان ۱۶۴
- متوکل و دوستان اهل بیت علیه السلام ۱۶۷
- موضع گیری متوکل در برابر جبهه امامت ۱۶۹
- جرم بودن نقل فضائل اهل بیت علیه السلام ۱۷۱
- کینه متوکل نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام ۱۷۳

- متوکل و تخریب قبر امام حسین علیه السلام ۱۷۵
- کاخ ها و بزم های پر تجمل ۱۷۷
- به قتل رسیدن متوکل و خلافت منتصر ۱۷۹
- اقدامات منتصر ۱۷۹
- دوران خلافت مستعین ۱۸۰
- اشاره ۱۸۰
- الف) قتل یحیی بن عمر بن الحسین ۱۸۰
- ب) قتل محمد بن جعفر بن حسن ۱۸۳
- دوران خلافت معتز ۱۸۳
- فعالیت مخفی امام هادی علیه السلام ۱۸۵
- شبکه ارتباطی و کالت ۱۸۷
- انتقال امام از مدینه به سامرا ۱۸۸
- ورود امام به سامرا ۱۸۹
- شاگردان مکتب امام هادی علیه السلام ۱۹۱
- شهادت امام علیه السلام ۱۹۲
- فصل هفتم: چگونگی برخورد خلفای معاصر امام حسن عسکری علیه السلام با آن حضرت و شیعیان ۱۹۵
- اشاره ۱۹۵
- زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام ۱۹۷
- رفتار خلفای عباسی نسبت به امام حسن عسکری علیه السلام ۱۹۸
- خلافت مهتدی و برخورد او با امام حسن عسکری علیه السلام ۱۹۹
- نیرنگ و تزویر معتمد ۲۰۱
- فعالیت اختصاصی امام حسن عسکری علیه السلام ۲۰۱
- مظلومیت های شیعه در زمان معتمد ۲۰۲
- اشاره ۲۰۲
- الف) بازرسی منازل شیعیان ۲۰۲
- ب) ایجاد فضای رعب و وحشت در میان شیعیان ۲۰۳

- ج) پراکندگی شیعیان ۲۰۴
- د) سفیران دروغین ۲۰۴
- وضعیت ذریه حضرت علی علیه السلام در عصر معتمد ۲۰۵
- ظلم های خلفای عباسی در حق امام حسن عسکری علیه السلام ۲۰۶
- مظلومیت امام حسن عسکری علیه السلام و زندانی های گوناگون ۲۰۷
- شهادت امام حسن عسکری علیه السلام ۲۰۹
- فصل هشتم: مروری بر وضعیت خلفای عباسی بعد از شهادت امام عسکری علیه السلام تا دوران المقتفی لأمرالله ۲۱۲
- اشاره ۲۱۲
- برخورد المعتضد بالله با علویان ۲۱۴
- برخورد المکتفی بالله با علویان ۲۱۵
- خلافت المقتدر بالله ۲۱۶
- خلافت القاهر بالله ۲۱۷
- خلافت الراضی بالله و برخورد وی با علویان ۲۱۸
- خلافت المتقی بالله ۲۱۸
- خلافت المستکفی بالله ۲۱۹
- خلافت المطیع لله ۲۲۱
- خلافت الطائع لله ۲۲۲
- خلافت القادر بالله ۲۲۲
- خلافت القائم بامرالله ۲۲۳
- خلافت مقتدی بامرالله ۲۲۴
- خلافت مستظهر بالله ۲۲۵
- خلافت مسترشد بالله ۲۲۷
- خلافت الراشد بالله ۲۲۸
- فصل نهم: وضعیت شیعیان در زمان آخرین خلفای عباسی ۲۳۱
- اشاره ۲۳۱
- خلافت ابو عبد الله محمد المقتفی لامرالله ۲۳۳

۲۳۵	مظلومیت سادات علوی در ایام خلافت المقتدی لامرالله
۲۳۶	ذکر خلافت المستنجد بالله
۲۳۷	ذکر خلافت المستضی بامرالله
۲۳۷	شکست علویان و بازگشت دولت عباسی به مصر
۲۳۹	خلافت الناصر لدین الله
۲۳۹	خصوصیات ناصر
۲۴۱	اقدامات ناصر
۲۴۳	دیدگاه سیوطی و ابن عمار حنبلی درباره ناصر
۲۴۴	نقد بر اقدامات ناصر
۲۴۵	اوضاع سیاسی شیعیان بغداد در دوره خلافت ناصر
۲۴۶	خلافت الظاهر بامرالله
۲۴۷	وضعیت شیعیان در دوره الظاهر بامرالله
۲۴۸	خلافت المستنصر بالله
۲۵۰	خلافت مستعصم
۲۵۱	نظریه ابن طقطقی درباره مستعصم
۲۵۲	نظریه ابن العبری درباره مستعصم
۲۵۲	اقدامات مستعصم برای شیعیان با اغراض سیاسی
۲۵۴	درگیری شیعه و سنی در دوره خلافت مستعصم
۲۵۵	واقعه کرخ (۶۵۴ق) و مظلومیت شیعیان
۲۵۷	اتهامات ناروا نسبت به ابن علقمی شیعی
۲۵۹	علل بقاء تشیع
۲۶۱	فصل دهم: انقراض سلسله بنی عباس
۲۶۱	اشاره
۲۶۳	سرانجام بنی عباس
۲۶۴	نقش شیعیان در حادثه سقوط بغداد و انقراض بنی عباس
۲۶۶	مظلومیت شیعیان حتی هنگام حمله مغول

٢٦٦ علل انقراض بنی العباس

٢٦٨ منابع و مأخذ

٢٧٤ درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: انصاری پور، صادق، ۱۳۶۳ -

عنوان و نام پدیدآور: مظلومیت شیعه در عصر عباسیان / صادق انصاری پور؛ [برای] مجمع جهانی شیعه شناسی؛ محقق و ویراستار علمی و ادبی علیرضا ابراهیمی.

مشخصات نشر: قم: دارالتهدیب، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۲۵۶ ص.

شابک: ۸۸۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۹۳۰-۴-۳

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۴۹] - ۲۵۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: شیعه -- تاریخ

موضوع: Shi'ah -- History

موضوع: عباسیان -- تاریخ

موضوع: Abbasids -- History

شناسه افزوده: مجمع جهانی شیعه شناسی

رده بندی کنگره: BP۲۳۹/الف ۶۸۵ ۱۳۹۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۵۳

شماره کتابشناسی ملی: ۴۰۴۹۹۷۸

ص: ۱

اشاره

تصوير

ص: ٥

فهرست مطالب

دیباچه ۱۴

مقدمه مؤلف ۱۶

هدف از تألیف کتاب ۱۷

فصل اول ظلم از نگاه شریعت ۲۰

دیدگاه دین نسبت به ظلم ۲۲

تعریف ظلم ۲۴

اقسام ظلم ۲۵

عوامل ظلم ۲۵

اسلام و مبارزه با ظلم ۲۶

راهکارهای اسلام برای جبران ظلم ۲۸

فصل دوم مروری بر حکومت عباسیان ۳۳

تاریخچه مختصری از حکومت عباسیان ۳۵

سیره خلفای بنی عباس ۳۷

مقایسه بنی امیه با بنی عباس ۳۸

چگونگی پیچیده شدن طومار حکومت امویان ۳۹

شورش ها و قیامهای علیه عباسیان ۴۱

چگونگی به قدرت رسیدن بنی عباس ۴۲

تفاوت نگرش خلفای عباسی با خلفای اموی ۴۴

گسترش شیعه در دوران عباسیان ۴۷

جدایی عباسیان از علویان ۴۸

فصل سوم وضعیت شیعیان در دوران سفاح و منصور دوانیقی ۵۰

ابوالعباس سفاح ۵۲

دو مشکل اساسی حکومت سفاح ۵۵

منصور دوانیقی ۵۶

رفتار منصور با مردم ۵۷

رفتار منصور با علویان ۵۹

کشتار و شکنجه علویان ۶۰

رفتار منصور با سادات حسنی ۶۳

فشارهای سیاسی بر شیعیان و آغاز دوباره تقیه ۶۶

نشر علم و حدیث حتی در حال تقیه ۶۸

مظلومیتِ محبوبیت آفرین ۶۹

نصب فرماندار سنگ دل در مدینه ۷۰

مشهور بودن دشمنی منصور با علویین ۷۳

رفتار منصور با امام صادق علیه السلام ۷۶

رفتار منصور با امام کاظم علیه السلام ۷۹

فصل چهارم وضعیت شیعیان در دوران مهدی، هادی و هارون الرشید ۸۳

برخورد مهدی با علویان ۸۵

برخورد هادی با علویان ۸۷

هارون الرشید ۸۹

نیرنگ های هارون و تظاهر به دینداری ۹۱

هارون در تعقیب فرزندان حضرت علی علیه السلام ۹۲

ص: ۸

نیرنگ هارون ۹۵

علل گسترش شیعیان در عصر عباسیان ۹۶

قیام های علویان ۹۸

هارون و علویان ۹۹

از شمشیر هارون خون می چکد ۱۰۱

برخورد هارون با موسی بن جعفرعلیه السلام ۱۰۲

برخورد هارون با امام رضاعلیه السلام ۱۰۳

مرگ هارون ۱۰۵

فصل پنجم توطئه های مأمون و معتصم علیه امام رضاعلیه السلام، امام جوادعلیه السلام و شیعیان ۱۰۶

امین و فرصتی مناسب برای امام رضاعلیه السلام ۱۰۸

دوران مأمون ۱۱۰

مأمون از دیدگاه علویان ۱۱۱

قیام های علویان در زمان مأمون ۱۱۱

پیشنهاد ولایت عهدی مأمون و سیاست امام رضاعلیه السلام ۱۱۳

سیاست های مأمون در حکومت داری و ظلم به شیعیان ۱۱۵

برخورد مأمون پس از شهادت امام رضاعلیه السلام ۱۱۸

قیام محمد بن جعفر بن محمد ۱۱۸

زندگانی امام جوادعلیه السلام ۱۲۱

ازدواج توطئه آمیز دختر مأمون با امام جوادعلیه السلام ۱۲۳

انگیزه های مأمون از ازدواج دخترش با امام جوادعلیه السلام ۱۲۳

چرا امام جواد علیه السلام با این ازدواج موافقت کردند؟ ۱۲۴

وضوح مظلومیت در مکتب علمی امام جواد علیه السلام ۱۲۴

سیاست ریا و تزویر مأمون ۱۲۶

ص: ۹

اقدامات مأمون در روزهای نخست اقامت در بغداد ۱۲۷

اهداف مأمون از احضار امام جواد علیه السلام به بغداد ۱۲۸

متهم کردن امام جواد علیه السلام ۱۲۹

برخورد و انزجار امام جواد علیه السلام از مأمون ۱۳۰

زننده داشتن یاد پدر ۱۳۰

تشیع در دوران امام جواد علیه السلام ۱۳۱

ارتباط امام علیه السلام با شیعیان ۱۳۲

وصیت نامه و مرگ مأمون ۱۳۲

دوران خلافت معتصم ۱۳۳

شهادت امام جواد علیه السلام ۱۳۴

فصل ششم چگونگی برخورد خلفای معاصر امام هادی علیه السلام با آن حضرت و شیعیان ۱۳۷

خلفای معاصر امام هادی علیه السلام ۱۳۹

دوران خلافت المعتصم بالله ۱۳۹

دوران خلافت واثق بالله و علویان ۱۴۱

برخورد متوکل با علویان ۱۴۲

دشنام و بدگویی به علویان ۱۴۵

متوکل و دوستان اهل بیت علیه السلام ۱۴۸

موضع گیری متوکل در برابر جبهه امامت ۱۵۰

جرم بودن نقل فضائل اهل بیت علیه السلام ۱۵۲

کینه متوکل نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام ۱۵۴

متوکل و تخریب قبر امام حسین علیه السلام ۱۵۶

کاخ ها و بزم های پر تجمل ۱۵۸

به قتل رسیدن متوکل و خلافت منتصر ۱۶۰

ص: ۱۰

اقدامات منتصر ۱۶۰

دوران خلافت مستعین ۱۶۱

دوران خلافت معتز ۱۶۴

فعالیت مخفی امام هادی علیه السلام ۱۶۶

شبکه ارتباطی و کالت ۱۶۸

انتقال امام از مدینه به سامرا ۱۶۹

ورود امام به سامرا ۱۷۰

شاگردان مکتب امام هادی علیه السلام ۱۷۲

شهادت امام علیه السلام ۱۷۳

فصل هفتم چگونگی برخورد خلفای معاصر امام حسن عسکری علیه السلام با آن حضرت و شیعیان ۱۷۶

زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام ۱۷۸

رفتار خلفای عباسی نسبت به امام حسن عسکری علیه السلام ۱۷۹

خلافت مهتدی و برخورد او با امام حسن عسکری علیه السلام ۱۸۰

نیرنگ و تزویر معتمد ۱۸۲

فعالیت اختصاصی امام حسن عسکری علیه السلام ۱۸۲

مظلومیت های شیعه در زمان معتمد ۱۸۳

وضعیت ذریه حضرت علی علیه السلام در عصر معتمد ۱۸۶

ظلم های خلفای عباسی در حق امام حسن عسکری علیه السلام ۱۸۷

مظلومیت امام حسن عسکری علیه السلام و زندانی های گوناگون ۱۸۸

شهادت امام حسن عسکری علیه السلام ۱۹۰

فصل هشتم مروری بر وضعیت خلفای عباسی بعد از شهادت امام عسکری علیه السلام تا دوران المقتفی لأمرالله ۱۹۳

برخورد المعتضد بالله با علویان ۱۹۵

برخورد المکتفی بالله با علویان ۱۹۶

خلافت المقتدر بالله ۱۹۷

خلافت القاهر بالله ۱۹۸

خلافت الراضی بالله و برخورد وی با علویان ۱۹۹

خلافت الممتقی بالله ۱۹۹

خلافت المستکفی بالله ۲۰۰

خلافت المطیع لله ۲۰۲

خلافت الطائع لله ۲۰۳

خلافت القادر بالله ۲۰۳

خلافت القائم بامرالله ۲۰۴

خلافت مقتدی بامرالله ۲۰۵

خلافت مستظهر بالله ۲۰۶

خلافت مسترشد بالله ۲۰۸

خلافت الراشد بالله ۲۰۹

فصل نهم وضعیت شیعیان در زمان آخرین خلفای عباسی ۲۱۲

خلافت ابو عبد الله محمد المقتفی لامرالله ۲۱۴

مظلومیت سادات علوی در ایام خلافت المقتفی لامرالله ۲۱۶

ذکر خلافت المستنجد بالله ۲۱۷

ذکر خلافت المستضعی بأمر الله ۲۱۸

شکست علویان و بازگشت دولت عباسی به مصر ۲۱۸

ص: ۱۲

خلافت الناصر لدين الله ۲۲۰

خصوصیات ناصر ۲۲۰

اقدامات ناصر ۲۲۲

دیدگاه سیوطی و ابن عمار حنبلی درباره ناصر ۲۲۴

نقد بر اقدامات ناصر ۲۲۵

اوضاع سیاسی شیعیان بغداد در دوره خلافت ناصر ۲۲۶

خلافت الظاهر بامرالله ۲۲۷

وضعیت شیعیان در دوره الظاهر بامرالله ۲۲۸

خلافت المستنصر بالله ۲۲۹

خلافت مستعصم ۲۳۱

نظریه ابن طقطقی درباره مستعصم ۲۳۲

نظریه ابن العبری درباره مستعصم ۲۳۳

اقدامات مستعصم برای شیعیان با اغراض سیاسی ۲۳۳

درگیری شیعه و سنی در دوره خلافت مستعصم ۲۳۵

واقعه کرخ (۶۵۴ ق) و مظلومیت شیعیان ۲۳۶

اتهامات ناروا نسبت به ابن علقمی شیعی ۲۳۸

علل بقاء تشیع ۲۴۰

فصل دهم انقراض سلسله بنی عباس ۲۴۲

سرانجام بنی عباس ۲۴۴

نقش شیعیان در حادثه سقوط بغداد و انقراض بنی عباس ۲۴۵

مظلوميت شيعيان حتى هنگام حمله مغول ۲۴۷

علل انقراض بني العباس ۲۴۷

منابع و ماخذ ۲۴۹

ص: ۱۳

مطابق منابع تاریخی، مظلومیت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و شیعیان آنها هم در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و هم بلافاصله بعد از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آغاز شد، عرصه‌های مظلومیت اهل بیت (ع) و شیعیان آنها متفاوت بود و در هر دوره‌ی تاریخی به اشکال مختلف نمود داشت طبیعی است گزارش تاریخی این مظلومیت‌ها که ریشه‌های مظلومیت مسلمانان شیعه در عصر حاضر نیز می‌باشد از اهمیت خاصی برخوردار است و با عنایت به سیره و تأکید پیشوایان شیعه مبنی بر بیان و شرح مظلومیت‌های اهل بیت (ع) و شیعیان آنها از جمله روایت معروف امام باقر (ع) (۱) و روایت حضرت زهرا (سلام الله علیها) در خصوص بیان تشریحی مظلومیت شیعیان تردیدی نمی‌ماند که این موضوع از همان ابتدا مورد عنایت خاص پیشوایان اسلام بوده است از طرف دیگر ظلم بر مسلمانان شیعه دارای دو عرصه متداخل بوده است گاه از جانب حاکمان ظالم در درون دنیای اسلام و گاه از بیرون دنیای اسلام رخ داده است که تفکیک عوامل آن برای شناخت راهکارها ضروری است. همچنین ظلم بر مسلمانان شیعه در دوره معاصر نیز از شیعه ستیزی تاریخی کمال بهره را برده است و در عرصه‌های مختلف سیاسی، رسانه‌ای و اجتماعی عصر حاضر و حتی فضای روابط بین‌المللی شکل گرفته است اما بیان این نکته مهم است که اگرچه مسلمانان شیعه در طول تاریخ مورد

ص: ۱۴

۱- . شیعیان ما را در هر شهری به دست می‌آوردند می‌کشتند و دست و پاهایشان را به جرم شیعه بودن قطع می‌کردند ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۸.

مظالم، فشار و سرکوب بوده اند اما این طور نیست که مکتب تشیع تنها مکتب ستم کشیدگان عالم اسلامی باشد بلکه با نگاهی به تاریخ اسلام در می‌یابیم که تشیع، مکتب آزاداندیشان، عدالت‌گرایان و هواداران حاکمیت اسلام دور از استبداد بوده است. به همین دلیل هر انقلابی، آزاد اندیش، عقل‌گرا و عدالت‌گرا که بر خلاف عقاید رسمی دربار خلیفگان و پادشاهان اموی، عباسی، مغول و عثمانی حرکت می‌کرد به جرم تشیع مورد آزار و ظلم قرار می‌گیرد. بزرگانی چون: جابر بن حیان، ابن سکیت، بوعلی سینا، سهروردی و... به همین اتهام مورد تعقیب قرار می‌گرفتند (۱). و با همه این فشارها شیعیان در کنار دیگر مسلمانان نقش بی‌بدیل خود را در ساختن تمدن اسلامی ایفا کردند (۲).

دوره حدود پانصد و سی ساله خلافت عباسیان اگرچه از سویی شاهد رشد روزافزون مکتب تشیع بود ولی از جانب دیگر شاهد مظالم متعدد و گوناگونی علیه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و هواداران آنها بود که بیان آن مظلومیت‌ها در هر قرن از بحث فراوانی را می‌طلبد که اثر حاضر گزارش فهرست‌واری از آن مظالم را ارائه کرده و به خامه روان محقق ارجمند جناب حجت الاسلام صادق انصاری‌پور به رشته تحریر در آمده است. مجمع جهانی شیعه‌شناسی افتخار دارد این اثر را به جامعه فرهنگی کشور عرضه نماید و امید است که قدمی برای تبیین بیشتر ریشه‌های مظلومیت شیعه در عصر حاضر و ارائه راهکارهای برون‌رفت از آن باشد.

مجمع جهانی شیعه‌شناسی

ص: ۱۵

-
- ۱- در این باره رک: حسن انوشه، شیعه مظلوم یا ستیهنده؟، نشریه کلمه، شماره هفتم و هشتم.
 - ۲- در این باره رک: تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام، نویسنده: صدر، حسن ناشر: اعلمی محل نشر: تهران سال نشر: ۱۳۷۵. و علی اکبر ولایتی، نقش شیعه در فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۹.

نوشته خود را به نام خدایی آغاز می‌کنم که آغازی ندارد و سپاس بی پایان خویش را به درگاه ایزدی به ارمغان می‌فرستم که پایانی ندارد. آری تنها اوست که در عالم هستی بی آغاز و بی پایان است، اوست که اندیشه‌ها از ستایش گوهرش ناتوانند و خردها از دریافت گوهرش سرگردانند.

انسان چند صباحی در این دنیا زندگی می‌کند و چه خوب است که در مسیر قرآن و عترت قرار بگیرد و به زندگی خود صبغه الهی بخشد. همان طوری که خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: (صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ) (۱) رنگ خدایی و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است؟ و ما تنها او را عبادت می‌کنیم. خداوند در این آیه شریفه می‌فرماید که به زندگی و کارهای خود رنگ خدایی ببخشید تا بنده‌ی خدا باشید.

خدا را سپاس می‌گویم که این سعادت را به من حقیر عطا فرمود تا بتوانم به خواست پروردگار بزرگ، بر انجام یک امر دینی و ادای یکی از وظایف وجدانی توفیق یابم و به قلم خود رنگ الهی داده، گوشه‌ای از وظایف بندگی خود را انجام دهم.

تاریخ، سرگذشت پیشینیان است و خداوند به ما عقل و شعور داده تا آن را در

ص: ۱۶

زندگی خود به کار گیریم و نسبت به گذشتگان بی تفاوت نباشیم زیرا ما جزئی از مجموعه انسان ها و وابسته به تاریخ آن ها هستیم، پس باید از گذشته آگاهی یابیم تا بتوانیم با بینشی صحیح، حق را از باطل تشخیص دهیم و در مسیر حق قرار گیریم.

ما که در دوره ی پیشرفت و علم زندگی می کنیم و خود را لایق حمل امانت الهی می دانیم، سزاوار است سعی و تلاش خود را برای یافتن حق متمرکز کنیم. حال که خدا ما را در «أحسن تقویم»^(۱)

آفریده است، چرا بگذاریم دیگران ما را به «اسفل السافلین»^(۲) ببرند؟!

هر ملتی به گونه ای وابسته و نیازمند تاریخ گذشتگان خود است چرا که تاریخ سهم زیادی در به کمال رسیدن انسان و حتی جامعه انسانی دارد. همیشه افرادی بوده اند که در لباس تاریخ نویسان مسائلی را مطرح کرده و در صدد جهت دهی به افکار مردم باشند. پس تاریخ آنقدر مهم است که با تغییر آن، می توانند مردم را به هر سمتی که بخواهند بکشانند. لذا یکی از وظایف محققین این است که به مردم، حقیقت را نشان دهند.

هدف از تألیف کتاب

هدف از تألیف این کتاب آن است که گوشه ای از تاریخ سراسر مظلومیت تشیع را در عصر عباسیان مورد کنکاش و بررسی قرار گیرد. مسئله ای که در آن عصر شیعیان با آن دست و پنجه نرم کردند و فشارهای زیادی را متحمل شدند.

ص: ۱۷

۱- . تین / ۴.

۲- . تین / ۵.

در این کتاب سعی شده، علاوه بر ذکر خلافت خلفای عباسی و هوسبازی و خوشگذرانی آن‌ها و هزینه کردن بیت‌المال در مقاصد شخصی، مظلومیت شیعه در عصر تک‌تک خلفای عباسی، به طور گسترده به تصویر کشیده شود. در عصر این خلفای غاصب، تعدادی از امامان و پیشوایان شیعه زندگی می‌کردند که برخوردار خلفای عباسی هم عصر این پیشوایان، با آن‌ها بسیار قابل توجه و دقت نظر است.

قابل ذکر است که نویسنده در این کتاب به دور از هیچ‌گونه تعصبی در پی بیان حقایق است و خواننده با خواندن این کتاب به این مطلب پی خواهد برد؛ مثلاً بیان خواهد کرد که بعضی از خلفای عباسی مانند ناصر، دارای برخوردی مناسب با شیعیان هم عصر خود بوده‌اند و بسیاری از وزیران و استانداران حکومت خود را از شیعیان انتخاب می‌کردند. به همین خاطر، کارهای مثبتی که خلفای عباسی در حق شیعیان انجام داده‌اند نیز بیان شده است. البته نباید از این مطلب غافل شد که نفس اشغال منصب خلافت، خود ظلم عظیمی است که هر کدام از خلفای عباسی بر علیه شیعیان انجام داده‌اند، زیرا این منصب از آن پیشوایان دینی هر عصر و زمانی است.

در این کتاب از منابع دست اول تاریخی شیعه و سنی استفاده شده است، و هر چند که بعضی از این منابع، فقط به ذکر خلافت بعضی از خلفاء بسنده کرده و از برخورد آن خلیفه با شیعیان و پیشوایان دینی سکوت کرده‌اند، ولی تلاش بر این است که مطلب به طور تفصیلی مورد بحث و بررسی قرار گیرد. انشاءالله.

خوشبختانه در زمینه تاریخی، کتاب‌های فراوانی به چاپ رسیده و تاریخ‌دوستان از این منابع ارزشمند استفاده زیادی می‌کنند، ولی در زمینه ی ظلم‌های

حکومت جور عباسی به شیعیان، کتاب مستقلی منتشر نشده است، بلکه به طور پراکنده در کتابهای مختلف مثل مقاتل الطالبیین «ابو الفرج اصفهانی»، الشیعه و الحاکمون «محمد جواد مغنیه»، سیره پیشوایان «مهدی پیشوایی» و... به این مهم پرداخته شده است. لذا یکی از عواملی که نویسنده را بر این داشت که در این زمینه قلم بزند، عدم تألیف عنوان مستقلی در این موضوع بود.

نویسنده که اولین اثر خود را به خوانندگان محترم تقدیم می دارد، آن را بدون ایراد و اشکال ندانسته و از انتقادات و نکات دلسوزانه آن ها با کمال میل استقبال می نماید.

در پایان از راهنمایی های دلسوزانه ی حجت الاسلام و المسلمین انصاری بویراحمدی مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی قم، که در تألیف این اثر راهنمایی های شایانی انجام داده و در غنای آن نقش مؤثری داشته اند، تقدیر و تشکر می کنم.

امید است با انتشار این اثر، گامی هرچند اندک برای عیان نمودن چهره ی واقعی ظلم و نفاق برداشته باشم، باشد که مقبول در گاه احدیت قرار گیرد و آن را ذخیره ای برای آخرتم قرار دهد ان شاء الله.

صادق انصاری پور

شهر مقدس قم

۵/صفر/۱۴۳۴

۲۹/۹/۱۳۹۱

ص: ۱۹

خداوند متعال در سوره مبارکه شعرا می فرماید:

(وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) (۱۱).

آنان که ظلم و ستم کردند به زودی خواهند دانست که به چه کیفرگاهی بازگشت می کنند.

هنگامی که در زندگی بشر تحقیق و بررسی می کنیم، پی می بریم که انسان برای رسیدن به مقاصد خود، به بعضی از اعمال دست می زند تا به آن اهداف و آرزوها دست پیدا کند. از جهتی انسان با دو دیدگاه می تواند به اهداف خود برسد؛ یکی با نگاه عادلانه و بر اساس عقل و منطق و انصاف، و دیگری با نگاه ظالمانه و بر اساس ظلم و ستم و تعدی به حقوق دیگران؛ یکی بر اساس تعدی به حقوق

دیگران سریعتر به مقصود می رسد و دیگری بر اساس عدالت.

این جاست که انسان در می یابد مختار است، حال اگر با اختیار خود عدالت را انتخاب کند، مورد تمجید خود و جامعه و در نهایت خدا قرار می گیرد و اگر ظلم و ستم را اختیار کند، چیزی جز پیشیمانی، تعدی به حقوق دیگران، نرسیدن به هدف از راه درست، اضطراب و پریشانی، از چشم خدا و مردم افتادن نصیبت نمی شود. از آنجا که انسان مختار بالوجدان، عدالت را می پسندد و به همان

ص: ۲۲

فطرت سلیم از ظلم و ستم بیزاری می جوید، باید جامعه ای سالم، پر نشاط، فعال و زیبا داشته باشیم، اما با کمی تأمل در می یابیم که چنین جامعه ای به وسیله ظلم عده ای انسان ظالم و منفعت طلب، نشاط خود را از دست می دهد.

تاریخ اسلام به ویژه مذهب تشیع همواره با دو جریان مواجه بوده است:

نخست جریان قدرت طلب و سلطه جو که جز به قدرت و منافع خود به چیزی نمی اندیشیدند -

که در رأس این جریان، حکم رانان اموی و عباسی قرار داشتند- و دیگری جریان حق طلب و ظلم ستیزی که رسول خدا^ا و جانشینان الهی او در رأس آن بودند.

ظالم، واژه مشترک همه حکم رانان اموی و عباسی و مظلوم واژه مشترک همه رهبران شیعه در طول تاریخ است.

آنجا که پیامبر رحمتش، قلم و کاغذ طلب می کند تا مانع از گمراهی امت شود اما حيله گران خوش خط و خال به حضرتش توهین نمودند. آنجا که بانوی ملکوتی اش میان در و دیوار می ماند و یاری نمی شود. آنجا که امیر مظلومش دردهای خود را از بی کسی با چاه در میان می گذارد؛ آنجا که امام غریبش در غربت و تنهایی تسلیم زهر جفا می شود. آنجا که سرور شهیدانش ندای هل من ناصرش بی پاسخ می ماند و ...

آنجا که نخستین خلیفه عباسی لقب سفاح (بسیار خونریز) را به خود می گیرد و متوکل مزار عارفان و عاشقان یعنی مرقد مطهر ابا عبدالله الحسین علیه السلام را شخم می زند و اطراف آن آب روانه می کند.

آنجا که مأمون، عالم ترین خلیفه بنی عباس در فقه و کلام، سیاست تزویر و ریا علیه امام جواد علیه السلام به کار می بندد؛ آنجا که معتمد عباسی امام حسن عسکری علیه السلام را در بستر بیماری رها نمی کند و در خانه امام جاسوس می گمارد و...

شاید ما به خاطر آنکه معنی ظلم و عدل را نمی دانیم و به آثارشان دقت نمی کنیم، دست به چنین کاری می زنیم و نتیجه اش چیزی جز خسارت و ظلم نمی شود. لذا مناسب دیده شد؛ تعریفی از ظلم ارائه گردد و مصادیق و انواع ظلم نیز ذکر شود. مسأله شناخت و معرفت، در رهایی از دام های جهل و گمراهی و ستم گری بسیار به انسان کمک می کند و در نهایت انسان را به وجدان پاک و فطرت سالم سوق می دهد و اگر بر همین فطرت سالم بماند، دیگر به ظلم و ستم نمی گراید و عدالت محور خواهد شد، که در دنیای امروز به این شخص، انسان با بصیرت و عدالت خواه می گویند.

بنابراین، مبحثی کوتاه در مورد تعریف ظلم، اقسام آن، علل بوجود آمدن آن، برنامه اسلام درباره آن و راه جبران آن را بیان خواهیم کرد.

تعریف ظلم

ظلم آن گونه که اصحاب لغت بیان کرده اند؛ «قرار دادن هر چیز در غیر موضعش» است، همان طور که در تعریف عدل گفته اند: «قرار دادن هر چیزی در جای خود». در حقیقت می توان معنای ظلم را همان طور که مرحوم علامه نراقی در کتاب شریف «معراج السعاده» بیان نموده با توجه به گفتار اهل لغت چنین تعریف کرد: «ظلم در اصل به معنای کار بی جا کردن و تعدی نمودن از حدّ وسط است. ظلم به این معنا جامع همه رذائل می باشد و ارتکاب هر یک از قبایح شرعیه و عقلیه را شامل است. و این ظلم به معنی اعم است.» (۱)

با روشن شدن معنای ظلم، معنای ظالم و مظلوم روشن می شود، چنانچه به فاعل و انجام دهنده ظلم، ظالم و به کسی که ظلم بر او واقع شده، مظلوم

ص: ۲۴

می‌گویند. از تعاریف مذکور در می‌یابیم که دوران حکومت عباسیان دورانی سراسر از ظلم و ستم بود که در مباحث آینده ظلم‌های آنها ذکر خواهد شد.

اقسام ظلم

در نگاه امام امیرالمؤمنین علیه السلام ظلم به سه بخش تقسیم شده است: ظلمی که نابخشودنی است؛ ظلمی که بدون مجازات نمی‌ماند، و ظلمی که بخشودنی و جبران شدنی است.

«أَلَا وَإِنَّ الظَّلمَ ثَلَاثَةٌ: فَظَلْمٌ لَا يَغْفَرُ وَظَلْمٌ لَا يَتْرَكَ وَظَلْمٌ مَغْفُورٌ لَا يُطْلَبُ...».

ظلمی که هرگز آمرزیده نشود شرک به خداست. خدای متعال می‌فرماید: خدا نمی‌آمرزد کسی را که به او شرک آورده باشد. (۱) و ظلمی که آمرزیده می‌شود، ظلم بنده هست به خود به دلیل ارتکاب برخی کارهای ناشایست و ظلمی که باز خواست می‌شود، ظلم کردن بندگان خداست به یکدیگر... (۲).

به عبارت دیگر با توجه به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام ظلم تقسیم می‌شود به: ظلم به خود، ظلم به خدا و ظلم به دیگران.

عوامل ظلم

سؤالی که در این جا پیش می‌آید این است که: چه عواملی سبب بروز ظلم می‌گردد؟ به عبارت دیگر چه عواملی سبب می‌شود تا انسان مختار، ظلم را اختیار کند و در زمره ظالمین قرار گرفته و عده‌ای را در زمره مظلومین قرار دهد؟

تمام ظلم‌هایی که در عالم جاری و ساری است، از علت‌های متفاوتی ناشی

ص: ۲۵

۱- . نساء / ۴۸ و ۱۱۶.

۲- . نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵.

می شود؛ خودخواهی، خود بزرگ بینی، برتری طلبی، حب دنیا، جاه طلبی، کفر، شرک و حتی ترس و عقده های روانی و احساس حقارت، از عوامل بروز ظلم هستند.

شاید بتوان به طور کلی به سه عامل اصلی اشاره کرد:

۱. نیاز ۲. جهل ۳. عجز و عدم قدرت.

بنابراین در خدا تنها عدالت محض پدیدار است، زیرا او علم محض است و هیچ جهلی در او راه ندارد و همچنین غنی بالذات است و بر هر چیزی قادر و تواناست، لذا نیازی به ظلم ندارد. اما انسان از آنجا که فقیر محض است، از باب جهل یا عجز یا نیازمندی ممکن است دست به ظلم بزند.

شاهد و مؤید این مطلب آیات مبارکه ی بسیاری از قرآن می باشد که به عنوان نمونه خدای تعالی می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَبَهُ يُمْضِعْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا)؛ «قطعاً خدا به اندازه وزن ذره ای ظلم نمی کند و اگر کار نیکی باشد آن را زیاد می کند و از نزد خودش پاداش بزرگی می دهد».^(۱)

پیامبران و اولیای الهی نیز ظلم نمی کنند، زیرا با آنکه فقر ذاتی دارند، خود را متصل به غنی بالذات کرده اند و هرگز نیازی به ظلم کردن به دیگران ندارند.

اسلام و مبارزه با ظلم

برنامه اسلام برای مبارزه با ظلم روشن و مشخص است و آن مقابله با ظالم و دستگیری از مظلوم است.

ص: ۲۶

۱- . نساء / ۴۰. همچنین آیات دیگری مانند: آیه ۷۶ سوره زخرف، آیه ۴۴ سوره یونس، آیه ۴۹ سوره کهف، آیه ۴۰ سوره عنکبوت، آیه ۲۵ سوره آل عمران، آیه ۶۰ سوره مریم و... خدای تعالی را از هرگونه ظلمی پاک معرفی می نمایند.

برای نمونه به چند آیه و روایت استناد می کنیم:

۱- (لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا)؛ (۱)

«خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود بدی های دیگران را اظهار کند مگر آن کسی که مورد ستم واقع شده باشد. و خداوند شنوا و داناست.»

۲- (أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ)؛ (۲)

«به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده اجازه جهاد داده شده است چرا که مورد ستم قرار گرفته اند و خدا بر یاری آنان تواناست.»

۳- (وَأَنْتَصِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمْتُمْ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ)؛ (۳)

«به هنگامی که مورد ستم واقع می شوند به دفاع از خویش بر می خیزند آنها که ستم کردند به زودی می دانند که بازگشت شان به کجاست.»

۴- (وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ إِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)؛ (۴) «هر گاه کسانی را دیدید که آیات ما را استهزاء می کنند از آنها روی برگردان تا به سخن دیگری پردازند و اگر شیطان از یاد تو ببرد هرگز پس از یاد آمدن با این جمعیت ستمگر منشین.»

۵- ... كُونَالظَّالِمِ خَصْمًا وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا...؛ (۵) دشمن ستمگر و یاور

ص: ۲۷

۱- . نساء / ۱۴۸.

۲- . حج / ۳۹.

۳- . شعراء / ۲۲۷.

۴- . انعام / ۶۸.

۵- . نهج البلاغه، نامه ۴۷.

قرآن و روایات همچنان که مشاهده گردید؛ تأکید زیادی بر برخورد با ظالم دارد.

در تاریخ اسلام مشاهده می‌شود که آقا امیر المؤمنین علیه السلام در مقابل ناکثین و مارقین و قاسطین ایستاد و برای یاری مظلوم تلاش‌های فراوانی کرد، امام حسن مجتبی علیه السلام با صلح نامه اش زمینه را برای ریشه کنی ظلم ظالمان اموی به وسیله حضرت ابا عبدالله مهیا نمود و امام حسین علیه السلام که جهان بشریت متأثر از قیام آن حضرت می‌باشد در از بین بردن شرک و ظلم و بر پا کردن عدل و سیره جدش به همگان درس ظلم ستیزی و دستگیری از مظلومان دادند و در نهایت با ظهور حضرت ولیعصر، این مجموعه ی ظلم ستیزی، کامل می‌شود و ظلم ریشه کن شده و حکومت عدل پا برجا می‌گردد.

راهکارهای اسلام برای جبران ظلم

انسان‌هایی که دچار ظلم شده اند با هر یک اقسام ظلم، برگردند و عدل را در خود جایگزین نمایند! آیا اسلام راه کاری برای جبران ظلم دارد؟

انسان در زندگی هر تفکری که داشته باشد، از آنجا که معصوم نیست دارای خطا و اشتباه است و در پاره ای از مسائل ظلم می‌کند. اسلام برای آنکه انسان به خاطر جهل یا حقارت یا عامل دیگری که نتیجه اش ظلم به دیگران است، نا امید نشود، راه جبران آن را از طریق قرآن و سنت بیان فرموده است، به طوری که وقتی از امام سجاده علیه السلام در مورد جبران ظلم شقی ترین مردم یعنی یزید سؤال کردند، حضرت جواب دادند که اگر توفیق توبه پیدا کند، خدا او را می‌بخشد. یعنی انسانی که مرتکب ظلم و جنایت شده است، تا زمانی که مرگش فرا نرسد،

راه برگشت برای او باز است. اما اگر از این راه استفاده نکند و به ظلم و ستم خود ادامه دهد پیداست که درمان نمی شود و جبران ظلم نمی گردد؛ مثل مریضی که نزد دکتر رفته و نسخه گرفته و دارو تهیه کرده، اما استفاده نمی کند. در اینجا انتظار درمان، نوعی بی خردی است. کسی که به دنبال جبران ظلم نباشد، در این دنیا و یا در آخرت گرفتار عدل الهی می شود. البته راههای جبران متفاوت است مثلاً کسی که حق الله به گردن دارد باید آن را ادا کند و اگر حق الناس به گردن دارد، باید حقوق افراد در تا حد امکان بپردازد و آن ها را راضی نماید.

از باب نمونه به چند مورد از راه های جبران ظلم از طریق قرآن و سنت اشاره می شود:

۱- (إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسَيْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ)؛ (۱۱) «مگر کسی که ستم کند سپس بدی را به نیکی تبدیل نماید که قطعاً من بسیار آمرزنده و مهربانم».

۲- (وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُ إِلَّا اللَّهُ)؛ (۲) «و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند به یاد خدا می افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می کنند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد».

۳- (وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا)؛ (۳) «و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمانهای خدا را زیر پا می گذراند) به نزد تو می آمدند و از

ص: ۲۹

۱- . نمل / ۱۱.

۲- . آل عمران / ۱۳۵.

۳- . نساء / ۶۴.

خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند».

۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: من ظلم احداً ففاته فليستغفر الله له فإنه كفاره له. (۱)

هر که به شخصی ظلم کند و او را نیابد که رضایتش را بدست آورد پس باید برای او از خدای تعالی طلب آمرزش نماید که این عمل کفاره گناه او خواهد بود.

۵- امام علی علیه السلام می فرمایند:

لَاعْدَلُ اَفْضَلُ مِنْ رَدِّ الْمَظَالِمِ.

هیچ عدلی با فضیلت تر از برگشت دادن مظلومه ها نیست. (۲)

علاوه بر آنکه قرآن و روایات راه جبران ظلم را بیان نموده اند، برای کسانی که در از بین بردن ظلم تلاش می کنند، پاداش فراوانی ذکر کرده اند: مثل غفران گناهان (۳)، به وجود آمدن عدالت و انصاف و در نتیجه آرامش در اجتماع، جلوگیری از انحراف دین، محبوبیت در قلب ها مثل قضیه کربلا، و قرار گرفتن هر چیزی در جای خود که برکات زیادی دارد.

مطالب مذکور یک نگاه کلی به مسئله ظلم بود که دایره ظلم را برای ما ترسیم می کند، اما آنچه در این مقوله مد نظر است، بحث در خصوص ظلمی است که حاکمان جور از خلفای بنی العباس بر پیکره اسلام به خصوص شیعه وارد کردند.

با توجه به معنایی که از ظلم ذکر گردید، واضح است خلفای عباسی که با

ص: ۳۰

۱- . کافی، ثقة الاسلام، کلینی، ج ۲، ص ۳۳۴.

۲- . غررالحکم، ص ۴۴۶.

۳- . مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۰.

پرچم طرفداری از اهل بیت علیه السلام صاحب منصب شده اند، چه ظلم هایی به پیشوایان دینی و علویان وارد کردند. برای نمونه بنی العباس، علمای دربار را تحریک می کردند که بگویند شیعه معتقد به الوهیت ائمه است و افکار عمومی را علیه شیعه تحریک می کردند و اینها را متهم به زنادقه و الحاد می نمودند تا هرگونه ظلمی را بر آن ها روا دارند. (۱) بعضی از خلفای عباسی، ظلم چشمگیری نسبت به علویان نکرده اند ولی همین نشستن بر منصب خلافتی که در حقیقت حق پیشوایان علوی بوده، یک ظلم عظیم تلقی می شود و نام آنها در صف ظالمان تاریخ نوشته شده است.

ظلم ماری است هر که پَرُوَرَدَش اژدهایی شد و فرو بُرَدَش (۲)

تشبیه ظلم عباسیان از دیدگاه شهید مطهری:

به تشبیه شهید مطهری دو فرقه بنی امیه و بنی عباس همانند دو لبه یک قیچی بودند که حاصل فعالیت شان قیچی کردن و بریدن رشته حیات اسلام بود. (۳) بنی امیه امام حسین علیه السلام را کشتند و بنی عباس خانه علی علیه السلام را خراب کردند و نسل علی علیه السلام را متواری ساختند. بنی امیه عده ای را زنده به گور کردند و بنی عباس جمعی را داخل دیوار و در میان ساختمان ها قرار دادند و کشتند. بنی امیه امامان ما را با تیغ و زهر به شهادت رساندند، بنی عباس هم در این زمینه کمتر از آنها کار نکردند و نمونه های این موارد اندک نیست و بسیاری از مورخان متعرض آن

ص: ۳۱

۱- الامام الصادق، اسد حیدر، ج ۲.

۲- زیباترین تک بیتی ها، امیر ملک محمودی، ص ۱۱۷.

۳- البته این مسامحه در تعبیر است زیرا اگر رشته حیات اسلام بریده شده بود، دیگر اثری از اسلام نبود. بنابراین به عبارت بهتر، بنی امیه و بنی عباس ضربات سهمگینی بر پیکره اسلام وارد نمودند و انحرافات زیادی در آن به وجود آوردند (ولی نتوانسته اسلام را از بین ببرند). (محقق)

۱- . در مکتب احیا گر تشیع؛ حضرت امام صادق علیه السلام، دکتر علی قائمی، ص ۲۱۳؛ حیاة الصادق، ص ۳۵.

فصل دوم: مروری بر حکومت عباسیان

اشاره

ص: ۳۳

دولت عباسیان با حکومتی بیش از پانصد سال بر سرزمین های اسلامی، طولانی ترین فرمان روایی بر مسلمانان را در طول تاریخ داشته است. خلافت عباسی در سال ۱۳۲ هجری قمری، با ابوالعباس سفاح آغاز شد و تا سال ۶۵۶ هجری قمری به دست مغولان سقوط کرد.

حکومت عباسیان چهار دوره را پشت سر گذاشت:

دوره نخست از سال ۱۳۲ هـ.ق آغاز می شود و تا سال ۲۳۲ هـ.ق ادامه می یابد. این مرحله که دوران راهیابی عناصر و دولتمردان فارسی به دربار عباسیان است؛ مرحله قدرت گیری و رشد خلافت عباسی می باشد. این سده همچنین دوران رشد و شکوفایی تمدن اسلامی نیز محسوب می گردد. پنج تن از امامان شیعی در این عصر می زیستند که عبارتند از: ۱- امام جعفر صادق علیه السلام؛ ۲- امام موسی کاظم علیه السلام؛ ۳- امام علی بن موسی الرضا علیه السلام؛ ۴- امام جواد علیه السلام؛ ۵- امام هادی علیه السلام.

حاکمان عباسی این دوره عبارتند از: ۱- سفاح ۲- منصور ۳- مهدی ۴- هادی ۵- هارون الرشید ۶- امین ۷- مأمون ۸- معتصم ۹- واثق. (۱)

دوره دوم از سال ۲۳۲ هـ.ق تا ۳۳۴ هـ.ق است که با به قدرت رسیدن متوکل

ص: ۳۵

۱- اخبار الدولة العباسیه، تحقیق عبد العزیز الدوری و عبد الجبار مطلبی، ص ۴۱۲.

آغاز شده و تا اثناء فرمان روایی مستکفی ادامه می یابد. (۱) این مقطع از تاریخ عباسیان، همزمان با رخنه ترکان در بدنه دولت و سلطه آنان بر دربار است که ضعف خلفای عباسی را به همراه دارد.

امامان شیعی که در این عصر می زیستند، عبارتند از: ۱- امام هادی علیه السّلام ۲- امام حسن عسکری علیه السّلام ۳- امام حجت بن الحسن المهدی (عج)

خلفای عباسی در این دوره عبارتند از:

۱. متوکل ۲. منتصر ۳. مستعین ۴. معتز ۵. مهتدی ۶. معتمد ۷. معتضد ۸. مکتفی ۹. مقتدر ۱۰. قاهر ۱۱. راضی ۱۲. متقی ۱۳. مستکفی.

در این دوره، متوکل پایتخت را از بغداد به سامرا منتقل کرد و تا مدتها سامرا مرکز قدرت خلافت عباسی بود. نظام امیرالامرای که بیانگر بحران قدرت در دربار است، در همین دوره پدید آمد.

دوره سوم از سال ۳۳۴ هـ. ق شروع و در سال ۴۴۷ هـ. ق به پایان رسید. در این برهه دولت مردان فارسی آل بویه در دستگاه خلافت وارد شده و قدرت چشمگیری یافتند، به گونه ای که گویی حکومت از بنی عباس به آنها منتقل شده است. (۲)

از این دوره به دوران طلایی تمدن اسلامی یاد می شود. خلفای عباسی این عصر عبارتند از: ۱. مستکفی ۲. مطیع ۳. طائع ۴. قادر ۵. قائم.

دوره چهارم که سال های ۴۴۷ هـ. ق تا ۶۵۶ هـ. ق

را در برمی گیرد، از اوسط خلافت قائم آغاز و با مرگ مستعصم پایان یافت. ورود ترکان سلجوقی به عرصه

ص: ۳۶

۱- طقوش، محمد سهیل، دولت عباسیان، ترجمه: حجت الله جودکی، ص ۲۹.

۲- بیرونی، ابوریحان، الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، ص ۱۳۲.

قدرت و تسلط آنان بر سرزمین های اسلامی، در این دوره صورت گرفت.

خلفای عباسی در این عصر عبارتند از: ۱. قائم ۲. مقتدی ۳. مستظهر ۴. مسترشد ۵. راشد ۶. مقتفی ۷. مستنجد ۸. مستضی ۹. ناصر ۱۰. ظاهر ۱۱. مستنصر ۱۲. مستعصم.

پس از مرگ مستعصم و سقوط بغداد به دست مغولان در سال ۶۵۶ هـ.ق، گرچه بازماندگان عباسیان در سرزمین های مصر و شام خواستند تداوم خلافت عباسی را حفظ کنند، اما این خلافت عملاً تداومی نیافت و به پایان رسید.

با سنت حق، هر آنکه گردید طرف

بنیاد وجود خویش را کرد تلف

با ظلم، فروغ حق نگردد خاموش

باران که نشست، آب باقیست نه (۱۱)

سیره خلفای بنی عباس

خلفای بنی عباس مردان نابکار و غدار و کنیه توز و سفاک و خونریزی بودند. ابوالعباس سفاح، اولین خلیفه عباسی، به

سفاکی و خونریزی شهرت یافت، معذکک او بهتر از منصور بود که بسیاری از رجال بزرگ اسلام را کشت و حتی کسانی که خلافت وی مرهون خدمات آنها بود، مثل ابو سلمه و ابو مسلم و صدها نفر دیگر را نیز به قتل رساند. او بسیاری از سادات علوی را نیز به قتل رسانید و اولاد علی علیه السلام را آزار و شکنجه نمود که گستردگی جنایات او قابل توصیف نیست. در عین حال وقتی منصور را با هارون مقایسه کنیم، وی بهتر از هارون بود، زیرا در عصر هارون کشتار عمومی علویین به جایی رسید که نظیر نداشت، آنان بی هیچ دلیلی افراد پیر و سالخورده و خردسال را زندانی می نمودند

ص: ۳۷

و شبانه آنها را به قتل رسانده و در چاهی می ریختند؛ این فاجعه چند بار در خلافت هارون تکرار شد. چنانچه در یک شب، شصت نفر از سادات را به قتل رساند و جسد آنها را در چاهی ریخت. وی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را پس از چهارده سال زندانی، به حيله و مکر مسموم نمود. پس از او مأمون، اگر چه او هم از کشتار بزرگانی مانند وزیران خود و بزرگوارانی مانند حضرت امام رضا علیه السلام دریغ نکرد و آن حضرت را به نام ولایتعهدی به مرو آورد و تحت نظر گرفت و به شهادت رساند، اما کشتار عمومی او به قدر پدرش نبود. بعد از دوران خلافت مأمون، زمان خلافت معتصم و واثق و متوکل رسید و وقتی متوکل آمد، گفتند: «رحمت به روح ناپاک کفن دزد!» وی آنقدر از سادات علوی و فاطمی و حسنی و حسینی و موسوی و رضوی را کشتار کرد و آنقدر تهدید و تبعید و شکنجه و آزار داد که همه مسلمین از دست او به تنگ آمدند و با تفکیک ممالک اسلامی، از قدرت خلفا برای جنگ کاسته شد. (۱)

مقایسه بنی امیه با بنی عباس

از بررسی و مطالعه تاریخ این نتیجه حاصل می شود که بنی امیه چون رنگ دینی نداشتند، خلافت را به سلطنت تبدیل نمودند، با علما و دانشمندان چندان ارتباطی نداشتند، با ایرانیان که در اسلام تأثیر زیادی داشتند

بدرفتاری کردند، و به دین و آیین توجهی نداشتند. بنی عباس؛ ائمه، اربعه حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی را روی عصیبت و ایجاد نفاق در دین در مقابل عترت و ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که ائمه دین اسلام بودند، قرار دادند و به وسیله آن ها اختلافات زیادی

ص: ۳۸

در دین ایجاد کردند؛ مثلاً در قصاص هر طوری که می خواستند قصاص می کردند. این اختلافات در فقه این چهار امام آشکار است و تاریخ گواه است که هر یک بر چه مبنایی فتوا می دادند.

بنی عباس با آن همه جنایاتی که نسبت به آل علی علیه السلام نمودند، معذک رنگ دین به اعمال و کردار خود دادند، متظاهر به تقوی و ادب و دین شدند، خود را حامی و نگهبان دین اسلام می دانستند، و در نشر مبادی اسلام حقاً بیش از بنی امیه به استثنای عمر بن عبد العزیز کوشیدند و اسناد ممالک بخارا و سمرقند را تا حدود چین و اندلس که در زمان اموی گشوده شده بود، حفظ نمودند و اسلام را در میان یهود و نصاری و مجوس رونق دادند و بالاخص بنی عباس، ابهت دینی را بیش از عظمت

سیاسی تقویت می کردند، از این رو با آن که تسلط سیاسی آن ها ضعیف شد، ولی سلطه و نفوذ آن ها همچنان برقرار بود. (۱)

چگونگی پیچیده شدن طومار حکومت امویان

در ابتدای حکومت امویان، انقلاب هایی علیه آنها برپا شد، ولی این انقلاب ها کوچک بودند که در عرض یک روز یا بیشتر به دست فرمانداران بنی امیه سرکوب می شدند. اما انقلابی که بنی امیه از خاموش کردن آن عاجز شدند، انقلابی بود که در عصر مروان حمار - آخرین خلیفه بنی امیه - آشکار گردید. زیرا طبقات مختلف مردم علیه او شوریدند و ارتش و قوای نظامی از فرمان او سرپیچی کردند و مردم از کمک به او خودداری نمودند و لشکر انبوهی علیه او پیکار نموده و او را ناچار ساختند که از شهری به شهر دیگر منتقل گردد و هرگاه

ص: ۳۹

به شهری داخل می شد، مردم با بدترین وضعی از او استقبال می کردند. در شهرهای مختلف او را دشنام و علیه او قیام می کردند و در همه ی شهرها لشکر عباسیان او را تعقیب می کردند و مروان از شهری به شهر دیگر فرار می نمود، تا اینکه در شهر «بوصیر»، در نواحی مصر، در آخر سال ۱۳۲ هجری به قتل رسید و با قتل او خلافت بنی امیه منقرض گردید؛ (فَقَطَعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (۱) شکر خدای را که ریشه جمیعت ستمگران را قطع کرد. (۲)

مسعودی می گوید: جمیع مدت سلطنت بنی امیه تا بیعت با «ابو العباس سفاح» هزار ماه بود؛ چون بنی امیه ۹۰ سال و یازده ماه و سیزده روز سلطنت کردند. (۳) در تفسیر فخر رازی آمده است که قاسم بن فضل از امام مجتبی علیه السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله در خواب دید بنی امیه مانند میمون بالای منبرش رفت و آمد می کنند، این عمل بر آن حضرت گران آمد، خداوند متعال سوره «قدر» را نازل کرد و به رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود که یک شب قدر بهتر از هزار ماه سلطنت بنی امیه است. قاسم گوید: وقتی حساب کردیم دیدیم سلطنت بنی امیه هزار ماه بوده است. (۴)

به هر حال سرنگونی حکومت امویان، معلول عواملی چند بود که مهمترین آنها عبارت است از: ۱. ضدیت حکمرانان اموی با اسلام. ۲. تشدید عصبیت های قومی. ۳. فشارهای سیاسی و اقتصادی بر مردم. ۴. کشمکش های درون دستگاه

ص: ۴۰

۱- انعام / ۴۵.

۲- شیعه و زمامداران خودسر، محمد جواد مغنیه، ترجمه مصطفی زمانی، ص ۲۵۵-۲۵۶.

۳- مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۲۴۹.

۴- تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۳۲، ص ۳۰، در تفسیر سوره قدر.

شورش ها و قیامهای علیه عباسیان

بنی عباس هر چند با تکیه بر شعارهای علویان و مردمی که از ستم امویان به ستوه آمده بودند، توانستند حکومت را قبضه کنند، لیکن از آنجا که بنای حکومتشان بر باطل و مبارزه با حق و حق مداران بود، در اندک زمانی پس از به قدرت رسیدن، چهره ضد مردمی خود را برملا کردند، در نتیجه مخالفت ها و شورش های مردمی را به دنبال داشت. قسمتی از دوران امام صادق علیه السلام نیز که مقارن با حکومت عباسیان و دربرگیرنده حدود شانزده سال از امامت آن حضرت بود، قیامها و شورش هایی در جامعه اسلامی رخ داد که در ذیل به مواردی از آنها اشاره می کنیم:

۱. شورش مردم الجزیره: مردم الجزیره در سال ۱۳۳هـ- ق، لباس سیاه خود را که شعار عباسیان بود از تن درآورده، لباس سفید پوشیده، سَفّاح را از خلافت خلع کردند. آنان در «حِرّان» به سه هزار نفر از نیروهای حکومت برخورد کرده، آنان را به مدت دو ماه به محاصره خود در آوردند. سَفّاح برادر خود - منصور - و سپس عبدالله بن علی را با سپاهی عظیم به نبرد با شورش گران که تعدادشان بالغ بر شصت هزار نفر می شد، اعزام کرد و جنگ سختی میان دو جبهه در گرفت؛ لیکن سرانجام کار با مصالحه پایان یافت. (۱)

۲. شورش مردم موصل: مردم موصل در سال ۱۳۳

علیه سَفّاح شورش کرده، کارگزار حکومت را از موصل بیرون کردند. سَفّاح برادر خود یحیی را با چهار

ص: ۴۱

۱- ابن اثیر، الکامل، ج ۵، ص ۳۳۴-۳۳۵.

هزار نفر برای سرکوبی شورش گران فرستاد، وی گروه زیادی از مردم را به قتل رسانید و به نقلی در یک روز، هیجده هزار نفر از آنان را به قتل رسانید. مورخان نوشته اند تعداد کشته ها به قدری زیاد بود که خون بر زمین جاری شد و آب دجله را رنگین ساخت. (۱)

۳. قیام محمد بن عبد الله بن حسن معروف به «نفس زکیه»: وی که از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام بود، در سال ۱۴۱ در مدینه قیام کرد و مردم را به سوی خود فراخواند.

۴. قیام ابراهیم بن عبد الله بن حسن: وی برادر محمد، نفس زکیه بود و در سال ۱۴۵ در بصره قیام کرد. توضیحات بیشتر دو قیام اخیر، در صفحات آتی خواهد آمد.

چگونگی به قدرت رسیدن بنی عباس

آغازگر حرکت عباسیان علیه امویان، علویان بودند؛ بدین ترتیب که ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه که از چهره های برجسته خاندان علوی بود، پس از آنکه متوجه شد هشام بن عبد الملک تصمیم به قتل وی گرفته است، قبل از وفاتش، هسته مرکزی مبلغان و دعوت کنندگان بر ضد حکومت خودکامه امویان را تشکیل داد و افرادی چون «محمد بن علی بن عبدالله بن عباس» و «معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابوطالب» و «عبدالله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبد المطلب» را از اقدامات پنهانی بنی امیه آگاه ساخت.

ص: ۴۲

محمد بن علی که فردی کارآزموده و باهوش بود، پس از مرگ «ابوهاشم»، موفق شد بر مبلغان تسلط یابد و آنان را از گرد معاویه بن عبد الله و فرزندش پراکنده کند و خود را در معرض خلافت قرار دهد. پس از مرگ وی، فرزند بزرگش ابراهیم امام، راه پدر را دنبال کرد و پنهانی مبلغان و دعوت کنندگان بیشتری به نقاط مختلف فرستاد. برادرش سفاح و منصور نیز او را در این امر یاری می کردند.

ارزیابی آنان از اوضاع این بود که انگیزه های دینی و اعتقادی مردم و شایسته دانستن خاندان رسالت برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و رهبری جامعه اسلامی، اساسی ترین عامل تحرک و شور علیه جنایات و مظالم بنی امیه است. گرایش عمومی انقلابیون به این خاندان با عظمت و برخوردار از محبوبیت و موقعیت اجتماعی و تکیه کردن آنان در مبارزات خود بر شعار «الرضا من آل محمد» و پذیرش زمامداری فردی از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله که مورد رضایت و پسند همگان باشد، مؤید این نگرش است.

داعیان و مبلغان عباسی که به طور پنهان، جریانات را تعقیب می کردند، با استفاده از چنین فضای آماده و نیز نسبتی که با عباس عموی پیامبر^۱ داشتند، به تحریک احساسات مردم به نفع خویش پرداختند. انتخاب خراسان به عنوان مرکزیت دعوت بر همین مبنا بود. چه آنکه تعداد شیعیان و دوستان اهل بیت علیه السلام در حجاز اندک بودند، مردم کوفه و بصره نیز به خاطر پیمان شکنی ها و ستم هایی که بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله همچون امیر مؤمنان، امام حسن و امام حسین علیه السلام روا داشته بودند، مورد اعتماد نبودند. مردم شام و مصر نیز هوادار عثمان و بنی امیه بودند؛ بنابراین هیچ جایی بهتر و مناسب تر از خراسان که مردم آن یکپارچه

دوستدار اهل بیت علیه السلام بودند، نبود.

ابراهیم امام، با توجه به ارزیابی یاد شده، مبلغان و داعیان خود را به سوی خراسان گسیل داشت و با نوشتن نامه های فراوان برای سران و چهره هایی متنفذ این دیار و به دنبال آن فرستادن ابومسلم زمینه را برای سرنگونی رژیم اموی و روی کار آمدن عباسیان فراهم ساخت. (۱)

تلاشها و پیروزی های ابومسلم در خراسان و ابوسلمه خلال در عراق که عباسیان آنان را به ترتیب «امیر آل محمد» و «وزیر آل محمد» لقب داده بودند (۲)، موجب شد بنی عباس به راحتی بر مسند خلافت تکیه زنند و جانشین امویان گردند.

تفاوت نگرش خلفای عباسی با خلفای اموی

در زمان بنی امیه دشمنی و مخالفت آشکاری با اسلام و عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صورت می گرفت و آشکارا به آزار و اذیت اهل بیت علیه السلام اقدام می نمودند؛ به عنوان نمونه معاویه شخصاً به جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام و امام مجتبی اقدام نمود، دستور لعن بر امیرالمؤمنین علیه السلام را در منابر و مجالس صادر نمود و... و یزید در ابتدای خلافتش گفت:

لعبت هاشم بالملک فلا

خبر جاء ولا وحی نزل

بنی هاشم با ملک و حکومت بازی کردند (و می خواستند حکمرانی بر دیگران از آن آنان باشد) والا نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده است.

ص: ۴۴

۱- ر.ک: الفخری، ص ۱۴۳-۱۴۴.

۲- ر.ک: البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۱۰، ص ۵۶.

همچنین یزید بزرگ ترین مصیبت عالم که همان به شهادت رساندن حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام (و اصحاب و یاران با وفای آن حضرت و هتک حرمت حریم اهل بیت علیه السلام با اسارت و غیره) بود را رقم زد.

بنابراین مشخص می گردد که بنی امیه به طور آشکارا با اساس اسلام و قرآن و پیغمبر صلی الله علیه و آله و عترت آن حضرت به مخالفت برخاستند.

بنی عباس که تجربه بنی امیه را در مخالفت علنی با اهل بیت علیه السلام به سود خود نمی دیدند، سعی نمودند در ظاهر خود را مسلمان و طرفدار اهل بیت علیه السلام معرفی نمایند ولی در باطن بدترین و شدیدترین دشمنی ها را اعمال نمایند. لذا می بینیم که مثلاً مأمون در ظاهر امام رضاعلیه السلام را ولیعهد خود قرار می دهد ولی قصدش این بود که آن حضرت را تحت کنترل خود داشته باشد و به هر صورت که شده مردم را از اطراف آن حضرت دور نماید.

خلاصه اینکه بنی عباس اقدامات مغرورانه عجیبی در زیر نقاب نفاق خود انجام دادند و کارهای اساسی برای نابودی اسلام و بالاخص متفرق نمودن مردم از اطراف ائمه اطهار علیه السلام نمودند؛ به این صورت که در احکام چهارم امام یعنی ابوحنیفه، انس بن مالک، محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل را علم نمودند و در اخلاق و سیر و سلوک، طریقه تصوف و صوفی گری را حمایت نمودند و به ترویج آن پرداختند و در عقاید هم اهتمام کاملی در ترجمه کتب فلاسفه یونان و انتشار آن ها در بین مسلمانان نمودند. در نتیجه وقتی شخصی در دینش به ائمه فوق و مطالب مذکور مراجعه نماید، دیگر احتیاجی به قرآن و اهل بیت علیه السلام نخواهد داشت و خیلی راحت با رنگ و لعاب دینی، از دین که همان اهل بیت علیه السلام باشند جدا می شود و محبت و اطاعت اهل بیت علیه السلام به فراموشی

سپرده می شود و در نتیجه ائمه علیه السلام مهجور واقع شدند.

و این چنین بنی عباس ضربات سنگینی را بر پیکر اسلام و مرجعیت دینی اهل بیت علیه السلام وارد نمودند که اثرات آن، هنوز هم حتی در بین شیعیان باقی مانده است.

نگرش کلی خلفای عباسی به حکومت، همان نگرش خلفای اموی است. تفاوتی که بین امویان و عباسیان در مبارزه با مخالفان خود وجود داشت این بود که: مبارزه خلفای اموی با بنی هاشم به دو انگیزه انجام می گرفت: یکی به انگیزه دشمنی و کینه توزی آن ها با بنی هاشم و انتقام از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و دودمان آن حضرت و دیگری به منظور دستیابی به قدرت و حکومت اما هدف اساسی مبارزه بنی عباس با بنی هاشم فقط رسیدن به ریاست و حفظ حکومت بود، و گرنه صرف نظر از مسأله حکومت، با شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان آن حضرت به طور مستقیم سر ستیز نداشتند. هر چند ریاست طلبی و حکومت خواهی زمامداران عباسی، آنان را همچون امویان به دشمنی و ستیز با رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشینان آن حضرت کشاند.

تفاوت دیگر خلفای عباسی با خلفای اموی، تفاوت در چگونگی بهره گیری آنان از پوشش نفاق است. نقطه اشتراک عباسیان با امویان، بهره گیری هر دو دودمان از پوشش نفاق برای دستیابی به قدرت و حفظ مسند خلافت بود. آنان به خوبی دریافته بودند که سلطنت و موقعیتی که پیدا کرده اند از برکت اسلام است؛ از این رو، مصالح سیاسی و منافع مادی ایجاب نمی کرد که به طور رسمی و علنی از آیین اسلام بیرون روند، ولی از سویی دیگر، نه تنها اعتقادی به اسلام و دستورات آسمانی آن نداشتند، بلکه همواره اسلام اصیل و ناب را با منافع خود

در تضاد می دیدند؛ ناچار به نفاق روی می آوردند تا بتوانند به حیات ننگین و سلطه سیاسی خود بر مردم ادامه دهند. تفاوتی که در این جهت بین حکمرانان عباسی و اموی وجود دارد. در چگونگی بهره گیری آنان از پوشش نفاق است. امویان با تظاهر به اسلام و خودنمایی در انجام پاره ای از ظواهر دینی، خود را پایبند به اسلام و مبلغ و مروج آن قلمداد می کردند و مبلغان و جانشینان بحق رسول خداصلی الله علیه و آله یعنی امامان معصوم علیه السلام را - که در هر زمانی و با استفاده از هر فرصتی چهره نفاق آنان را برملا کرده، علیه ایشان به مبارزه برمی خواستند - افراد قدرت طلب و خارج از دین و رسم مسلمانی معرفی می کردند.

عباسیان نیز در پوشش نفاق به قدرت دست یافتند، لیکن شرایط سیاسی - اجتماعی جامعه اسلامی ایجاب می کرد آنان به جای مطرح کردن و جلوه دادن ظواهر اسلام، به رهبران و مبلغان آنان به عنوان خاندان و جانشینان پیامبرصلی الله علیه و آله روی بیاورند، و با توجه به محبوبیت معنوی و نفوذ اجتماعی علویان و در رأس آنان امامان، در میان توده هایی مردم، شعار حمایت و جانب داری از آنان را مطرح و توجه افکار عمومی را به سوی خود جلب کنند.

گسترش شیعه در دوران عباسیان

عباسیان نزدیک به ۵۳۴ سال حکم رانی کردند، حکومت آنان با «ابوالعباس سفاح» آغاز و با مرگ «مستعصم» به پایان رسید.

تشیع از آغاز دوران عباسیان در سال ۱۳۲ هـ.ق، تا پایان غیبت صغری در سال ۳۲۹ هـ.ق، در مقایسه با دوران امویان گسترش بیشتری داشت. شیعیان در دورترین نقاط سرزمین پهناور اسلامی پراکنده بودند؛ چنانچه هنگام شکایت از امام کاظم علیه السلام نزد هارون، گفته می شود که از مشرق و مغرب جهان برای آن

حضرت خمس می آوردند. (۱)

تشیع حتی در مناطق تحت نفوذ عباسیان به اندازه ای گسترش یافته بود که خطری جدی برای آنان به شمار می رفت. چنان که هنگام تشیع جنازه امام کاظم علیه السلام، سلیمان بن منصور، عموی هارون، برای فرونشاندن خشم شیعیان که اجتماع با شکوهی را تشکیل داده بودند، پا برهنه در مراسم آن حضرت شرکت کرد. (۲)

جدایی عباسیان از علویان

خاندان عباسی خود را منتسب به پیامبر صلی الله علیه وآله می دانستند و به تدریج از نام اهل بیت علیه السلام نیز استفاده کردند. در رأس این خاندان، «عبد الله بن عباس» و شمار دیگر از برادران و برادرزادگان وی بودند. از این خاندان هیچ کس در کربلا حاضر نبود. عبدالله بن عباس از شخصیت های علمی معروف صدر اسلام بود که مصاحبت رسول خدا صلی الله علیه وآله را درک کرد و یکی از بزرگ ترین و موثق ترین محدثان عصر خود به شمار می آمد. تا زمانی که زنده بود (سال ۶۸هـ- ق) اختلافی میان علویان و بنی عباس وجود نداشت، اما پس از وی، به تدریج اختلاف آغاز شد. هر چند این نکته شگفتی است که نه تنها او بلکه هیچ یک از عباسیان در کربلا حاضر نبودند. در اوایل قرن دوم، عباسیان به فکر استقلال از علویان افتاده و در خفا مردم را به سوی خود دعوت می کردند؛ اما امید چندانی به پیروزی خود نداشتند. علت این امر هم آن بود که از نظر مردم، آل علی علیه السلام تنها بازماندگان

ص: ۴۸

۱- . شیخ مفید، الارشاد، توجیه محمد باقر ساعدی خراسانی، ص ۵۸۱.

۲- . سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۹.

نسل پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار می آمدند. مظلومیت این خانواده به خصوص پس از حادثه جان گداز کربلا، موقعیت اجتماعی آنان را میان مردم به طور شگفتی بالا برده بود.

ص: ۴۹

سَفَّاح و منصور، خلفای معاصر امام صادق علیه السَّلام از پوشش نفاق بیشترین استفاده را بردند. آنان به این نتیجه رسیدند که تنها راه پیروزی بر امویان و دستیابی به قدرت، پیوند دادن دعوت خود به اهل بیت علیه السَّلام است. هدف آنان از اتخاذ چنین سیاستی این بود که اولاً، توجه خلفای اموی را از خود منحرف سازند، ثانیاً، اعتماد مردم ناراضی از حکومت را به خود جلب کنند و پشتیبانی آنان را به دست آورند. ثالثاً، مدعی شایستگی خود برای خلافت از طریق وراثت شدند و چنین مطرح کردند که از طریق علی بن ابی طالب علیه السَّلام و محمد بن حنفیه خلافت را به ارث برده اند. سَفَّاح و منصور در نخستین سخنرانی های خود پس از به قدرت رسیدن، به مسأله وراثت تصریح کرده اند.

ابوالعباس سَفَّاح

نخستین خلیفه عباسی ابوالعباس سفاح است که معاصر امام صادق علیه السَّلام بود و در سال ۱۳۲ هـ-ق

با وی بیعت شد. سفاح برای پی ریزی حکومت، به مسجد کوفه رفت و به نام بنی عباس از مردم بیعت گرفت. (۱) سفاح برخلاف بنی امیه که نشسته خطبه می خواندند، بر منبر ایستاد و خطبه خواند. مردم همه کردند و گفتند: ای پسر عموی پیامبر خداصلی الله علیه وآله سنت را زنده کردی. (۲) سفاح خطبه خود را

ص: ۵۲

۱- . کارل بروکلمان، تاریخ ملل و دول اسلامی، ص ۱۴۴.

۲- . مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۵۵.

با ستایش از مراتب فضل آل عباس شروع کرد و برای تأیید مطلب خود، به آیاتی از قرآن اشاره نمود. آنگاه روش خلفای راشدین را ستود و رفتار امویان را زشت شمرد و در باب آنان گفت: ... بنی مروان به پا خاستند و میراث اقوام را ربودند و میان خویش دست به دست بردند و خاص خویش کردند و به اهلش ستم کردند، خدا مدتی مهلتشان داد تا وی را به خشم آوردند و چون به خشمش آوردند، به دست ما از آنها انتقام گرفت و حق ما را پس داد و به وسیله ی ما امت مان را دریافت و نصرت را عهده کرد... به ما ختم کرد چنان که به ما آغاز کرده بود و من امیدوارم از جایی که خیر سوی شما آمده، ستم نیاید و از جایی که صلاح سوی شما آمده، فساد نیاید و توفیق ما اهل بیت به وسیله ی خداست. (۱)

چنین پنداشته می شد که علویان پس از آن که از حقّ مسلم خود در امر حکومت توسط عباسیان محروم شدند، در اداره حکومت، سهم و جایگاه ارزنده ای داشته، نزد خلفای عباسی که حکومت شان، مدیون مبارزات علویان بود، در مقایسه با قشرهای دیگر از موقعیت برتری برخوردار باشند، ولی قدرت طلبی و حکومت خواهی، خلفای عباسی را بر آن داشت که گذشته ها را فراموش کرده، تنها در اندیشه استوار ساختن پایه های حکومت خود باشند و عمل آنها نشان داد که حکومت آنها نیز در ستم کاری، دست کمی از حکومت امویان نداشت.

از این جهت طبیعی است که سفاح، ابتدا در صدد از میان برداشتن علویان از سر راه حکومت خود بر آید. سفاح در ابتدا با چهره برجسته و محبوب علویان،

ص: ۵۳

حضرت «امام صادق» علیه السلام که زمینه و شایستگی اش برای خلافت از همگان بیشتر بود، رو به رو بود. هر کدام از اینها می توانست منبع خطری برای حکومت سفاح باشد.

سفاح برای چیره شدن بر این مشکل اساسی، نخست به سراغ امام صادق علیه السلام رفت و در اقدامی، آن حضرت را به حیره احضار کرد تا ایشان را به شهادت برساند. وی با آنکه از سوی پیشوای ششم شیعیان اقدام نگران کننده ای علیه حکومت خود مشاهده نکرده بود، آن حضرت را تحت فشار قرار داد، ولی چون هیچ بهانه ای نداشت، ناچار امام را به مدینه بازگرداند. (۱)

خلیفه عباسی در مرحله بعد، به جستجوی محمد و ابراهیم، فرزندان عبد الله بن حسن که از بیم دستگیری متواری شده بودند پرداخت، ولی هر چه تلاش کرد به آنان دست نیافت، اما برای دستیابی به علویان، جاسوسانی را

گمارده بود. (۲) سفاح در دوران خلافت خویش هیچ شیعه ای را نکشت و آن طور که خلفای دیگر بنی عباس شیعیان را شکنجه می دادند، شکنجه نداد، ولی این کار عللی داشت: ۱. متوجه دشمن اصلی خود بنی امیه و به فکر نابودی آنان بود. ۲. سفاح و شیعیان، تا دیروز در یک صف علیه بنی امیه رزم می کردند و آرزوی مهم بنی عباس را جامه ی عمل پوشاندند و سفاح را بر تخت سلطنت نشانند. ۳. مرکز سلطنت او کوفه بود و اهل کوفه از شیعیان علی علیه السلام بودند و آنقدر قدرت نداشت که با آنان مبارزه کند. (۳)

ص: ۵۴

۱- مظفر، الامام الصادق، ص ۲۶.

۲- برای آگاهی از نمونه این سیاست سفاح به عقد الفرید، ج ۵، ص ۷۴ رجوع کنید.

۳- شیعه و زمامداران خودسر، محمد جواد مغینه، ترجمه مصطفی زمانی، ص ۲۶۵.

خلاصه از آنجا که حکومت سفاح، نخستین خلیفه عباسی، کوتاه مدت بود و بیش از چهار سال و اندی طول نکشید، بیش از این، فرصت سخت گیری با علویان را نیافت و به همین خاطر در دوران خلافت او فشار کمتری متوجه مردم شد و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز زیاد در تنگنا نبودند.

دو مشکل اساسی حکومت سفاح

سفاح در آغاز خلافتش با دو مشکل اساسی روبرو بود: نخست وجود باقیمانده امویان که در نقاط مختلف پراکنده بودند و دوم: علویانی که به عنوان محور اساسی و مورد اعتماد مبارزه علیه امویان مطرح و در میان توده های مردم از نفوذ و محبوبیت ویژه ای برخوردار بودند.

سفاح برای تثبیت پایه های لرزان حکومت خود و برداشتن این دو خطر اساسی از سر راه، دست به کار شد. فرماندهان و کارگزاران وی در شهرها مأموریت یافتند به جستجوی خانه به خانه بنی امیه پردازند و آنان را در هر کوی و برزنی که یافتند به فجیع ترین شکل به قتل برسانند، آنان نیز چنین کردند. مورخان نوشته اند: سفاح هشتاد نفر از امویان را به بهانه مهمانی و دادن جایزه دعوت کرد، سپس فرمان قتل همه آنان را صادر نمود. پس از آن فرشی بر روی اجساد نیمه جان آنان انداخت و مشغول خوردن غذا شد و آنان در زیر فرش آخرین نفس خود را می کشیدند و فریاد می زدند.

وی چون از غذا خوردن فارغ شد، گفت: تا کنون غذایی گواراتر از این نخورده بودم. (۱)

ص: ۵۵

۱- . الشیعه و الحاکمون، محمد جواد مغنیه، ص ۱۳۸.

سَفاح با ایجاد و تشدید فضای ناامن برای امویان و کشتار گروه زیادی از آنان و حتی نیش قبر مرده ها و سوزاندن پیکرهایشان، مانع نخست را تا حد زیادی از سر راه حکومت خود برداشت و شهرها را از لوٹ وجود امویان پاک کرد.

کشتار مردم توسط سَفاح به بنی امیه محدود نمی شد. وی به حدی در این سیاست افراط کرد که لقب سَفاح (بسیار خونریز) به خود گرفت.

احمد امین می نویسد: زندگی سَفاح با خونریزی و سرکوبی مخالفان توأم بود. (۱۱)

منصور دوانیقی

منصور دومین خلیفه عباسی است که پس از برادرش سَفاح به خلافت رسید و ۲۲ سال حکومت کرد. وی فردی آزمند، بخیل، خونریز، بی رحم و بی عاطفه بود. مسعودی در وصف آزمندی و حرص وی به ثروت اندوزی می نویسد: اموالی را که منصور بر جای گذاشت، هیچ یک از خلفای پیش و پس از وی بر جای نگذاشتند که رقم آن بالغ بر نهمصد و شصت میلیون می شد. (۲) منصور برای برداشتن موانع و خطرات از سر راه حکومت خود و استوار ساختن پایه های آن، از سیاست زور و تزویر استفاده کرد. وی برای رسیدن به اهداف خود این دو ابزار را آنچنان در هم آمیخت که مورخان وجود او را آمیزه ای از خیر و شر دانسته اند؛ در حالی که عملکرد وی نشان داد که سراسر وجود او شر بوده است.

از جمله عواملی که باعث گردید منصور این راه و روش را در پیش گیرد و

ص: ۵۶

۱- . ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲- . التنبیه و الاشراف، ص ۲۹۶.

حکومت خود را بر پایه ی شرارت بنا کند، به موارد زیر می توان اشاره کرد:

۱. تحولات عصر برادرش سفاح، موجب تشدید دشمنی او با آل علی علیه السلام گردید و می دانست جز علویین کسی مانع حکومت او نیست؛ از این رو سخت دشمن آل علی علیه السلام بود و اولین کسی بود که بین بنی عباس و اولاد علی علیه السلام جدایی به وجود آورد. ۲. ابومسلم و ایرانیان که آنها را به خلافت رسانیدند ناراضی شدند و عَلم مخالفت برافراشتند. به همین دلیل منصور بر ضد آنان قیام کرد و مصمم بر قتل آنها شد. ۳. آنکه محمد پسرش را خیلی دوست می داشت و حاضر بود همه چیز را فدای او بکند.

۴. منصور مردی بخیل و لثیم بود، به همین سبب او را دوانیقی خواندند، یعنی: دانه دانه خرج می کرد و این صفت پست با حکومت و سلطنت نمی سازد. (۱)

برای پی بردن به ماهیت منصور و شناخت سیاست های ضد اسلامی و ضد مردمی وی کافی است عملکرد او را در برابر مردم و علویان مرور کنیم:

رفتار منصور با مردم

مردمی که در دوران حکومت فشار و اختناق امویان، در نهایت سختی و گرفتاری زندگی می کردند و برای سرنگونی آن رنج های فراوان کشیدند، امیدوار بودند با روی کار آمدن عباسیان وضع بهتری پیدا کرده و به رفاه و آسایش دست یابند، ولی این پندار و خوابی بیش نبود. دکتر احمد محمود صبحی می نویسد: «آن نمونه اعلای عدالت و مساواتی که مردم از عباسیان انتظار داشتند، به خیالی

ص: ۵۷

باطل و پوچ تبدیل شد. درنده خوبی منصور و رشید و حرص و آزمندی آنان و ستمشان بر فرزندان علی بن عیسی و بازیچه قرار دادن بیت المال مسلمانان، ما را به یاد حجاج، هشام و یوسف بن عمر ثقفی می اندازد، و پس از آنکه سفاح و منصور به صورتی که پیش از آن دیده نشده بود، به افراط و زیاده روی در خونریزی دست و پا زدند، تباهی دامن گیر همه افراد ملت شد.» (۱)

مورخان، استواری پایه های حکومت منصور را مرهون کشتارهای فراوان وی دانسته و نوشته اند: منصور افراد زیادی را کشت تا حکومتش استقرار یافت. (۲)

وی برای کشتن مردم روش های مختلفی در پیش می گرفت؛ نوشته اند او یک پزشک مسیحی را به کار گرفته بود و به کمک او افرادی را که نمی توانست آشکارا بکشد، از طریق سم، تحت پوشش دارو آنان را به قتل می رسانید. برادر زاده خود، محمد بن سفاح را با این حيله کشت. (۳)

منصور، شخصی بخیل و تنگ نظر بود و در میان خلفای عباسی در بخل و پول پرستی زبانزد عام و خاص بود. یکی از سیاست های وی، سیاست فشار اقتصادی بود. منظور او از این سیاست این بود که مردم، همواره نیازمند و گرسنه و متکی به او باشند و در نتیجه همیشه در فکر سیر کردن شکم خود بوده و مجال اندیشه در مسائل بزرگ اجتماعی را نداشته باشند.

او روزی در حضور جمعی از خواص درباریان خود، با لحن زننده ای انگیزه خود را از گرسنه نگه داشتن مردم چنین بیان کرد:

ص: ۵۸

۱- نظریه الامامه، ص ۳۸۱، به نقل الحیاة السیاسة للامام الرضا علیه السلام، ص ۱۰۸.

۲- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۵۹.

۳- ر.ک: الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۴۲.

«اعراب چادر نشین در ضرب المثل خود خوب گفته اند که سگ خود را گرسنه نگهدار تا به طمع نان دنبال تو بیاید». در این هنگام یکی از حضار که از این تعبیر زننده سخت ناراحت شده بود، گفت: می ترسم شخص دیگری، قرص نانی به این سگ نشان بدهد و سگ به طمع نان دنبال او برود و تو را رها کند. (۱)

یکی دیگر از فشارهایی که در زمان منصور بر مردم وارد شد، فشار کشتار و شکنجه بود. منصور علاوه بر فشار اقتصادی، موجی از کشتار و شکنجه به وسیله عمال و دژخیمان خود به راه انداخت و هر روز گروهی قربانی این موج خون می شدند.

«روزی عموی منصور به وی گفت: تو چنان با عقوبت و خشونت به مردم هجوم آورده ای که انگار کلمه «عفو» به گوش تو نخورده است! وی پاسخ داد: هنوز استخوان های بنی مروان نپوسیده و شمشیرهای آل ابی طالب در غلاف نرفته است، و ما در میان مردمی به سر می بریم که دیروز، ما را اشخاص عادی می دیدند و امروز خلیفه، بنابراین هیبت ما جز با فراموشی عفو و به کارگیری عقوبت، در دل ها جا نمی گیرد». (۲)

رفتار منصور با علویان

عباسیان همانند امویان، از قبیله قریش، یعنی قبیله حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودند، با این تفاوت که عباسیان از نسل عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. آنان با استفاده از احساسات پاک ایرانیان در دوستی با خاندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله،

ص: ۵۹

۱- پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، ص ۳۹۴.

۲- پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، ص ۳۹۶.

توانستند دولت خود را تأسیس کنند. علویان که فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام، پسر عموی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و همسرش فاطمه علیها السلام، دختر رسول اکرم صلی الله علیه و آله، بودند، به شدت

توسط عباسیان سرکوب شدند. شمار زیادی از ایرانیان از علاقه مندان خاندان اهل بیت علیه السلام بودند و پس از آنکه متوجه حيله عباسیان در منحرف کردن خلافت اسلامی از علویان به خودشان شدند، انقلاب ها و شورش های فراوانی را به حمایت از فرزندان علی علیه السلام آغاز کردند.^(۱)

شالوده اداری حکومت بنی عباس را منصور ریخت و تقریباً همان رویه بنی امیه را که از روش اداری روم شرقی و ساسانیان اقتباس شده بود، حفظ کرد.

از دیدگاه منصور، اساسی ترین خطری که موجودیت خاندان عباسی و حکومت آنان را تهدید می کرد علویان بودند، زیرا هم دلائل و توجیحات آنان برای خلافت نیرومندتر، و هم خویشاوندی ایشان با پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک تر از عباسیان بود، علاوه بر اینکه در میان مردم افرادی شناخته شده و از نفوذ و موقعیتی برتر برخوردار بودند.

کشتار و شکنجه علویان

منصور به شیوه های مختلف شیعیان را تحت فشار قرار می داد؛ گروهی از آنان را در «ربذه» گرد آورد و به زنجیر بست و به قدری به آنان تازیانه زد که گوشت و خونشان به هم آمیخت، سپس آنها را تحت سخت ترین شرایط به کوفه منتقل کرد و به زندانی افکند که شب و روز را تشخیص نمی دادند. زندانیان ناچار بودند برای تشخیص اوقات نماز، قرآن را به پنج بخش تقسیم کنند و هر یک از نمازهای روزانه را پس از قرائت یک بخش از قرآن اقامه کنند. علویان در این

ص: ۶۰

۱- جعفریان، رسول، مقالات تاریخی، دفتر چهارم، ص ۳۲۶.

زندان در وضعیت بسیار بدی بسر می بردند و سرانجام با فرو ریختن سقف روی آنان توسط مأموران، همه آنها به شهادت رسیدند. (۱)

مسعودی در «مروج الذهب» و مقریزی در کتاب «النزاع و التخاصم» می نویسند: «منصور فرزندان حسن علیه السلام را جمع آوری نموده و دستور داد زنجیر و کُند به پا و گردن آنان بزنند و همانند یزید که نسبت به اولاد حسین علیه السلام انجام داد، داخل کجاوه بدون سرپوش و بدون فرش سوارشان کنند و به دار الحکومه ی او منتقل نمایند، ... اولاد علی علیه السلام وسیله مستراح نداشتند و ناچار بودند برای قضای حاجت از محل سکونت خود استفاده کنند. از این رو بوی کثافت بر ایشان مشقت آور بود و بدن آنها ورم کرد و این ورم از پا شروع می شد، آنگاه که به قلب می رسید از شدت مرض و گرسنگی از دنیا می رفتند! (۲)

روش دیگر مبارزه منصور با علویان این بود که آنان را زنده در میان دیوار می گذاشت تا بدین وسیله جان سپارند. (۳)

او در سخنی به قتل صدها نفر از علویان اعتراف کرده، می گوید: من هزار تن یا بیشتر از فرزندان فاطمه را کشتم. (۴)

وی خزانه ای از سرهای بریده علویان را برای پسرش مهدی به میراث نهاد و بر هر سری ورقه ای آویخته بود که معرف صاحب آن بود و در میان آنان سرهای پیرمردان، جوانان و کودکان وجود داشت. (۵) معلی بن خنیس از شیعیان مقرب

ص: ۶۱

۱- الامام صادق و المذاهب اربعة، ج ۱، ص ۴۷۴.

۲- مروج الذهب، مسعودی، ص ۳۰۹-۳۱۰؛ و النزاع و التخاصم، مقریزی، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۳- کامل، ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۲۶.

۴- الحیاه السیاسیه للامام الرضاعلیه السلام، ص ۸۷.

۵- همان.

حضرت صادق علیه السلام و متصدی امور مالی آن حضرت بود. منصور به داوود بن عروه فرماندار مدینه نامه نوشت که معلی را بکش. داوود، معلی را احضار کرد و گفت: نام شیعیان را بنویس که اگر این کار را انجام ندهی سرت را از تنت جدا می کنم. معلی گفت: «أبالمقتل تهددنی» آیا به کشتن مرا تهدید می کنی؟ به خدا سوگند! اگر اسم یکی از آنها زیر پایم باشد، پای خود را بر نمی دارم. داوود گردن معلی را زد و او را به دار آویزان نمود. حضرت صادق علیه السلام از این عمل ناراحت شد و علیه داوود نفرین کرد و هنوز نفرینش تمام نشده بود که فریاد ناله بلند شد و خبر مرگ داوود را آوردند. (۱)

ابن بابویه روایت کرده است که چون منصور در بغداد عمارتی بنا می کرد، اولاد حضرت علی علیه السلام را تفحص می کرد و هر که را می یافت در میان ستون های آجر می گذاشت تا به این زجر شهید می شدند. روزی کودک خوش روی خوش موئی از فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام را آوردند و به بنا دادند که آن امام زاده مظلوم را در میان ستون گذارد، مردی را بر او موکّل گردانیدند که در حضور او این را واقع سازد. چون نظر بنا بر جمال بی مثال آن خورشید اوج رفعت و جلال افتاد، بر او ترحم نمود و تاب نیاورد که آن نو نهال زیباروی را از برگ و بار زندگانی عاری گرداند. پس آن جوان را در میان ستون گذاشت و فرجه ای برای نفس کشیدن او قرار داد و گفت: ای نوردیده غمگین مباش که به زودی نزد تو می آیم و تو را از این مهلکه نجات می دهم.

چون شب فرا رسید، و مردم آرام گرفتند، بنا آمد و آن جوان عربی را بیرون

ص: ۶۲

آورد و گفت: ای جوان من بر تو رحم کردم، تو نیز بر من رحم کن و در خون من و سایر عمله ای که با من کار می کردند شریک مشو و خود را از نظر خلق پنهان ساز و هیأت خود را تغییر ده که کسی تو را نشناسد، و من در این شب تار نزد تو آمدم و تو را نجات دادم و خود را در خوف و بیم افکندم برای آن که جدّ تو در روز قیامت با من خصمی نکند. پس به آن آلتی که گچ کاران را می باشد گیسوهای آن سید عربی را برید و گفت: از این دیار بیرون رو و به سوی مادر خود بر مگرد که مبادا من رسوا شوم.

امام زاده مظلوم گفت: چون مصلحت نمی دانی که من به نزد مادر خود بروم و بر من مّنت نهادی و مرا از مردن نجات دادی، بر مادر من نیز مّنت گذار و او را خبر ده که حیات من باقی است. شاید جزع و زاری و ناله و بی قراری او بر من تسکین یابد و این گیسوهای مرا به نشانه برای او ببر که سخن تو را باور کند. پس در آن شب آن امامزاده گریخت

و کسی ندانست که کجا رفت، بنا گفت که: بعد از آن من رفتم و خانه مادر او را جستّم، چون نزدیک آن غم خانه شدم، صدای گریه و نوحه آن سیده را شنیدم، پس خبر حیات پسرش را به او رساندم، و او را شاد گرداندم و برگشتم. (۱۱)

رفتار منصور با سادات حسنی

منصور با سادات حسنی رفتارهای زشتی در پیش گرفت، بدین معنی که مشایخ آنها را از قبیل عبد الله محض بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام که شیخ طالبین در عصر خود بود و فرزندان و برادران و پسران برادران وی را

ص: ۶۳

که جملگی از سادات حسنی بودند گرفته، نزدیک خود زندانی کرد تا آنکه همگی در زندان جان سپردند.

نقل کرده اند که روزی حاجب منصور بیرون آمد و گفت: هر کس از فرزندان حسین علیه السّلام بر در قصر حاضر است داخل شود، در این وقت مشایخ حسینیان داخل شدند. سپس حاجب بیرون آمد و گفت: هر کس از فرزندان حسن علیه السّلام اکنون بر در قصر حاضر است داخل شود، مشایخ حسینیان نیز داخل شدند، لیکن حاجب مذکور ایشان را در مقصوره ای فرود آورد، و چند آهنگر را از در دیگر داخل کرد و حسینیان را در غل و زنجیر افکنده به عراق فرستاد و در آنجا زندانی کرد تا جملگی در حبس وی در کوفه درگذشتند. (۱)

از وقایع جالبی که در این مورد اتفاق افتاد این بود که: مردی از فرزندان حسن علیه السّلام آمده نزد منصور ایستاد، منصور بدو گفت: برای چه اینجا آمده ای؟ آن مرد گفت: آمدم تا مرا نزد خویشانم حبس کنی، زیرا من پس از ایشان طالب زندگی نیستم، منصور نیز وی را نزد آنها به زندان افکند. این مرد علی بن حسن بن حسن بن حسن بن ابیطالب علیه السّلام بود.

شخص دیگری از سادات حسنی که محمد بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السّلام نامیده می شد رویی زیبا داشت، چندان که به سبب حُسن و جمالش، وی را «دیباج الأصفَر» - دیبای زرد - می خواندند. منصور وی را احضار کرد و بدو گفت: دیباج الأصفَر تویی؟ وی گفت: مردم چنین می گویند، منصور گفت: تو را نوعی بکشم که تاکنون کسی را نکشته ام. سپس فرمان داد او را زنده

ص: ۶۴

و داشته ستونی روی او بنا نهادند تا آنکه میان آن جان سپرد. (۱)

منصور محمد بن ابراهیم را بدین ترتیب فجیع به قتل رسانید.

زبیر بن بلال می گوید: مردم دسته دسته به تماشای محمد بن ابراهیم می آمدند، زیرا مرد زیبایی بود. (۲) ابن اثیر می نویسد: منصور، محمد بن عبد الله عثمان، برادر مادری اولاد حسن علیه السلام را احضار کرد و دستور داد لباس های او را پاره کردند و عورتش نمایان شد. سپس صد و پنجاه تازیانه به او زد، یکی از آن تازیانه ها به صورتش برخورد کرد. محمد گفت:

وای بر تو! از صورتم صرف نظر کن. منصور به جلاد گفت: تازیانه بر سرش بزن. جلاد سی تازیانه بر سرش زد که یکی از آن تازیانه ها به چشمش خورد و چشم او بر صورتش جاری گردید. و پس از آن او را کشت. (۳)

منصور با دو جبهه به جنگ برخاست؛ یکی ایرانیان و دیگری علویان، زیرا وقتی از امویان خیالش راحت شده بود، قسم خورد که علویان را از میان بردارد. گفت: «و الله لارغمن انفی و انوفهم و ارفع علیهم بنی تمیم و بنی عدی» قسم به خدا! بینی خود و بینی علویان را بر خاک خواهیم مالید و علی رغم آنها بنی تمیم و بنی عدی را که ابابکر و عمر از آن تیره هستند بر علی بن ابیطالب برتری خواهیم داد. پیروان عثمان و آل مروان که از حکومت افراد خاندان بنی امیه مأیوس شدند، اطراف منصور را گرفته و علیه علویان سعایت کردند و گفتند تنها دشمن تو علویان هستند.

ص: ۶۵

۱- الفخری، ص ۲۲۲، محمد بن علی بن طباطبا.

۲- فرزندان آل ابی طالب، ص ۲۹۵، ابوالفرج اصفهانی.

۳- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۲۳.

منصور روی این سوگند، بسیاری از سادات فاطمی و علویین را کشت و خیلی از جوانان سادات بنی فاطمی را در زیر دیوارها و میان ستون ها و چاه های جامع زنده به گور کرد. از مشاهیر علویین، محمد و ابراهیم فرزند «عبدالله محض» بودند که به امر منصور کشته شدند. (۱)

فشارهای سیاسی بر شیعیان و آغاز دوباره تقيه

در دوران امامت امام صادق علیه السلام تنها در دهه سوم قرن دوم هجری قمری، آزادی نسبی وجود داشت که حتی در همان دهه نیز فعالیت های آن حضرت و شیعیان تحت کنترل بود، اما پیش از آن، در دوران امویان و پس از آن به دلیل قیام نفس زکیه (۱۴۵-ق) و برادرش ابراهیم (۱۴۶-ق)، شدیدترین فشارها علیه شیعیان اعمال می شد، به طوری که جرأت هرگونه ابراز وجود از آنها سلب شده بود. این فشارها در سال های پایانی زندگی امام صادق علیه السلام گسترش یافته بود، آنچنان که امام صادق علیه السلام و اصحاب ایشان به منظور صیانت خود از گزند منصور، مجبور بودند به طور کامل تقيه نموده و مواظب باشند تا کوچک ترین بی احتیاطی از آنان سرزنند.

این وضعیت به تدریج و هم زمان با استحکام دولت عباسی و برآمدن برخی از مخالفان و قیام ها، تشدید شده و رو به انسداد کامل گذاشت. تأکید های مکرر امام صادق علیه السلام بر تقيه که اصل آن از زمان امام سجاد علیه السلام بلکه به نوعی امام علی علیه السلام آغاز شده بود، خود دلیل آشکاری بر وجود چنین فشارهای سیاسی بود. خطر هجوم بر شیعه چنان نزدیک بود که امام برای حفظ آنان، ترک تقيه را

ص: ۶۶

مساوی ترک نماز اعلام فرمود. (۱)

امام علیه السلام به مُعلی بن حُنَیس فرمود:

یا معلی! اکتُم امرنا و لاتذعه، فانّ من کتم امرنا و لایعذیعه أعزّه الله فی الدنیا.

ای معلا! اسرار ما را پنهان بدار و آن را به همه کس نگو، خداوند کسی که اسرار ما را پنهان داشته و آن را بر ملا نسازد، در دنیا عزیز می دارد. (۲)

به هر روی، نقل هایی وجود دارد حاکی از اینکه شدت فشار به قدری بود که حتی شیعیان، بدون اعتنا به همدیگر از کنار هم رد می شدند. (۳)

در روایت دیگری درباره جاسوسان ابوجعفر منصور آمده: «کان له بالمدينة جواسیس یظرون علی من اتفق شیعه جعفر فیضربون عنقه» منصور در مدینه جاسوسانی داشت، آن ها مواظب بودند که شیعیان امام صادق علیه السلام به امامت چه کسی اتفاق می کنند تا گردن او را بزنند. (۴)

بنا به نقل واقدی، معتب از غلامان امام صادق علیه السلام بود که منصور او را گرفته و هزارضربه شلاق بر او زد تا جان داد. (۵)

نشر علم و حدیث حتی در حال تقیه

محمد جواد مغنیه، صاحب کتاب «الشیعة و الحاکمون»، نوشته است که: یکی

ص: ۶۷

۱- . مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۵۴-۲۵۵.

۲- . حیات فکری سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، ص ۴۳۶.

۳- . روضه الواعظین، ص ۲۹۳.

۴- . روضه الواعظین، ص ۲۸۲-۲۸۳.

۵- . حیات فکری سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، ص ۴۳۶.

از اساتید فلسفه در قاهره گفت: شیعیان معتقد به تقیه هستند. گفتم: خدا لعنت کند آن که شیعیان را محتاج به تقیه نمود. موسای کلیم مخفیانه از مصر فرار کرد و گفت: خدایا! مرا از قوم ستمکار نجات بده! و پیغمبر خداصلی الله علیه و آله فرمود: «بئس القوم قوم یعیش المؤمن من بینهم بالتقیه» بد قومی هستند آن قومی که مؤمن در بین آنان از روی تقیه زندگی کند. (۱)

در طول تاریخ، پیشوایان دینی به خاطر خفقان حاکم بر جامعه مجبور به تقیه بودند، ولی در هر صورت از هدف اصلی غافل نبوده و حتی در زمان تقیه هم هدف خود را دنبال می کردند.

عبد العزیز بن ابی حازم و ابن ابی دراوردی می گویند: نزد جعفر بن محمد بن علی علیه السلام نشستیم که سفیان ثوری اجازه ورود خواست، آن حضرت اجازه دادند، آمد و سلام کرد و نشست. امام جعفر علیه السلام رو به او کردند و گفتند: تو مردی هستی که سلطان در پی توست، من هم مردی هستم که از سلطان در تقیه ام، بهتر است از اینجا بروی. سفیان گفت: حدیثی بفرماید آنگاه خواهم رفت. در این وقت جعفر بن محمد علیه السلام از قول پدارنش نقل کرد که رسول خداصلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که خداوند به او نعمتی داد، سپاس خدای را گوید. کسی که رزقش تأخیر داشت، استغفار کند. و اگر مصیبتی برای او پیش آمد، لاجول و لاقوه الا بالله بگوید». در این وقت سفیان برخاست. امام جعفر علیه السلام فرمودند: ای سفیان! سفیان عرض کرد: لبیک! امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: هر سه را داشته باش. سه تا و چه سه تایی. (۲)

این حدیث نشان دهنده این است که امام جعفر صادق علیه السلام از کمترین

ص: ۶۸

۱- شیعه و زمامداران خودسر، محمد جواد مغنیه، ترجمه مصطفی زمانی، ص ۲۸.

۲- القند، نسفی، ص ۴۶۹؛ حیات فکری سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، ص ۴۳۷.

فرصت‌ها بیشترین استفاده را می‌کردند و فرصت را غنیمت می‌شمردند. حتی در دوران تقیه، امام علیه السّلام نشر علم و حدیث را رها نکردند.

مظلومیتِ محبوبیتِ آفرین

سلاح اصلی هاشمیان در برخورد با امویان، مظلومیت علویان بود. این مظلومیت با داستان کربلا آغاز گردید و به وسیله شهادت زید بن علی در سال ۱۲۲ هجری قمری و نیز یحیی بن زید پس از گذشت چهار سال از شهادت پدر، ادامه یافت. مردم با شنیدن فضائل اهل بیت علیه السّلام به خاندان علی علیه السّلام احترام فراوان گذاشته و آنها را فرزندان رسول الله می‌خواندند. در این شرایط، عباسیان کنار علویان بودند و چاره‌ای جز این نداشتند.

این مظلومیت از عوامل اصلی شیوع محبوبیت علویان در مناطق مختلف عراق و ایران بود، به طوری که به تدریج با انتقال اسلام و حواشی آن به ایران، گروهی از ایرانیان و موالی هم‌علاقه مند به اهل بیت علیه السّلام شدند.

در کتاب «الفخری» آمده است که خراسان بهترین مکان برای بنی عباس بود، زیرا شام و مصر در اختیار اموی‌ها بود و عراق نیز شیعه علی علیه السّلام بودند.^(۱) در خراسان از آن جهت نیز که درگیری داخلی بین عرب‌های «مُضَر» و «ربیع» وجود داشت، می‌توانست بهترین موفقیت را برای تبلیغات عباسیان فراهم کند، ولی با توجه به اینکه مردم خراسان به یحیی علاقه وافری داشتند، بعد از اینکه وی از بازداشت دفعه اول آزاد گردید، شیعیان نزد آهنگری که زنجیرهای یحیی را اکنون در اختیار داشت، آمده و خواستار آن شدند که زنجیرها را به آنها

ص: ۶۹

۱- الفخری، محمد بن علی بن طباطبا، ص ۱۰۴.

بسپارد. بالاخره آنان زنجیر را به مبلغ ۲۰ هزار درهم خریدند و آن را تکه تکه کرده هر کدام قسمتی را به قصد تبرک بردند. (۱)

این به معنای یک تشیع اعتقادی نبود، بلکه بیشتر بدان جهت بود که یحیی فرزند رسول خدا^۱ بود. پس از شهادت یحیی، مردم خراسان عزاداری مفصلی بر پا کردند و در آن سال تمام موالید ذکور را یحیی نامیدند. (۲)

محبوبیت شیعه در خراسان موجب شد تا عباسیان برای اینکه امر را بر مردم مشتبه کنند، خود با علویان بیعت کنند. اما پس از مدتی، بدون نام بردن از علویان، فعالیت ها و دعوتشان را بر محور «الرضا من آل محمد» قرار دادند.

هر کدام از خلفای عباسی در زمان خلافت خود، از محبوبیت شیعیان سوء استفاده می کردند، ولی پس از مدتی که بر تخت سلطنت تکیه می زدند، شیعیان را فراموش کرده و بالاتر از آن، آن ها را به شکل فجیعی به قتل می رساندند که نمونه بارز آن برخورد منصور دوانیقی با شیعیان است که آنها را در میان دیوار می گذاشت.

نصب فرماندار سنگ دل در مدینه

اختناق در تمام قلمرو حکومت منصور بیداد می کرد. در میان شهرها، شهر مدینه بیش از هر نقطه دیگر زیر فشار و کنترل بود، زیرا مردم مدینه به حکم آن که از روز نخست از نزدیک با تعالیم اسلامی و سیستم حکومت اسلامی آشنایی داشتند، هرگز حاضر نبودند زیر بار حکومت های فاسدی مثل حکومت منصور

ص: ۷۰

۱- تاریخ شیعه در ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی، ص ۱۶۵.

۲- مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۲۱۳.

بروند. به همین خاطر در اواخر حیات امام جعفر صادق علیه السلام، منصور با در هم شکستن نهضت شهر مدینه، شخص بسیار بی رحم و سنگدلی بنام «ریاح بن عثمان» را به فرمانداری مدینه منصوب کرد.

ریاح پس از ورود به مدینه مردم را جمع کرد و ضمن خطبه ای چنین گفت:

«ای اهل مدینه! من افعی و زاده افعی هستم! من پسر عموی مسلم بن عقبه^(۱) هستم که شهر شما را به ویرانی کشید و رجال شما را نابود کرد. به خدا سوگند اگر تسلیم نشوید، شهر شما را درهم خواهیم کوبید به طور که اثری از حیات در آن باقی نماند.

در این میان گروهی از مسلمانان از جا برخاستند و به عنوان اعتراض فریاد زدند: «شخصی مثل تو که سابقه ای ننگین در اسلام دارد و پدرت دوباره به واسطه ارتکاب جرم، تازیانه (کیفر اسلامی) خورده، کوچکتر از آن هستی که این کار را انجام دهی، ما هرگز اجازه نخواهیم داد با ما چنین رفتاری کنی.

ریاح به منصور گزارش داد که مردم مدینه شورش نموده و از او امر خلیفه اطاعت نمی کنند.

منصور نامه تندی به وسیله وی به مردم مدینه نوشت و آنها را تهدید کرد، ولی اثری نداشت، بطوری که قرائت نامه ریاح در مسجد هنوز به پایان نرسیده بود که مردم وی را بالای منبر سنگ باران کردند و او برای حفظ جان خود از مجلس فرار کرد و پنهان گردید.^(۲)

منصور به دنبال این جریان تهدید خود را عملی کرد و با قطع راههای حمل و

ص: ۷۱

۱- مسلم بن عقبه یکی از فرماندهان یزید بن معاویه بود.

۲- ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۱۴-۱۱۵.

نقل کالا، مدینه را در محاصره اقتصادی قرار داد و این محاصره تا زمان خلافت پسر وی، مهدی عباسی، ادامه داشت. (۱)

منصور شیعیان را در مدینه به شدت تحت کنترل و مراقبت قرار داده بود، به طوری که در مدینه جاسوسانی داشت که کسانی که با شیعیان امام صادق علیه السلام رفت و آمد داشتند را گردن می زدند. (۲)

امام صادق علیه السلام، یاران خود را از نزدیکی و همکاری با دربار خلافت باز می داشت.

روزی یکی از یاران امام علیه السلام پرسید: برخی از شیعیان، گاهی دچار تنگدستی و سختی معیشت می گردد و به او پیشنهاد می شود که برای اینها (بنی عباس) خانه بسازد، نهر بکند (و اجرت بگیرد) این کار از نظر شما چطور است؟ امام فرمود: من دوست ندارم که برای آنها (بنی عباس) گرهی بزنم یا در مشکی راببندم، هر چند در برابر آن پول بسیاری بدهند، زیرا کسانی که به ستمگران کمک کنند، در روز قیامت در سراپرده ای از آتش قرار داده می شوند تا خدا میان بندگان حکم کند. (۳)

مشهور بودن دشمنی منصور با علویین

منصور در میان خانواده بنی عباس به عداوت و کینه توزی و بغض و دشمنی نسبت به علویین و بنی فاطمه مشهور است و این ظلم ها از طرف منصور به اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام فقط برای حب جاه و ریاست و دولت بی بقای این

ص: ۷۲

۱- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۵۵۱.

۲- شیخ طوسی، رجال کشی، ص ۲۸۲.

۳- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۲۹.

چند روزه دنیا بود و چنان چشم و گوششان کور و کر شده بود و قلبشان تیره و تار گردیده بود که هرگز ترحمی به حال صغیر و کبیر و برنا و پیر از علویین نمی کردند و حتی برای حفظ مقام خود به تبعید و اعدام نزدیک ترین خویشان و اقربای خود می پرداختند.

نوشته اند روزی منصور بر استری سوار بود، علویه ای عنان استرش را گرفت و گفت: ای امیر! تو را قسم می دهم به رحمی که بین من و توست، ساعتی صبر کن! منصور ایستاد، علویه گفت: من از دختران حضرت حسین بن علی علیه السلام هستم و تو دو برادر و عمو و شوهر مرا کشتی و اکنون فقط یک پسر دارم و تمام علاقه ام به او است و در حبس تو است، از وی در گذر و او را رها کن. منصور قدری صبر نمود و با نهایت غضب به راه افتاد و گفت: از او نمی گذرم! پس آن علویه گریه کنان با دلی شکسته و اعضایی خسته برگشت، منصور چند قدمی نگذشت که استرش لغزیده و رم کرد و منصور را بر زمین زد، به طوری که نزدیک بود گردن او شکسته شود، پس فریاد زد: پسر این علویه را از حبس آزاد کنید و به او ده هزار درهم هم بدهید. (۱)

خلفاء بنی عباس مخصوصاً منصور و هارون الرشید، ستم های تحمّل ناپذیری نسبت به اولاد و ذریه حضرت امیر علیه السلام انجام می دادند تا مردم از آنان دوری کرده و متابعت آن ها نکنند، ولی در تمام نقاط از قبیل حجاز و ایران و عراق و آفریقا مخصوصاً در فارس و قم و خراسان، مذهب تشیع بیشتر انتشار می یافت و پیرو امام عادل در عصر خود که از ذریه حضرت امیر علیه السلام بود، می شدند. انتشار تشیع و زیاد شدن آن، موجب تزلزل اساس کاخ بیدادگری بنی عباس می شد. منصور

ص: ۷۳

موافق مذهب تسنن بود و این به خاطر بغض و عنادی بود که با آل رسول^۱ داشت و آنان را رقیب خود می دانست و گرویدن به مذهب تسنن از روی حقیقت نبود. اگر در زمان منصور، فردی از نوادگان ابوبکر و عمر ادعای خلافت داشتند و جماعتی هم آنان را پیروی می کردند، با آنان هم دشمنی می کرد و همان رفتاری که با علویین می کرد با آنان می نمود.

ستم گری های زیادی که منصور و هارون نسبت به علویین انجام دادند - با اینکه بنی عمّ یکدیگر بودند - خلفای بنی امیه چنان ستم هایی انجام ندادند. عده زیادی از علویین از ترس منصور و هارون فرار می کردند و خود را معرفی نمی نمودند و شهر به شهر، پیاده و پای برهنه و بدون داشتن آذوقه، گرسنه و تشنه می رفتند. از آن جمله: قاسم بن ابراهیم از نوادگان امام حسن علیه السلام معروف به طباطبا بود. قاسم از منصور فرار می کرد و پای برهنه و پیاده، از شهری به شهری می رفت و خون از پایش جاری بود.

گویا منصور می خواست تمام اقسام ظلم را نسبت به آل اطهار علیه السلام انجام دهد. همه خلفای عباسی از جد اعلایشان، منصور بد طینت و بداندیش، سرمشق گرفته بودند. اگر منصور با آل رسول صلی الله علیه و آله چنان رفتار نمی کرد، هارون، مأمون، معتصم، متوکل و غیر آنان، جرأت انجام چنین فجایع و قبایح و ستم هایی را نداشتند.

منصور نامه ای به حضرت امام صادق علیه السلام نوشت و عرض کرد: همان طور که مردم نزد ما می آیند شما چرا نمی آید؟ آن حضرت در جواب او نوشتند: چیزی از دنیا نزد ما نیست، لذا از تو بر آن نمی ترسم و تو هم از آخرت بهره ای نداری که ما امیدوار باشیم از تو به آن، و تو نه در نعمت هستی که تهنیت به تو بگوییم و نه در نعمت هستی که به تو تعزیت بگوییم. باز منصور در مرتبه دوم نوشت که

نزد ما آید تا ما را نصیحت فرماید. حضرت به او جواب مرقوم فرمود: کسی که آخرت را بخواهد با تو مصاحبه نمی کند. آنگاه منصور گفت: قسم به خدا! هر آینه تمیز دارم که چه شخصی دنیا را می خواهد و چه شخصی آخرت را. (۱)

ظلم دیگر منصور این بود که می نشست و واعظی را کنار خود می نشاند و در مقابلش جلادان شمشیر به دست می ایستادند و می گفت: یک عده از علویین را می آورند و امر می کرد یک عده از آنان را گردن بزنند و چون خون جاری می شد و یا ترشح می کرد و به لباسش می رسید، متوجه واعظ می شد و می گفت: مرا موعظه کن! واعظ بیچاره او را موعظه می کرد و متذکر خداوند می ساخت، منصور سرش را پایین می انداخت. پس از لحظاتی سر بلند کرده و به جلادان می گفت: گردن بزنید! و این عمل به طریق مذکور چند مرتبه تکرار می شد تا تمام علویین که آورده شده بودند گردن زده بشوند. (۲)

آیا این عمل چیزی غیر از استهزاء به دین و عمل نکردن به قرآن مجید که نهی از ظلم و قتل نفس فرموده است می باشد؟ این عمل منصور می رساند که او هم بر طبع خبیث حجاج بن یوسف ثقفی بوده است که کشتن مظلومان و علویین و شیعیان در حضورش، بهترین لذت برایش بوده است.

رفتار منصور با امام صادق علیه السلام

اولین کسی که امام ششم را ملقب به صادق نمود، منصور بود، زیرا پیشگویی آن حضرت را درباره ی سلطنت خود صحیح یافت و همچنین محمد و ابراهیم دو

ص: ۷۵

۱- تاریخ تشیع در ایران، احمد مشکوٰه کرمانی، ۱۳۵۸، ص ۶۱۲-۶۱۳.

۲- همان، ص ۶۱۳.

فرزند عبد الله بن حسن را - که حضرت صادق علیه السلام خبر داده بودند منصور می کشد - منصور کشت و صدق گفتار آن حضرت

روشن گردید. (۱)

منصور در میان علویان، از امام صادق علیه السلام بیشتر از همه بیم داشت؛ از این رو با آنکه امام علیه السلام روی مصالحتی خود را به ظاهر از مناقشات و کش مکش های سیاسی دور نگه داشته و به عبادت و تعلیم و تربیت افراد و گسترش فرهنگ اسلامی مشغول بودند، بارها آن حضرت را احضار می کرد و تصمیم به قتل ایشان می گرفت. این در صورتی بود که منصور اعتراف می کرد و می گفت: جعفر بن محمد از آنهایی است که خداوند درباره آنها فرموده: (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا) وارث کتاب آسمانی بندگانی هستند که ما برگزیده ایم. در هر خاندانی محدثی وجود دارد، اکنون محدث ما جعفر بن محمد است. (۲)

نمونه دیگر از اعترافات منصور نسبت به امام صادق علیه السلام این است که وی در طی نامه ای به یکی از علویان، به وضوح به مقام و شأن و منزلت امام علیه السلام اعتراف کرده است. او در نامه اش خطاب به آن سید علوی چنین نوشته است:

«... در میان شما علویان بعد از رسول خدا، بهتر و برتر از علی بن الحسین علیه السلام نیامده که او، از جد تو بهتر بود و بعد از او، در میان شما، بهتر از محمد بن علی علیه السلام نبود. که او هم بهتر از پدر تو بود و نه مانندی برای فرزندش جعفر صادق علیه السلام بود، که او هم از تو بهتر بوده و هست». (۳)

به نقل از یکی از نوادگان عباسی، چنین حکایت شده است:

ص: ۷۶

۱- . شیعه و زمامداران خودسر، محمد جواد مغنیه، ترجمه مصطفی زمانی، ص ۲۷۸.

۲- . فراهانی، ولی الله، قانعی، سعید، زندگانی چهارده معصوم، بهار ۱۳۸۷، ص ۴۷۳.

۳- . همان، ص ۴۸۷.

«روزی بر منصور وارد شدم در حالی که محاسنش از اشک چشمانش تر شده بود! گفت: آیا می دانی که بر خویشاوندان تو چه گذشته است؟ گفتم: چه شده یا امیر؟ گفت: بزرگشان و عالمشان و بهترین شان در گذشته است. پرسیدم او کیست؟ گفت: جعفر بن محمد الصادق علیه السلام!» (۱)

با این همه اعتراف و ده ها اعتراف دیگر، منصور دوانیقی حضرت صادق علیه السلام را از مدینه منوره به عراق احضار نمود و بارها قصد کشتن آن امام مظلوم را نمود و هر بار معجزه ای می دید و از تصمیم بر قتل آن حضرت صرف نظر می کرد. گاهی دستور می داد مأمورین او بروند و لباس آن جناب را برگردنش بیندازند و او را نزد آن ظالم شقی بی حیا ببرند. (۲)

مفضل بن عمر می گوید: «منصور دوانیقی برای فرماندار مکه و مدینه، حسن بن زید، چنین پیام داد: خانه جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام را بسوزان، او این دستور را اجرا کرد و خانه امام صادق علیه السلام را سوزانید که آتش آن تا به راه رو خانه سرایت کرد، امام صادق علیه السلام بیرون آمد و میان آتش گام برمی داشت و می فرمود: «انا بن اعراب الثری، انا بن ابراهیم خلیل الله» منم فرزند اسماعیل که فرزندانش مانند رگ و ریشه در اطراف زمین پراکنده اند، منم فرزند ابراهیم، خلیل خدا، که آتش نمرود بر او سرد و سلامت شد.» (۳)

شبی به دستور منصور، امام صادق علیه السلام را در نیمه های شب با سر برهنه و بدون روپوش به حضور او آوردند. منصور با کمال جسارت و خشونت به آن

ص: ۷۷

۱- همان، ص ۴۸۷.

۲- علی عطائی اصفهانی، پرتوی از زندگانی شش معصوم مدینه منوره، ص ۱۸۱-۱۸۲.

۳- اشتهاردی، محمد، سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله، ص ۸۴.

حضرت گفت: «ای جعفر! با این سن و سال آیا شرم نمی کنی که خواهان ریاست هستی و می خواهی بین مسلمین فتنه و آشوب بپا کنی؟ سپس شمشیر خود را از غلاف بیرون کشید تا گردن امام را بزند، ناگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در برابر خود دید، شمشیر را در غلاف گذاشت. برای بار دوم همین کار را کرد و باز رسول خدا صلی الله علیه و آله را در برابر خود دید. برای بار سوم نیز تکرار کرد، باز رسول خدا صلی الله علیه و آله را در برابر خود دید. سرانجام از قتل امام صادق علیه السلام منصرف گردید. (۱) محمد اسقنطوری

می گوید: وارد بر منصور شدم، دیدم در فکر عمیقی فرو رفته است. گفتم: چرا فکر می کنی؟ منصور گفت: از اولاد دختر محمد صلی الله علیه و آله وسلم بیش از هزار نفر را کشته ام، ولی رهبر و بزرگ آنان - حضرت صادق علیه السلام - را نکشته ام!! محمد گفت: او کیست که شما او را نکشته ای؟ منصور گفت: می دانم که تو او را امام خود می دانی و اعتقاد داری که او امام من و تو و امام روی زمین است، ولی اکنون متوجه او می گردم! (۲)

سرانجام منصور بوسیله انگوری که آن را زهر آلود کرده بود، به امام صادق علیه السلام زهر خوراند و آن حضرت را مسموم کرد. از آن پس روز به روز حال آن حضرت رو به وخامت می گذاشت. یکی از اصحاب به حضورش رسید، پرسید: شما چرا این گونه لاغر شده اید و دیگر چیزی از بدن مبارکتان باقی نمانده است؟! سپس دلش سوخت و گریه کرد.

امام علیه السلام به او فرمود: چرا گریه می کنی؟ او گفت: چگونه گریه نکنم با اینکه

ص: ۷۸

۱- محمدی اشتهداری، محمد، سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله، ص ۸۵.

۲- شرح شافیه ی ابی فراس، در مناقب آل رسول الله صلی الله علیه و آله و مفاصد بنی عباس، ص ۱۷۱.

شما را در چنین حالی می نگرم.

امام علیه السّلام فرمود: گریه نکن زیرا همه نیکی ها به مؤمن عرضه می شود. اگر اعضای بدنش را هم از هم جدا کنند برای او خیر است، و اگر مالک مشرق و مغرب دنیا شود، باز برای او خیر است. (یعنی مؤمن به رضای خدا هر چه باشد راضی است.)

آن حضرت چندین بار بی هوش شد و وقتی به هوش می آمد، سخنی می فرمود و سپس بی هوش می شد. (۱)

رفتار منصور با امام کاظم علیه السّلام

منصور گرچه در طول مدت ده سالی که در دوران امامت موسی بن جعفر علیه السّلام می زیست، بر اثر تدبیرها و دور اندیشی های امام علیه السّلام، بهانه ای برای احضار آن حضرت به بغداد یا به زندان افکندن و یا قتل ایشان پیدا نکرد، ولی تلاش های مذبحخانه ای برای ایجاد اختلاف بین پیروان آن حضرت به کار گرفت که عبارتند از:

۱. گماردن جاسوس: منصور با گماردن جاسوسانی در مدینه، (۲)

دیدارها و ارتباط های امام علیه السّلام را زیر نظر داشت و شاگردان و اصحاب آن حضرت را به شیوه های مختلف تحت فشار قرار می داد و آنان را از ارتباط با امام باز می داشت. این محدودیت به قدری شدید بود که یاران موسی بن جعفر علیه السّلام به هنگام نقل حدیثی از آن حضرت، ناچار بودند از ایشان به کنایه و با القابی همچون «عبد

ص: ۷۹

۱- . محمدی اشتهاردی، محمد، سوگنامه آل محمدصلی الله علیه و آله، ص ۸۶.

۲- . رجال کشی، ج ۲، ص ۵۶۵.

صالح» «عالم»، «صابر»، «امین»، «ابو ابراهیم» و «سید»، یاد می کردند. (۱)

و یا هنگامی که پس از زحمت زیاد به محضر آن حضرت شرفیاب می شدند، برای نوشتن سخنان ایشان، الواحی در آستین های خود پنهان می کردند، تا هنگام خروج، از دسترس جاسوسان حکومت در امان باشند. (۲)

۲. حمایت از رجال علمی مخالف امامت آن حضرت: منصور برای پراکنده کردن مردم از گرد امام کاظم علیه السلام و پر کردن خلأ پیشوایی امت، از رجال علمی که از نظر فکری در جبهه مخالف امامت قرار داشتند، مثل مالک بن انس و قاضی ابو یوسف حمایت می کرد. منصور به مالک دستور داد تا کتابی را در مسائل فقهی بنویسد تا در همه ی شهرها پخش شود. مالک گفت: مردم عراق - که از نظر فقهی پیرو ابو حنیفه بودند - به نظر ما عمل نمی کردند. منصور گفت: آن چنان با شمشیر سرهایشان را می زنیم و با تازیانه بندهای پشتشان را قطع می کنیم تا بر عمل بدان وادار شوند. (۳)

۳. ایجاد اختلاف میان شیعیان: منصور و اطرافیانش برای ایجاد سردرگمی در میان شیعیان و پراکنده ساختن آنها از گرد پیشوایان، دست به ترفند تبلیغاتی دیگری زده و با مطرح کردن عبد الله و اسماعیل، برادران موسی بن جعفر علیه السلام به عنوان پیشوایان امت، مردم را به گرایش به سوی این دو نفر ترغیب می کردند. و این در حالی بود که خود آنان می دانستند اسماعیل در زمان حیات پدرش امام

ص: ۸۰

۱- سیره الائمه الاثنی عشر، ج ۲، ص ۳۳۴.

۲- انوار البهیة، ص ۱۶۹.

۳- تاریخ زندگانی ائمه معصومین، زندگی امام موسی کاظم علیه السلام، علی رفیعی، سید محمد حسینی. ص ۹۰.

صادق علیه السلام در گذشته است و آن حضرت وی را در حضور فرماندار مدینه، محمد بن سلیمان، تشییع کرده و او گزارش امر را به منصور داده است. با این حال جیره خواران منصور در میان مردم شایع کردند که والی بصره طی نامه ای به منصور خبر داده که اسماعیل را در بصره دیده و مشاهده کرده که وی بر بالین بیماری حاضر شده و برای وی دعا کرده و بر اثر دعای او بیمار بهبود یافته است. (۱)

ص: ۸۱

۱- . سیره الأئمة الاثنی عشر، ج ۲، ص ۳۰۳.

فصل چهارم: وضعیت شیعیان در دوران مهدی، هادی و هارون الرشید

اشاره

ص: ۸۳

دوران خلافت منصور که سایه شوم آن در سراسر کشور اسلامی سنگینی می کرد، با مرگ وی با پایان رسید و مردم پس از ۲۲ سال تحمل رنج و فشار نفس راحتی کشیدند. پس از وی فرزندش، محمد، معروف به «مهدی» روی کار آمد. رفتار مهدی از جهات مختلف با پدرش منصور فرق داشت، ولی روش این دو، از جهتی به هم شباهت داشت و آن سخت گیری فوق العاده نسبت به «علویان» بود.

مهدی نیز مثل منصور از هرگونه سخت گیری و فشار نسبت به بنی هاشم فروگذاری نمی کرد و حتی گاهی بیش از منصور خشونت نشان می داد. وی که فرزندان علی علیه السلام را برای حکومت خود خطرناک می دانست، همواره در صدد کوبیدن هر جنبشی بود که از طرف آنان رهبری می شد. او با گرایش به سوی تشیع و همکاری با رهبران علوی به شدت مبارزه می کرد. مهدی به محض دستیابی به قدرت، فرمان عفو عمومی صادر کرد. همه ی زندانیان سیاسی - اعم از بنی هاشم و غیر بنی هاشم - را آزاد ساخت و به قتل و کشتار و شکنجه مردم خاتمه بخشید.^(۱) ولی این اقدامات روبنایی اصلاح طلبانه، به همان ماه های اول محدود شد و پس از اندک زمانی چهره ی اصلی خود را نشان داد. مهدی سیاست

ص: ۸۵

پدرش، منصور، را در پی گرفت و علویان نجات یافته از چنگال پدرش را تعقیب و دستگیر کرد. علی بن عباس و عیسی بن زید از جمله آنان هستند. علی بن عباس علوی توسط نیروهای مهدی دستگیر و به وسیله ی سم مسموم و شهید شد. عیسی بن زید بن علی از بیم جان خود متواری شد و در کوفه در منزل یکی از شیعیان پنهان گشت و حتی پس از آنکه با یکی از دختران تهی دست کوفه ازدواج کرد، خود را به اعضای خانواده اش معرفی نکرد. (۱) مهدی روزی یعقوب بن داوود را احضار کرد و پس از بخشیدن عطایایی - از جمله چند فرش گران قیمت، کنیزی زیبا و صد هزار درهم - او را مأمور کرد تا فرد علوی را که فکر خلیفه را به خود مشغول ساخته بود را به قتل برساند. (۲) مهدی برای نشان دادن دشمنی و کینه ی خود به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، کسانی را که لب به ناسزا گویی و مذمت اهل بیت علیه السلام می گشودند، مورد محبت و نوازش قرار می داد. به عنوان نمونه «بشار» شاعر فتنه انگیز و خود فروخته ی درباری، اشعاری در مذمت خاندان رسالت سرود و ضمن آن، آنان را که از طریق حضرت فاطمه علیها السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم منتسب می شدند، با وجود عمو (عباس بن عبد المطلب) محروم از ارث اعلام کرد و نتیجه گرفت که فرزندان عباس، وارث رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند نه فرزندان حضرت زهرا علیها السلام! و مهدی مبلغ هفتاد هزار درهم صلّه به وی داد. (۳)

مورخان می نویسند: «قاسم بن مجاشع تمیمی»، هنگام مرگ خود، وصیت نامه ای نوشت و برای امضای مهدی نزد وی فرستاد. مهدی مشغول

ص: ۸۶

۱- . الشیعۀ و الحاحکون، ص ۱۵۲.

۲- . کامل، ابن اثیر، ج ۶، ص ۷۱.

۳- . حیات الامام موسی بن جعفر، ج ۱، ص ۴۴۵.

خواندن وصیت نامه شد، ولی همین که به جمله ای رسید که قاسم ضمن بیان عقاید اسلام صلی الله علیه وآله صلی الله علیه وآله، علی علیه السّلام را به عنوان امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه وآله معرفی کرده بود، وصیت نامه را به زمین پرت نمود و آن را تا آخر نخواند. (۱)

مهدی عباسی در زمان امام کاظم علیه السّلام خلافت می کرد. وی مخالفت های شدیدی با مظاهر تشیع نمود و گفتگوهایی بین او و امام کاظم علیه السّلام در مدینه رخ داد.

بر خورد هادی با علویان

سال ۱۶۹ هجری قمری در تاریخ اسلام، سالی بحرانی، تاریک، پر تشنج و غم انگیزی بود، زیرا در این سال پس از مرگ «مهدی عباسی»، فرزندش «هادی» که جوانی خوش گذران، (۲) مغرور و ناپخته بود، به خلافت رسید و حکومت وی

سرچشمه حوادث تلخی گردید که برای جامعه اسلامی بسیار گران تمام شد. وی در انجام اعمال ناشایست و سبک، به قدری جری و متهتک بود که حتی شئون ظاهری خلافت را نیز رعایت نمی کرد. (۳) هادی در محیط آلوده عباسی تربیت یافته و از پستان چنین رژیم خود خواه و ستم گر و زورگویی شیر خورده بود. با چنین پرورشی، اگر خلافت نصیب وی نمی شد، در جرگه جوانان زورگو و تهی مغزی قرار می گرفت که جز هوسرانی و خوش گذرانی هدف دیگری نداشت.

با چنین رفتار و روشی، پیدا بود که او از عهده مسئولیت سنگین اداره امور

ص: ۸۷

۱- . الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۶، ص ۸۴.

۲- . هادی، هنوز ۲۵ سال تمام نداشت.

۳- . تاریخ الخلفاء، ص ۲۷۹.

جامعه اسلامی بر نخواهد آمد. به همین دلیل در دوران خلافت او کشور اسلامی که در آغاز نسبتاً آرام بود، بر اثر رفتار زننده و اعمال زشت وی، دست خوش اضطراب و تشنج گردید و از هر سو موج نارضایتی عمومی پدیدار گشت.

البته علل مختلفی موجب پیدایش این وضع شد، ولی عاملی که بیش از هر چیز به نارضایی و خشم مردم دامن زد، سخت گیری هادی نسبت به بنی هاشم و فرزندان علی علیه السلام بود. او از آغاز خلافت، سادات و بنی هاشم را زیر فشار طاقت فرسا گذاشت و حق آنها را که از زمان خلافت مهدی از بیت المال پرداخت می شد، قطع کرد و با تعقیب مداوم آنان، رعب و وحشت شدیدی در میان آنان به وجود آورد و دستور داد آنان را در مناطقی مختلف بازداشت نموده و روانه بغداد کردند. (۱)

این فشارها، رجال آزاده و دلیر بنی هاشم را به ستوه آورده تا این که فاجعه خونین سرزمین فحّ به رهبری یکی از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام بنام «حسین صاحب فح» منعقد گردید.

در این نبرد، عده زیادی از هاشمیان، پس از آنکه طرف داران هادی را مجبور به عقب نشینی کردند به شهادت رسیدند. مزدوران حکومت هادی به کشتن آنان اکتفا نکرده از دفن اجساد آنان خوداری نمودند و سرهایشان را از تن جدا کرده، ناجوانمردانه برای هادی عباسی به بغداد فرستادند. بعضی از مورخان تعداد آنها را بیش از صد نفر می دانند. (۲)

از طرف دیگر هادی عباسی که می دانست پیشوای هفتم، بزرگ ترین شخصیت

ص: ۸۸

۱- تاریخ یعقوبی، ابن واضح، ج ۳، ص ۱۴۲.

۲- سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۴۲۸.

خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است و سادات و بنی هاشم از روش او الهام می گیرند، پس از حادثه فح، سخت خشمگین شد، زیرا اعتقاد داشت در پشت پرده، از جهاتی رهبری این عملیات را آن حضرت به عهده داشته است؛ به همین جهت امام کاظم علیه السلام را تهدید به قتل کرد و گفت: به خدا سوگند! حسین (صاحب فح) به دستور موسی بن جعفر بر ضد من قیام کرده و از او پیروی نموده است، زیرا امام و پیشوای این خاندان کسی جز موسی بن جعفر نیست. خدا مرا بکشد اگر او را زنده بگذارم! (۱)) در عصر هادی یکی از فرزندان عمر بن خطاب به نام عبد العزیز فرماندار مدینه بود. این فرماندار، شکنجه هایی متوجه اولاد علی علیه السلام نمود. عبد العزیز نمی گذاشت آنها از مدینه خارج شوند و می گفت: باید همه روزه خودتان را به اطلاعات شهربانی معرفی نمایید. او اولاد علی علیه السلام را متهم به شرب خمر نمود و به آنان تازیانه می زد و در میان بازار گردش می داد. روزی عبد العزیز، حسین بن علی بن حسن را احضار کرد و سخنان ناپسندی گفت و او را تهدید به قتل نمود و آن قدر بدگویی کرد که حسین را وادار به قیام علیه خود کرد. عبد العزیز، حسین و عده ای از اولاد علی علیه السلام را که با او بودند در سرزمین فح کشت و سه روز بدن آنان روی خاک مانده بود و حیوانات درنده و پرندگان از بدنهای آنها استفاده می نمودند. کسانی هم که اسیر شده بودند، مظلومانه کشته می شدند. (۲))

هارون الرشید

زامداران اموی و عباسی که چندین قرن به نام اسلام بر جامعه اسلامی

ص: ۸۹

۱- . مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۵۱.

۲- . مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۳۴-۳۳۵.

حکومت کردند، برای استوار ساختن پایه های حکومت خود و به منظور تسلط بیشتر بر مردم، در پی کسب نفوذ معنوی در دلها، و جلب اعتماد و احترام مردم بودند تا مسلمانان، زمامداری آنان را از جان و دل پذیرفته، اطاعت از آنان را وظیفه واجب دینی خود بدانند!

این موضوع در میان خلفای عباسی، بیش از همه، در زمان هارون جلوه گر بود. هارون که با آن همه قدرت و توسعه منطقه حکومت، احساس می کرد هنوز دلهای مردم با پیشوای هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است، از این امر سخت رنج می برد و با تلاش های مذبحخانه ای در صدد خنثی کردن نفوذ معنوی امام بر آمد.

به همین دلیل بود که روزی هارون، وقتی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را کنار کعبه دید، به او گفت: تو هستی که مردم پنهانی با تو بیعت کرده، تو را به پیشوایی برمی گزینند؟

امام فرمود: من بر «دل»ها و قلوب مردم حکومت می کنم و تو بر «تن»ها و بدن ها. (۱) دوران هارون، اوج اقتدار و کامروایی عباسیان بود. گوستاو لوبون می نویسد: «برای شوکت و ابهت هارون همین کافی است که بدانیم امپراتوران روم ناچار بودند به او باج و خراج بپردازند. نیسفور ضمن نامه ای به هارون اخطار کرد که از این پس باج نخواهد داد. هارون در پاسخ نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم از امیر المؤمنین هارون الرشید به نیسفور، سگ روم، یا کافر بیچه! نامه ات را خواندم، پاسخ آن را خواهی دید.

ص: ۹۰

به راستی سگ روم پاسخ آن را دید، زیرا طولی نکشید که هارون کشور او را ویران کرد و امپراطور قسطنطنیه ناچار شد به خلیفه باج بدهد.^(۱) این مطالب حاکی از این است که هارون با اقتدار و امکانات بیشتری زمام امور مسلمانان را به دست گرفت. به همین نسبت بیشترین جنایات را نسبت به مسلمانان روا داشت که به آنها اشاره خواهیم کرد.

نیرنگ های هارون و تظاهر به دینداری

زامداران اموی و عباسی در منحرف ساختن حکومت اسلامی از محور اصلی خود و جبهه بندی در برابر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با هم مشترک بودند، ولی این تفاوت را داشتند که خلفای اموی - به استثنای معاویه و چند نفر دیگر - چندان ارتباطی با رجال و دانشمندان دینی نداشتند و در کار آنان زیاد مداخله نمی کردند، بلکه بیشتر به امور سیاسی می پرداختند و علماء و دانشمندان اسلامی را غالباً به حال خود وا می گذاشتند، از این رو حکومت آنان از وجهه دینی برخوردار نبود.

ولی هنگامی که بساط حکومت امویان بر چیده شد و عباسیان روی کار آمدند، قضیه بر عکس شد؛ حکومت رنگ دینی به خود گرفت، کوشش برای بهره برداری از عوامل مذهبی به نفع حکومت آغاز گردید، و تظاهر به دین داری و ارتباط و تماس با رجال و دانشمندان اسلامی مخصوصاً در زمان خلفای نخستین عباسی، رواج یافت.

ص: ۹۱

۱- . تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۲۰۵.

پس از این که حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام در زندان بغداد به دستور هارون مسموم شد و به شهادت رسید، امامت پیشوای هشتم، حضرت علی بن موسی الرضاعلیه السلام، به مدت ده سال در دوران حکومت وی سپری شد.

«یحیی بن خالد برمکی»^(۱) به هارون گفت: پس از موسی بن جعفر [علیه السلام]، اینک پسرش جای او نشسته و ادعای امامت می کند. (گویا نظر وی این بود که بگوید بهتر است از هم اکنون علی بن موسی الرضاعلیه السلام تحت نظر مأموران خلیفه قرار گیرد!)

هارون - که هنوز قتل موسی بن جعفر [علیه السلام] را فراموش نکرده بود و از عواقب آن نگران بود - پاسخ داد:

آنچه با پدرش کردیم کافی نیست؟ می خواهی یکباره شمشیر بردارم و همه علویین را بکشم؟!^(۲)

هارون در تعقیب فرزندان حضرت علی علیه السلام

سیاست هارون نسبت به اولاد حضرت علی علیه السلام و پیروانش این بود که فرزندى از علی علیه السلام روی زمین باقی نماند.

نوفلی از پدرش نقل کرده است که هارون الرشید پیوسته از امر خاندان ابوطالب سؤال می کرد و به آن توجه داشت و اگر ذکر یکی از آنان می شد و یا دارای شأن و مرتبه ای می گردید، آن را پیگیری می نمود.

روزی از فضل بن یحیی سؤال کرد: آیا در خراسان شنیده ای که برای یکی از

ص: ۹۲

۱- او درباره امام کاظم علیه السلام بدگویی و سعایت کرده بود.

۲- سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۴۶۹.

خاندان ابوطالب و فرزندان او نام و اسمی بر سر زبان ها باشد؟

فضل گفت: نه به خدا سوگند! من نیز در این امر تلاش و کوشش کردم، ولی کسی از آنها را برای من ذکر نکردند، به جز اینکه از مردی شنیدم که از محلی یاد می کرد که «عبد الله بن الحسن بن علی» در آنجا فرود می آید، و چیزی بیش از این نگفت.

به محض اینکه هارون این خبر را از فضل شنید، کسی را به سوی مدینه روانه نمود و عبد الله بن الحسن را دستگیر و به بغداد حمل کرد. چون او را بر هارون الرشید وارد کردند، هارون به او گفت: به من خبر داده اند که تو جماعت زیدیه را گرد خود جمع کرده و آنها را دعوت به خروج و قیام با خود نموده ای!

عبد الله بن الحسن گفت: یا امیر المؤمنین! تو را درباره خون من به خدا سوگند می دهم، به خدا قسم من در این طبقه نیستم و برای من در میان ایشان نام و ذکری نیست و اصحاب امر خلافت، بر خلاف من هستند و با من هم عقیده نمی باشند. من در کودکی در مدینه بزرگ شدم و در صحراهای آن روی پای خود راه رفته و باز و عقاب شکار می کنم و هرگز اهمی به جز این امر نداشته ام.

هارون الرشید گفت: راست گفستی ولی من تو را در خانه ای فرود آورم و تو را منزل دهم و تنها یک مرد را بر تو موکل گردانم که با تو باشد و مانع کسی نگردد که نزد تو آید و بر تو وارد شود و اگر هم می خواهی که باکبوتر بازی کنی، همین کار را بکن.

عبد الله بن الحسن گفت: یا امیر المؤمنین! من تو را درباره خون خود به خدا سوگند می دهم، پس به خدا سوگند اگر با من چنین کنی گرفتار و سوسه می شوم

و عقل از من گرفته می شود. هارون درخواست او را نپذیرفت و او را به زندان انداخت.

عبد الله بن الحسن چاره را در این دید که نامه ای به هارون بنویسد تا اینکه این امکان برای او فراهم گردد، پس نامه ای را به هارون نوشت و آن را ممه‌ور نمود و او را در آن دشنام داد و به بدی از او یاد کرد.

هنگامی که هارون نامه را خواند، آن را انداخت و گفت: سینه این جوان تنگ شده است و خود را در معرض کشته شدن و قتل قرار داده، اما این کار او مرا وادار به کشتن او نخواهد کرد. پس جعفر بن یحیی را طلبید و به او امر کرد که عبد الله بن الحسن را نزد خود نگه دارد. جعفر بن یحیی او را تحویل گرفت و در زندان خود جای داد.

فردای آن روز که روز عید نوروز بود، جعفر بن یحیی اقدام به کشتن عبد الله بن الحسن کرد و سر او را از بدن جدا کرد و آن سر را شست و در میان حوله ای قرار داد و به عنوان هدیه با دیگر هدیه ها برای هارون الرشید فرستاد. پس آن هدیه ها را در برابر هارون نهادند، چون چشمش به سر عبد الله بن الحسن افتاد، به شدت ناراحت شد و به جعفر بن یحیی گفت: وای بر تو! چرا چنین کردی و او را کشتی؟

جعفر بن یحیی گفت: زیرا او اقدام به نوشتن نامه به امیر المؤمنین کرده و دست و زبان خود را باز کرده و در آن نامه ناسزا گفته بود.

هارون گفت: وای بر تو! کشتن عبد الله بن الحسن بدون فرمان من بزرگتر از فعل و عمل او می باشد. پس دستور داد آن را غسل داده و دفن نمودند. قبر عبد

هنگامی که هارون تصمیم گرفت که برمکیان را از قدرت کنار بزند و جعفر را به قتل برساند، به مسرور گفت: هنگامی که خواستی او را بکشی، به او بگو این کشتن تو به عوض عبد الله بن الحسن پسر عموی من است که او را بدون دستور من به قتل رساندی؛ و مسرور هنگامی که می خواست جعفر بن یحیی را به قتل برساند، این جریان را به جعفر گفت.

نیرنگ هارون

مدتی گذشت و هارون در صدد حيله و نیرنگ بر علیه یحیی بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب و به دنبال بهانه بر او و یارانش بود تا اینکه مردی را دستگیر کردند که او را فضاله می گفتند و به هارون اطلاع داده شده بود که او مردم را دعوت به یحیی می نماید، پس او را به زندان افکند و به او دستور داد نامه ای به یحیی بنویسد بدین مضمون که جماعتی از فرماندهان و یاران هارون الرشید، دعوت تو را اجابت کرده و آن را پذیرفته اند.

او آن نامه را نوشت و قاصدی آن را نزد یحیی بن عبد الله برد، یحیی بن عبد الله او را گرفت و نزد یحیی بن خالد آورد و به او گفت: این شخص نامه ای نزد من آورده که من آنرا نمی شناسم، و آن نامه را به یحیی بن خالد داد. هارون از این جریان خوشحال شد و فضاله را زندانی کرد، به او گفته شد؛ چرا فضاله را زندانی کردی و این ستم بر او می باشد؟ گفت: من بهتر می دانم ولی تا من زنده هستم او از زندان خارج نخواهد شد.

ص: ۹۵

فضاله گفت: نه به خدا سوگند او به من ظلم نکرد، من با یحیی تعهد کرده بودم، اگر از طرف من نامه ای به او برسد، آن قاصد را به دست سلطان دهد و می دانستم که توسط من به او نیرنگی خواهند زد. (۱)

پس از به شهادت رساندن امام موسی کاظم علیه السلام، خلفای عباسی (هارون) سعی نمودند رفتار محترمانه ای با ائمه اطهار علیهم السلام داشته باشند تا موجب خشم شیعیان نشوند، بدین جهت امام رضا علیه السلام در عصر هارون از آزادی نسبی برخوردار بودند و می توانستند به فعالیت های علمی و فرهنگی شیعیان رسیدگی کنند و حتی امامت خود را آشکار سازند و تقیه را کنار بگذارند و با اصحاب صاحب فرق و مذاهب به بحث و گفتگو پردازند، چنانچه اشعری قمی نقل می کند که: در زمان امام کاظم و امام رضا، عده ای از مرجئه اهل تسنن و زیدیان به تشیع گرویدند و اعتقاد به امامت این دو امام داشتند. (۲) به همین جهت بود که امام رضا علیه السلام را طبق دستور مأمون از راه بصره، اهواز و فارس به سوی مرو بردند نه از طریق کوفه، جبل و قم که محل تجمع شیعیان بود. (۳) به همین دلیل در عصر عباسیان، کنترل بیشتر بر رهبران شیعی اعمال می شد تا عموم مردم شیعی!

علل گسترش شیعیان در عصر عباسیان

در اینجا این سؤال مطرح است که چگونه عباسیان رهبران شیعه را سخت گیرانه تحت فشار گذاشته، مردم شیعه را آماج فشارهای سیاسی، اقتصادی،

ص: ۹۶

۱- اصفهانی، ابوالفرج، مقتل الطالبین، ص ۴۷۱؛ نظری منفرد، علی نهضت های پس از عاشورا، ص ۴۹۶.

۲- اشعری قمی، المقالات و الفرق، ص ۹۴.

۳- پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، ص ۴۷۸.

فرهنگی و قرار می دادند، اما با این حال شاهد گسترش کمی و کیفی شیعیان در عصر این خلفای سمتگر بوده ایم؟

در جواب باید گفت: این ازدیاد کمی و کیفی شیعیان در آن شرایط سخت، ناشی از عواملی است که در ذیل به آن ها اشاره می شود:

الف) در عصر بنی امیه، هاشمیان اعم از عباسیان و علویان متحد بودند و از زمان هشام که تبلیغات عباسیان شروع شده بود و با قیام زید و پسرش یحیی هماهنگی داشت، بر اساس مبانی تشیع بود، چنانچه ابوالفرج اصفهانی می گوید: «آن زمان که ولید بن یزید (خلیفه اموی) کشته شد و میان مروانیان اختلاف افتاد، مبلغان و داعیان بنی هاشم به نواحی مختلف رفتند و نخستین چیزی که آنها اظهار می کردند، افضلیت علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندانش و مظلومیت آنان بود.» (۱) در حقیقت عباسیان با پرچم اهل بیت علیه السلام، به میدان آمدند، مثلاً منصور عباسی یکی از راویان حدیث غدیر بود. (۲)

ب) پایان عصر اموی و روی کار آمدن عباسیان و جنگ و نزاع میان آنان، فرصت خوبی را پیش آورد تا امام باقر و امام صادق علیه السلام بتوانند فعالیت های چشم گیری را در معرفی مبانی تشیع انجام دهند، به ویژه امام صادق علیه السلام که در علوم مختلف به تربیت و پرورش نیروی انسانی پرداختند.

از دانشمندان برجسته تربیت شده آن زمان افرادی مثل هشام بن حکم، محمد بن مسلم، ابان بن تغلب، هشام بن سالم، مؤمن طباق، مفضل بن عمر، جابر بن حیان و را می توان نام برد. شاگردان آن حضرت بنابر بیان شیخ مفید، به چهار

ص: ۹۷

۱- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۲۰۷.

۲- اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۴۲.

هزار نفر می رسیدند. بدین ترتیب شاگردان آن حضرت در شهرها و مناطق مختلف پراکنده شده و طبیعتاً به تبلیغ تشیع می پرداختند.

ج) علویانی که قیام می کردند، به دلیل شکست قیام هایشان در سرزمین های مختلف اسلامی مجبور به فرار شده و پراکنده می گشتند. اینها نقش به سزایی در گسترش تشیع داشتند، زیرا از چند جهت دارای موقعیت و نفوذ در میان مردم بودند؛ مثلاً به جهت انتصابشان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از شأن و منزلت بالایی برخوردار بودند و به جهت مظلومیت همیشگی، در قلوب مردم جای داشتند، علاوه بر اینکه اصولاً مردمی مقید به فرائض و دستورات دینی بودند، برخلاف حاکمان اموی و عباسی که ظالم و فاسق بوده و تقیدی به احکام و قوانین اسلام نداشتند.

قیام های علویان

از قیام های علویان می توان این موارد را ذکر کرد؛ قیام محمد نفس زکیه در مدینه، قیام برادرش ابراهیم در بصره، قیام حسن بن علی حسنی در نزدیکی مکه، قیام یحیی بن عبدالله حسنی در مازندران و قیام ادريس بن عبد الله حسنی در مغرب^(۱). همچنین سرانجام در عصر مأمون قیام ابوالسرایا به نام محمد بن ابراهیم طباطبای رخ داد که حجاز، یمن، جنوب ایران و عراق به جز بغداد را فرا گرفت.^(۲) البته به جز قیام ادريس در مغرب، همه قیام ها با شکست مواجه شدند.

ص: ۹۸

۱- . علی بن حسین، مسعودی، پیشین، ص ۳۲۶.

۲- . ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۵.

هارون، کینه و دشمنی نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را از جدش منصور به ارث برده بود و مورخان به این حقیقت تصریح کرده اند که وی در همه چیز - جز بذل مال - مانند منصور بود. (۱) هارون در برخورد با علویان چنان برخورد بی رحمانه ای داشت که امام موسی بن جعفر علیه السلام را به زندان افکند و به وسیله زهر ایشان را به شهادت رساند، سپس برای اثبات براءت خود از این جرم شنیع، از علما و فقها و اکابر گواهی گرفت. هارون به تمام اعمال و رفتارش رنگ دینی می داد و مرد چند چهره ای بود. او روی تمام جنایت ها و عیاشی های خود، سرپوش دینی می گذاشت و همه را با یک سلسله توجیهات، مطابق موازین دینی قلمداد می کرد که نمونه بارز آن ادعای براءت از قتل موسی بن جعفر علیه السلام و گواهی گرفتن از اکابر می باشد. هارون با سنگدلی و کینه توزی خاصی به مبارزه با علویان پرداخت و سیاستش این بود که فرزندی از علی علیه السلام روی زمین نماند. بدین جهت با صراحت گفت: تا کی وجود خاندان علی بن ابی طالب را تحمل کنم؟ سوگند به خدا، به طور قطع، آنان و پیروانشان را خواهم کشت. (۲) وی در اجرای این سیاست به محض رسیدن به قدرت، فرمانی مبنی بر اخراج علویان از بغداد و تبعید آنان به مدینه صادر کرد (۳) و دست مزدوران خود را در اذیت و آزار آل علی علیه السلام باز گذاشت، به حدی که علویان مجبور شدند به صورت ناشناس در روستاها و مناطق دور دست پراکنده شوند و خود را از دید مأموران پنهان سازند.

ص: ۹۹

۱- الفخری، ص ۱۹۳.

۲- الحیاء السیاسیه الامام الرضاعلیه السلام، ص ۹۲.

۳- الکامل، ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۱۴.

«حُمَید بن قَحْطَبَه» یکی از جلادان هارون، درباره ی جنایت خلیفه در حق علویان، داستان جانشوزی نقل می کند که خلاصه اش چنین است: زمانی که در طوس بودم؛ هارون نیمه شبی مرا احضار کرد و به من دستور داد این شمشیر را بگیر و آنچه این خدمتکار می گوید اجرا کن. او مرا به منزلی برد که سه اتاق و یک چاه داشت. درون یک اتاق بیست نفر پیرمرد، در اتاق دیگر بیست نفر میان سال و در اتاق سوم بیست جوان که دارای موهای بلند و بافته و به غل و زنجیر بسته شده و همگی از اولاد علی و فاطمه علیهما السلام بودند، وجود داشتند. خادم در اتاق ها را یکی پس از دیگری گشود و گفت: فرمان این است که همه ی اینها را گردن بزنی و به درون چاه بیندازی. من مأموریت را انجام دادم و همه ی آنها را کشتم و خادم، پیکر شان را به درون چاه افکند. (۱)

در زمان هارون، فشار اقتصادی زیادی بر شیعیان وارد شد، زیرا هارون با قبضه بیت المال مسلمانان و صرف آن در راه هوس رانی ها و بوالهوسی ها و تجمل پرستی های خود و اطرافیانش، شیعیان را از حقوق مشروع خود محروم می کرد و از این راه، نیروهای آنان را تضعیف می کرد. هارون در یکی از سال ها پس از فراغت از اعمال حج، وارد مدینه شد و عموم مردم را به حضور پذیرفت. امام کاظم علیه السلام نیز بنابر مصالحی به دیدار او رفتند. هارون در ابتدای ورود امام علیه السلام به ظاهر از ایشان احترام کرد، ولی به هنگام تقسیم بیت المال، میان فرزندان مهاجر و انصار، به موسی بن جعفر علیه السلام کمترین مبلغ (دویست دینار) را داد، در حالی که به دیگران تا پنج هزار دینار نیز می داد. مأمون از برخورد تبعیض آمیز پدرش در توزیع بیت المال تعجب کرد و علت آن را از وی جویا شد. هارون در

ص: ۱۰۰

پاسخ گفت: اگر من به او هم آنچه تضمین کرده ام بدهم، ایمن نیستم از این که او فردا صد هزار شمشیر به دست از شیعیان و دوستانش را علیه من تحریک نکند. فقر و تنگدستی او و خاندانش بهترین و سالم ترین راهی است که حکومت ما را از خطر محفوظ می دارد. (۱۱) سخنان هارون بیانگر وحشت و نگرانی وی از بهبود وضع اقتصادی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است، همان بیم و نگرانی که کارگردان های سقیفه از بهبود بنیه ی اقتصادی امیر مؤمنان علیه السلام داشتند و برای تهی کردن دست آن حضرت، «فدک» را از همسر آن حضرت گرفتند. ولی با به قدرت رسیدن «علی بن یقظین» در دستگاه حکومت هارون، بنیه اقتصادی شیعیان تقویت شد. علی بن یقظین با استفاده از تمام امکانات، از هر کوششی در حمایت و پشتیبانی از شیعیان دریغ نمی ورزید. وی به ویژه در تقویت بنیه مالی شیعیان و رساندن «خمس» اموال خود به امام کاظم علیه السلام کوشش می کرد.

از شمشیر هارون خون می چکد

«محمد بن سنان» گفت: به ابی الحسن الرضاعلیه السلام در زمان هارون عرض کردم:

إِنَّكَ قَدْ شَهَرْتَ نَفْسَكَ بِهَذَا الْأَمْرِ وَجَلَسْتَ مَجْلِسَ أَبِيكَ وَسَيْفُ هَارُونَ يُقَطِّرُ الدَّمَ.

همانا خود را به این امر (امامت) شهرت داده ای و در جایگاه پدرت نشسته ای در حالی که از شمشیر هارون خون می چکد.

فرمود:

فَقَالَ جَرَّأَنِي عَلَى هَذَا مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ أَخَذَ أَبُو جَهْلٍ مِنْ رَأْسِي شَعْرَةً فَاشْهَدُوا أَنِّي لَسْتُ بِنَبِيِّ وَ أَنَا أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ أَخَذَ هَارُونُ

ص: ۱۰۱

مِنْ رَأْسِي شَعْرَةً فَاشْهَدُوا أَنِّي لَسْتُ بِإِمَامٍ.

کلام رسول خداصلی الله علیه وآله مرا بر این کار جرأت داد که فرمود: اگر ابوجهل بتواند مویی از سر من کم کند شهادت دهید که من پیامبر نیستم. من هم می گویم اگر هارون توانست مویی از سر من کم کند گواه باشید که من امام نیستم. (۱)

برخورد هارون با موسی بن جعفر علیه السلام

مبارزه ی بین حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و هارون الرشید مبارزه ی حقیقی و واقعی است زیرا از یک طرف موسی بن جعفر علیه السلام مردم را دعوت به سوی بهشت می کند از سوی دیگر هارون مردم را به سوی جهنم و گمراهی دعوت می کند و هرگز این دو هدف با هم متحد نمی شوند، بلکه با هم در تضادند. حضرت موسی بن جعفر انقلابی علیه حکومت هارون برپا نکرده بود و کسی را برای بیعت به خود دعوت ننموده بود و کسی را علیه هارون تحریک نکرده بود بلکه جرم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام این بود که او پرچم دار حق و هدایت و هارون پرچم دار ظلم و گمراهی بود. به همین دلیل هارون با حضرت موسی علیه السلام برخورد ناشایستی داشت که به عنوان نمونه به یک مورد اشاره می شود: هارون پاسبانان خود را نزد موسی بن جعفر علیه السلام فرستاد. حضرت در نزدیکی قبر جدش مشغول نماز بود. پاسبانان آن حضرت را گرفته، زنجیر به دستش زدند و از آنجا بیرونش آوردند و آن حضرت را به بصره فرستادند. فرماندار بصره عیسی بن جعفر بن منصور بود. یک سال آن حضرت را زندانی کرد؛ سپس به هارون نوشت: اگر

ص: ۱۰۲

۱- . مفتاح الکتب الاربعه، ج ۸، ص ۱۸۶، به نقل از کافی، ج ۸، ص ۲۵۷، ح ۳۷۱.

موسی بن جعفرعلیه السّلام را از من تحویل نگیری او را رها می کنم، زیرا من زحمتها کشیده ام که دلیلی علیه او به دست آورم نتوانسته ام. (۱)

هارون حضرت موسی بن جعفرعلیه السّلام را در بغداد نزد «فضل بن ربیع» زندانی کرد، و پس از آن در زندان یحیی، و از آن پس در زندان «سندی بن شاهک» و پس از آن در اثر زهر از دست سندی نجات پیدا کرد. گاهی گفته شده است که حضرت را در فرشی پیچیدند و نوکران روی آن فرش نشستند، تا نفس در گلویش حبس شد و از دنیا رفت. (۲)

برخورد هارون با امام رضاعلیه السّلام

آنچه مسلم است این است که هیچ وقت نور و تاریکی در یک مکان با هم جمع نمی شوند، بلکه یا باید نور وجود داشته باشد و یا تاریکی. امام هدایت، حضرت ثامن الائمه،

امام رضاعلیه السّلام، وجودش نور محض بود و هدف او چیزی جز شناساندن حق و حقیقت نبود. بر عکس هارون الرشید وجودش ملامال از شر و شرارت بود و هدف او چیزی جز ریاست و محکم کردن پایه های حکومتی خود نبود، و در یک جامعه، خیر محض و شر محض نمی توانند بر مردم حکومت کنند، بلکه باید یا امام رضاعلیه السّلام خلیفه باشد و یا هارون الرشید.

هارون وقتی دید مردم به سوی امام رضاعلیه السّلام تمایل دارند، دست به جنایات بزرگی زد که از جمله ی آن جنایات، اذیت کردن خود امام رضاعلیه السّلام بود که به عنوان نمونه به یک مورد آن اشاره می شود:

ص: ۱۰۳

۱- عیون اخبار الرضاعلیه السّلام، ج ۱، ص ۸۵-۸۶، باب ۷، ح ۱۰.

۲- شیعه و زمامداران خودسر، محمد جواد مغنیه، ترجمه مصطفی زمانی، ص ۲۹۹-۳۰۰.

سید امین در کتاب «اعیان الشیعه» می نویسد: بعد از درگذشت حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام، هارون الرشید یکی از فرماندهان خود به نام «جلودی» را به مدینه فرستاد و دستور داد که به خانه های آل ابی طالب حمله کنند و لباس زنان را غارت نمایند و برای هر زنی فقط یک لباس بگذارد. جلودی گفتار هارون را در مدینه اجراء کرد. جلودی به منزل حضرت رضاعلیه السّلام آمد، حضرت همه ی زنها را در یک اتاق قرار داد و درب آن اتاق ایستاد و نگذاشت جلودی وارد شود. جلودی گفت: باید حتما داخل شوم و زنها را لخت کنم! حضرت متوسل به جلودی شده و قسم خورد که زیور و لباس زنها را بیاورد به شرط آنکه جلودی از جای خود حرکت نکند. بالاخره در اثر التماس و ملامت حضرت، قانع شد! حضرت داخل اتاق شد و طلا و لباس ها و اثاثیه ی منزل را آورده و تحویل جلودی داد و او همه را برای هارون آورد.

وقتی مأمون به سلطنت رسید، نسبت به جلودی غضب کرد و خواست او را بکشد. حضرت امام رضاعلیه السّلام در آن مجلس حاضر بود و از مأمون تقاضای عفو کرد. چون جلودی جنایت خود را نسبت به امام رضاعلیه السّلام به خاطر داشت، فکر کرد که حضرت درباره ی او سعایت می کند، رو کرد به مأمون و گفت: تو را به خدا سوگند سخن این شخص را درباره ی من قبول نکن! مأمون گفت: به خدا سوگند، حرفش را قبول نمی کنم، گردن او را بزیند. بلافاصله گردنش زده شد. (۱)

مرگ هارون

هارون همان گونه که امام رضاعلیه السّلام پیش بینی کرده بودند، به رغم کوشش های

ص: ۱۰۴

کینه توزانه اش نتوانست آن امام گرامی را از میان بردارد و فرصت این کار را نیافت. او در پی اوضاع نابسامان کشور، برای فرونشاندن شورش هایی که در ناحیه خراسان پدید آمده بود، در سال ۱۹۲ ه.ق به آنجا رفت و چون به گرگان رسید، دچار بیماری شدیدی شد و به زحمت خود را به طوس رسانید و سرانجام پس از ۲۳ سال خلافت، در سال ۱۹۳ در سناباد طوس درگذشت. (۱)

ص: ۱۰۵

۱- . تاریخ الخلفاء، ص ۲۸۹-۲۹۰، به نقل از زندگی امام رضاعلیه السلام، علی رفیعی، ص ۱۰۶.

فصل پنجم: توطئه های مأمون و معتصم علیه امام رضا علیه السلام ، امام جواد علیه السلام و شیعیان

اشاره

ص: ۱۰۶

وقتی هارون الرشید درگذشت، یازده پسر و سیزده دختر به جای گذاشت (۱) و این بیست و چهار تن فرزند، حاصل ازدواج با قریب به بیست تن زن عقدی و یا کنیز بود. آنچه از ثروت وی از بیت المال به جای مانده بود، عبارت بود از نهصد هزار هزار و چند هزار هزار (۲) هارون قبل از مرگش برای جانشینی خود سه ولیعهد انتخاب کرد و این از خطاهای بزرگ وی بود که فتنه ها از همان جا برخاست. (۳) او امین، مأمون و مؤتمن را به جانشینی خود انتخاب کرد و از ابتدای امر روشن بود که چنین انتخابی، جز اختلاف حاصلی نخواهد داشت. امین به نقل از زبیده مادرش

- با الهام از خوابی که به هنگام بارداری وی دیده بود - «چشمه ای جوشان بود که کم پایید و زود فانی شد و با شتاب رفت» و به قول مسعودی گرچه بسیار نیرومند، شجاع و زیبا بود، ولی سست رأی و بی تدبیر بود و در کار خویش اندیشه نمی کرد. (۴) امین که سرمست از باده ی غرور بود، هنوز چند سالی از خلافتش نگذشته بود که در صدد برآمد برادر خویش مأمون را از ولیعهدی خلع کند، مشوق وی در این راه «فضل بن ربیع» بود که مظهر تمایلات

ص: ۱۰۸

۱- تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۳۹۱.

۲- همان، ج ۱۲، ص ۵۳۹۸، این عبارت از منبع مذکور نسخه برداری شده است.

۳- دکتر ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۱۶۷.

۴- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۹۵.

نژادی عرب به شمار می رفت. در حالی که «فضل بن سهل» که وزیر مأمون بود، نماینده ی تمایلات ایرانیان بود و خلافت را حق علویان می دانست. (۱) به قول جهشیاری؛ فضل بن سهل بر صندلی می نشست و چون به حضور مأمون می رفت وی را با صندلی می بردند و همچنان می رفت تا به نزدیک خلیفه می رسید و آنجا صندلی را بر زمین می نهادند و سهل از آن پایین می آمد و صندلی را نزد مأمون می نهادند و سهل می رفت و به خلیفه سلام می گفت و بر آن می نشست. (۲)

امین در بغداد نام مأمون را از خطبه انداخت و کار فتنه و رقابت بالا گرفت تا اینکه لشکر کشی صورت گرفت و امین کشته شد و سر او را از تنش جدا کردند و سر بریده ی امین را در خانه ی مأمون به چوبی آویختند تا سپاهیان، وی را لعنت کنند و مأمون در پاسخ نامه ی زبیده مادر امین که از کشته شدن پسرش نالیده بود، با غم و تأثر نوشت: «به خدا من نکشتم و دستور ندادم و راضی نبودم». (۳)

امین فردی عیاش و اهل لهو و لعب بود و از طرفی از همان روز نخست با برادرش مأمون بر سر حکومت کشمکش های فراوانی داشت، از این رو فرصت پرداختن به مخالفان حکومت خود از جمله علویان و در رأس آن امام رضاعلیه السلام را نداشت و امام از فرصت پیش آمده بهره برد و به نشر و گسترش معارف اسلامی در سطح جامعه و تحکیم پایگاه های فردی و روابط معنوی میان امت و امامت پرداختند. ابوالفرج در مقاتل الطالبیین می نویسد: «روش امین درباره ی اولاد ابی

ص: ۱۰۹

-
- ۱- . ابو مسلم از واقعیت تا افسانه، دکتر مهدی علائی حسینی. ص ۱۱۷.
 - ۲- . جهشیاری، الوزراء و الکتاب، به نقل از دکتر ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۱۶۶.
 - ۳- . ابو مسلم از واقعیت تا افسانه، دکتر مهدی علائی حسینی، ص ۱۱۷.

طالب [فرزندان حضرت علی علیه السلام] بر خلاف گذشتگان بود، علت آن این بود که او به فکر خوشگذرانی و تهیه وسایل عیش خود بود و پس از آن در بحران جنگ با مأمون قرار گرفت، تا آنکه کشته شد. بنابراین در این مدت سرگرمی امین و مأمون، برای آل ابی طالب [فرزندان حضرت علی علیه السلام] اتفاقی روی نداد. (۱)

مورخان خصوصیات روحی و شیوه‌ی زندگی امین را چنین نوشته‌اند: «او مردی زشت کردار، سست رأی و خونریز بود که بر مرکب هوا و هوس سوار شده و نسبت به امر خلافت بی‌اعتنا بود و در کارهای مهم به دیگران تکیه می‌کرد». (۲)

در حکومت پنج ساله امین، تاریخ از بیان اقدامات و موضع‌گیریهای وی نسبت به امام رضا علیه السلام و همچنین تلاش‌های امام یا واکنش‌های آن حضرت ساکت است.

دوران مأمون

مأمون، هفتمین و به نوشته مورخان، داناترین و باهوش‌ترین خلیفه عباسی بود. (۳)

او دوران نوجوانی خود را تحت تربیت «جعفر بن یحیی برمکی» و «فضل بن سهل» ایرانی با جدیت و تلاش و به دور از عیاشی و خوش‌گذرانی آغاز کرد و در علوم و فنون مختلف بر تمامی خلفای عباسی پیشی گرفت. در زمان هارون و مأمون، تشیع در اغلب شهرهای اسلام رسوخ کرد، و اثر آن در دربار مأمون نیز

ص: ۱۱۰

۱- . مقاتل الطالبيين، ص ۳۳۸.

۲- . مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۳۰۲.

۳- . تاریخ الخلفاء، ص ۳۰۶.

مأمون از دیدگاه علویان

علویان از جمله گروه‌های شناخته شده و متنفذ دوران حکومت مأمون بودند. آنان بیش از گروه ایرانیان و نژاد عرب با حکومت وی مخالفت داشتند، چون عباسیان را غاصب خلافت می دانستند و در میان خود کسی را که برای تصدی مقام خلافت شایسته تر از عباسیان بود، سراغ داشتند.

مأمون از دیدگاه علویان، جزء دودمانی به شمار می آمد که بیش از سلسله امویان با اسلام و پیشوایان واقعی آن به مخالفت برخاسته و موجبات اذیت و آزار و کشتار مسلمانان و غارت اموال ایشان را فراهم ساخته بود. از این رو علویان و تعداد زیادی از مردم دیگر از همان ابتدا از بیعت با مأمون سرباز زدند، مثلاً کوفه که مردمش از شیعیان امام علی علیه السلام بودند، با مأمون بیعت نکردند و همچنان با وی مخالفت کردند تا زمانی که عباس بن موسی (برادر امام رضا علیه السلام) به آنجا رفت و مردم را به بیعت فراخواند. (۱)

قیام های علویان در زمان مأمون

الف) قیام ابن طباطبا

محمد بن ابراهیم معروف به «ابن طباطبا» که از نواده گان امام حسن مجتبی علیه السلام بود، در سال ۱۹۹ هـ-ق در کوفه قیام کرد و مردم را به «الرضا من آل محمد» و عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر فراخواند.

ص: ۱۱۱

مردم کوفه دعوتش را پذیرفتند و گروه زیادی به گردش جمع آمدند. حسن بن سهل، «زهیر بن مسیب» را با ده هزار نیرو برای سرکوبی ابن طباطبا فرستاد، ولی زهیر شکست خورد و همه تجهیزات و امکاناتش به دست کوفیان افتاد.

ابن طباطبا با گذشت کمتر از یک ماه از آغاز قیامش، به طور ناگهانی درگذشت و به عقیده بعضی از مورخان، «ابوالسرایا» به منظور خالی کردن میدان برای خود، او را

مسموم کرد.^(۱)

ب) قیام ابوالسرایا

بعد از مرگ ابن طباطبا «ابو السرایا» نهضتش را رهبری کرد و بر کوفه مسلط شد. در کوفه به نام خود سکه زد و به صورت اسمی، زمام امور را به دست گرفت و عباسیان را از کوفه بیرون راند.^(۲)

«هرثمه بن اعین» با مقابله هایی که با ابوالسرایا داشت موفق شد او را شکست دهد و حتی کوفه را در دست گیرد و بسیاری از نیروهایش را به قتل برساند. ابوالسرایا به شوش گریخت و از آنجا راه الجزیره را در پیش گرفت تا به رأس العین نزد خانواده اش برود، در میان راه توسط مأموران مأمون دستگیر شد و نزد حسن بن سهل برده شد و او دستور داد که وی را به قتل برسانند و جسدش را به دار آویزند.^(۳)

ص: ۱۱۲

۱- ابن اثیر، کامل، ج ۶، ص ۳۰۵.

۲- ابن اثیر، کامل، همان، ج ۶، ص ۳۰۵.

۳- تاریخ طبری، ج ۸، ص ۵۳۵-۵۲۸.

زید بن موسی بن جعفر که از سوی ابوالسرایا به فرماندهی بصره منصوب شده بود، بر ضد عباسیان قیام کرد، خانه هایشان را به آتش کشید و آنان و هوادارانشان را از شهر بیرون راند و دستور داده بود به هر یک از بنی عباس دست یافتند او را آتش بزنند، بدین جهت به زید النار (زید آتش افروز) ملقب گشت. (۱)

پیشنهاد ولایت عهدی مأمون و سیاست امام رضاعلیه السلام

مأمون به خاطر مشکل احراز مقام خلافت، به دلیل وجود نص از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درباره رهبری امت پس از آن حضرت که در دست فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و در عصر او به دست وجود مبارک علی بن موسی الرضاعلیه السلام بود، با اندیشه فراوان و مشورت با سیاست مدارانی همچون فضل بن سهل، به راه حلی دست زد که پیش از او در میان خلفا سابقه نداشت و آن، ولایتعهدی امام رضاعلیه السلام بود تا نقشه های شیطانی و حکومتی اش را در پشت چهره امام به ظهور برساند.

امام رضاعلیه السلام برای ابراز ناخشنودی از تصمیم مأمون پیش از ترک «مدینه» و سفر به «مرو»، بستگان و خویشان خود را جمع کرده و دستور دادند برای آن حضرت مجلس سوگواری تشکیل دهند و گریه کنند و فرمود: من هرگز از این سفر باز نخواهم گشت. (۲)

امام به سجستانی می فرمایند: مرا زیارت کن، زیرا من از جوار جدم بیرون

ص: ۱۱۳

۱- . ارشاد المفید، ص ۲۸۶.

۲- . بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۱۷.

می روم و در غربت می میرم و در کنار هارون دفن خواهم شد. (۱)

این سیاست امام علیه السلام، علاوه بر توجه دادن همگان به این که اقدام دستگاه خلافت نسبت به آن حضرت یک توطئه است و حضرت آگاهی کامل دارد، همه کسانی را که طبق نقشه مأمون می بایست نسبت به امام بخاطر پذیرفتن پیشنهاد او بدین می شدند، در لحظات نخستین سفر به طبیعت این اقدام و اهداف پشت صحنه آن بدگمان کرد و دلشان را از کینه مأمون لبریز ساخت. (۲)

فضای سیاسی آن زمان به حدی به سمت خفقان رفته بود که حضرت را مجبور به پذیرش ولایتعهدی کرده بودند، هر چند حضرت با تدابیر مدبرانه اش ولایت عهدی مشروط را پذیرفت؛ یعنی در امور حکومتی هیچ گونه امر و نهی نکند، فتوایی ندهد، قضاوتی نکند، در نصب و عزل افراد دخالتی نداشته باشد و هیچ یک از قوانین و شرایط جاری را تغییر ندهد. (۳)

مأمون که فکر می کرد با همین وضعیت می تواند امام را به تدریج به صحنه فعالیت های سیاسی و حکومتی بکشاند، به همین مقدار (اسم ولایتعهدی بر امام رضاعلیه السلام) کوتاه آمد و شرایط امام را پذیرفت.

در این میان امام از فرصت استفاده کرد و در عین اینکه مأمون تمامی تلاش خود را برای قطع رابطه معنوی و عاطفی میان امام رضاعلیه السلام و امت در جریان سفر به خراسان به کار برده بود و خط سیر را از مدینه تا مرو مشخص کرده بود، با این حال امام از هر فرصتی برای ارتباط با مردم استفاده می کرد و با گفتار، کردار،

ص: ۱۱۴

۱- بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۱۷.

۲- علی رفیعی، تاریخ زندگی امام رضاعلیه السلام، ص ۱۸۸.

۳- ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۳۶۳.

و ارائه کرامات و معجزات، حقانیت خود را به اثبات می‌رسانید و مشروعیت خلافت را از دیگران سلب می‌کرد؛ به عنوان نمونه حضرت رضاعلیه السلام در عبور از نیشابور، وقتی مردم آن سامان به استقبال ایشان آمده و از آن حضرت تقاضای حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می‌نمایند، آن حضرت حدیث «لااله

الا الله حصنی فمن دخل فی حصنی امن من عذابی» را از قول آباء و اجداد گرامی شان که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و آن حضرت از قول خدای تعالی نقل فرموده اند برای مردم بیان می‌فرمایند و پس از مختصر حرکتی که مرکب آن حضرت می‌کند، با صدای بلند می‌فرمایند: «بشروطها

و انا من شروطها» یعنی: لا اله الا الله با شروطی پناهگاه محکم الهی است و من یکی از شرط های آن هستم و با این کلام، امام حقیقت ولایت و خلافت پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و حتی شخص آن را بیان می‌فرمایند و به مردم نسبت به وضعیت موجود آگاهی می‌دهند.

سیاست های مأمون در حکومت داری و ظلم به شیعیان

الف) جلوگیری از نشر فضائل امام

بعد از گزارش «ابن ابی ضحاک» از فضائل، کمالات و عبادات آن حضرت در سفر (۱) و طلب باران از طرف حضرت به درخواست مأمون و ...، بعضی از اطرافیان مأمون با دیدن چنین کراماتی از حضرت، نزد مأمون سعایت کردند. یکی از آنان خطاب به مأمون گفت: به من رخصت بده تا با او مجادله کرده و از قدر و منزلتش بکاهم و اگر ترس تو نبود، او را از مقام خود پایین آورده و عدم شایستگی اش را نزد همگان روشن می‌ساختم! مأمون گفت: هیچ چیزی نزد من

ص: ۱۱۵

محبوب تر از این (اقدام تو) نیست. این شخص به دستور مأمون، مجلس مهمی با حضور مأمون و رجال علم و سیاست ترتیب داد و نسبت به امام مطالبی گفت که ساحت مقدسش از آن به دور بود. امام در آغاز سعی کرد وی را با منطق قانع کند، ولی وقتی آن شخص جسارت را از حد گذراند و از وی تقاضای معجزه کرد، حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به تصویر دو شیر می‌گفت که در متکای مأمون نقش بسته بود، اشاره کردند و فرمودند این فاجر را بگیرید، آن دو تصویر به شیر واقعی تبدیل شدند و آن شخص جسور را پاره پاره کرده و خوردند و هیچ اثری از او بر جای نگذاشتند. (۱) همچنین مأمون تحت پوشش دانش دوستی و گسترش فرهنگ، دانشمندان اسلامی و غیر اسلامی را جمع می‌کرد و از آنان می‌خواست با مسائل پیچیده و پرسش‌های دشوار، امام را مغلوب سازند، اما هر بار نقشه اش نقش بر آب می‌شد و خودش مغلوب می‌گردید. (۲)

ب) پخش شایعات دروغین یا ترور شخصیتی

آنها می‌گفتند که امام رضا علیه السلام معتقد است که مردم بندگان اویند. امام علیه السلام در پاسخ این شایعه می‌فرماید: ای پروردگاری که آفریننده آسمان و زمین و آگاه به غیب و شهادتی! تو شاهدی که من هرگز چنین ادعایی نکرده‌ام و از پدرانم نیز چنین سخنی نشنیده‌ام، تو آگاهی که از سوی این امت چه ستم‌ها به ما می‌شود که این یکی از آنهاست. سپس به «اباصلت» رو کرده و فرمودند: ای عبد السلام! اگر همه مردم چنانچه می‌گویند بندگان مایند، پس ما آنها را از چه کسی

ص: ۱۱۶

۱- . شیخ صدوق، عیون الاخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۳-۱۷۹.

۲- . شیخ صدوق، عیون الاخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۴.

خریده ایم؟! (۱)

شایعه دیگر نسبت حلال دانستن غنا و آواز خوانی به آن حضرت به دستور مأمون بود!

اباصلت می گوید: به امام عرض کردم: «هشام بن ابراهیم» می پندارد که شما غنا را برای ایشان روا دانسته اید! حضرت فرمود: آن زندیق دروغ می گوید، او از من درباره غنا

پرسید؛ به او گفتم: کسی در این باره از ابوجعفر (امام باقرعلیه السلام) سؤال کرد، امام فرمود: اگر خدا صف حق و باطل را از هم جدا کند، غنا در کدام صف قرار خواهد گرفت؟ سائل گفت: در صف باطل، ابوجعفر فرمود: به حق قضاوت کردی. (۲)

ج) وادار کردن امام برای رفتن به بغداد

مأمون پس از شکست و ناکامی در توطئه هایش، تصمیم گرفت امام رضاعلیه السلام را به بغداد بفرستد و هدفش این بود که امام را در چنگک سرسخت ترین دشمنان خود قرار دهد، ولی امام با استنکاف از رفتن به بغداد، این توطئه را نیز خنثی کردند. (۳)

د) شهادت امام رضاعلیه السلام

مأمون که به اهداف شیطانی و پلید خود نرسید، سرانجام تصمیم به شهادت آن امام همام گرفت؛ امام را به منزل خود دعوت کرده و به دست خود و بدون

ص: ۱۱۷

۱- همان، ج ۲، ص ۹۷.

۲- مسند الامام الرضاعلیه السلام، ج ۲، ص ۴۵۲.

۳- بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۵۷.

هیچ واسطه ای؛ باخورانیدن انگور(۱) یا انار مسموم(۲) به آن حضرت، ایشان را شهید کرد.

برخورد مأمون پس از شهادت امام رضاعلیه السلام

مأمون از پیامدهای جنایت خود سخت می ترسید، لذا بعد از به شهادت رساندن امام، برای سرپوش گذاشتن بر جنایتش و بی گناه جلوه دادن خود، گریبان چاک زد، اشک می ریخت و بر سر می زد و به سوی خانه امام شتافته، اظهار بی تابی می کرد. (۳) سپس سادات و هواداران امام را خواند و جسد آن حضرت را به آنان نشان داد و گفت: ببینید که پیکر او صحیح و طبیعی است. (۴)

با این حال، مردم در جریان شهادت حضرت، بر کشته شدن حضرت فریاد کرده و به مأمون اشاره می کردند و می گفتند: امام رضاعلیه السلام به نیرنگ و توطئه ی تو به شهادت رسیده است...

(۵).

قیام محمد بن جعفر بن محمد

وی مادرش کنیز بود و کنیه اش ابوجعفر. او در میان خانواده اش مردی فاضل و محترم بود، و مأمون از طالبیون خراسان خواسته بود با فردی غیر از «محمد بن جعفر» هم رکاب شوند و طالبیون جز او را نخواستند و خلیفه نیز به آن تن داد. وی از راویان حدیث بود. بسیار از پدرش امام صادق علیه السلام نقل روایت داشت و

ص: ۱۱۸

۱- همان، ص ۳۹۳.

۲- فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، تهران، ص ۳۴۰.

۳- مناقب، ج ۴، ص ۳۷۵.

۴- بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۳۰۹.

۵- بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۳۰۰-۲۹۹.

محدثانی همچون «محمد بن ابی عمر عبدی» و «محمد بن سلمه» و «اسحاق بن موسی انصاری» و دیگران از او حدیث نقل کرده اند. محمد بن جعفر، اهل فضل و بخشش بود و از یحیی بن حسن نقل است که گفت: «خدیجه دختر عید الله بن حسین بن علی، همسر محمد بن جعفر بن محمد» می گفت: هیچ گاه نشد که وی با جامه ای از خانه خارج شود و با همان باز گردد، زیرا آن را به دیگران می بخشید». (۱)

موسی بن سلمه می گوید: «محمد بن جعفر» کناره گیری کرده بود و در هیچ یک از امور وارد نمی شد. پس مردی در روزگار ابوالسرایا نامه ای را نوشته بود و در آن نامه، فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و همه اهل بیت علیه السلام را سب کرده و دشنام داده بود.

خاندان ابوطالب نزد او آمده و آن نامه را بر او قرائت کردند. محمد بن جعفر به آنها پاسخی نداد و برخاست و وارد خانه اش شد. پس از آن در حالی نزد آنان بازگشت که زره پوشیده و لباس نبرد در بر نموده و شمشیر خود را حمایل کرده بود و مردم را به سوی خود دعوت کرد. (۲) و این بیت را می سرود:

خدا می داند من از کسانی نبودم که در این امور داخل شوم، ولی کار به جایی رسیده که از آتش آن سوزانم.

علی بن حسین بن علی بن حمزه علوی از محمد، و او از عمویش نقل کرده است که گروهی از خاندان ابوطالب نزد محمد بن جعفر گرد آمدند که از آن

ص: ۱۱۹

۱- . مقاتل الطالیین، ابو الفرج اصفهانی، ص ۷۳۸-۷۳۹، تحقیق و ترجمه: بهزاد جعفری.

۲- . مقاتل الطالیین، ابوالفرج اصفهانی، ص ۵۳۷؛ نهضت های پس از عاشورا، علی نظری منفرد، ص ۵۴۰.

جمله «حسین بن حسن افضس» و «محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن» و «محمد بن حسن بن جعفر بن حسن مثنی» معروف به سلیق و «علی بن حسین بن عیسی بن زید» و «علی بن حسین بن زید» و «علی بن جعفر بن محمد» بودند، و در جبهه مقابل «هارون بن مسیب»، فرمانده سپاه عباسیان بود، و نبرد شدیدی روی داد که تعدادی از سپاه هارون بن مسیب در آن کشته شدند.

در هنگام نبرد، یکی از یاران محمد بن جعفر بر هارون بن مسیب یورش برد و بر او نیزه زد و او را بر زمین افکند، یاران هارون بازگشتند و او را نجات دادند، سپس سپاهیان هارون بازگشتند و مدتی در کنار کوه ثبیر(۱) ماندند.

هارون نزد محمد بن جعفر فرستاد و علی بن موسی الرضاعلیه السلام، فرزند برادرش برای او نامه ای ارسال کرد، اما او به جنگ ادامه داد تا اینکه هارون بن مسیب سپاهی را به سوی او روانه کرد.

آنان محمد بن جعفر و یارانش را محاصره کردند، زیرا پناهگاه او بسیار محکم بود و هارون بن مسیب نمی توانست به آنجا دست پیدا کند، ولی ادامه محاصره آنجا باعث شد که آذوقه و آبی که ذخیره کرده بودند تمام شود و یاران محمد بن جعفر پراکنده شدند و او را تنها گذاشتند.

وقتی محمد بن جعفر دید که تنها مانده است، نزد هارون رفت و از او برای خود و باقیمانده از یارانش امان خواست، ولی هارون امان او را نپذیرفت.

این مطلب را نوفلی نقل کرده است. اما محمد بن علی بن حمزه ذکر کرده است که فرستادن سپاه از طرف «عیسی جلودی» صورت گرفت و از ناحیه

ص: ۱۲۰

۱- صاحب لسان العرب چهار ثبیر بر شمرده است: ۱. ثبیر غیناء ۲. ثبیر اعوج ۳. ثبیر احدب ۴. ثبیر حراء که ظاهراً همه آنها در مکه و حوالی آن می باشد.

هارون بن مسیب نبوده است، پس جلودی خاندان ابوطالب را بر محمل هایی بدون زیرانداز سوار کرد و به سوی خراسان فرستاد.

علی بن محمد نوفلی می گوید: در منزل «زباله»، مردم غاضریه با آنها درگیر شدند و پس از نبردی سخت خاندان ابوطالب را از جلودی گرفتند و آنها خودشان نزد حسن بن سهل رفته و او آنها را به خراسان نزد مأمون اعزام نمود. (۱)

محمد بن جعفر برای رفتن نزد مأمون عباسی به خراسان عزیمت کرد و در آنجا از دنیا رفت. وقتی جنازه ی او جهت تشییع خارج شد، مأمون خود را به آن رسانید و زیر دو چوب تابوت رفت و تا قرار گرفتن در قبر جنازه را به دوش کشید و گفت: «این خویشی و رَحْمی است که دویست سال مورد بی توجهی قرار داشته!» پس قرض او که بالغ بر سی هزار

دینار بود را ادا کرد. (۲)

زندگانی امام جوادعلیه السلام

امام جوادعلیه السلام در دوران امامت خود، با دو خلیفه عباسی یعنی مأمون (۱۹۳-۲۱۸) و معتصم (۲۱۸-۲۲۷) معاصر بوده است و هر دو نفر، آن حضرت را به اجبار از مدینه به بغداد احضار کردند و طبق شیوه سیاسی ای که مأمون در مورد امام رضاعلیه السلام به کار برده بود، آن حضرت را در پایتخت زیر نظر قرار دادند. (۳)

در خانواده امام رضاعلیه السلام و در محافل شیعه، از حضرت جوادعلیه السلام به عنوان مولودی پر خیر و برکت یاد می شد، چنانچه «ابو یحیی صنعانی» می گوید: روزی

ص: ۱۲۱

۱- . نهضت های پس از عاشورا، علی نظری منفرد، ص ۵۴۲-۵۴۱.

۲- . مقاتل الطالبیین، ص ۷۴۳، ابو الفرج اصفهانی، تحقیق و ترجمه: بهراد جعفری.

۳- . سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۵۳۰.

در محضر امام رضاعلیه السّلام بودم، فرزندش ابو جعفر را که خردسال بود، آوردند. امام فرمود: «این مولودی است که برای شیعیان، با برکت تر از او زاده نشده است».(۱)

شاید در بدو نظر تصور شود که مقصود از این حدیث این است که امام جوادعلیه السّلام از همه امامان قبله، برای شیعیان با برکت تر بوده است، در حالی که چنین مطلبی قابل قبول نیست، بلکه بررسی موضوع و ملاحظه ی شواهد و قرائن نشان می دهد که ظاهراً مقصود از این حدیث این است که تولد حضرت جوادعلیه السّلام در شرایطی صورت گرفت که خیر و برکت خاصی برای شیعیان به ارمغان آورد. بدین معنا که عصر امام رضاعلیه السّلام عصر ویژه ای بوده و امام هشتم در تعیین جانشین خود و معرفی امام بعدی، با مشکلاتی رو برو بوده اند که در عصر امامان قبله بی سابقه بوده است، زیرا از یک سو پس از شهادت امام کاظم علیه السّلام گروهی که به واقفیه معروف شدند بر اساس انگیزه های مادی، امامت حضرت رضاعلیه السّلام را انکار کردند و از سوی دیگر، امام رضاعلیه السّلام تا حدود چهل و هفت سالگی دارای فرزند نشده بودند و چون احادیث رسیده از پیامبر صلی الله علیه وآله حاکی از این بود که امامان دوازده نفرند که نه نفر آنان از نسل امام حسین علیه السّلام خواهند بود، فقدان فرزند برای امام رضاعلیه السّلام، هم امامت خود آن حضرت و هم تداوم امامت را زیر سؤال می برد و واقفیه این موضوع را دستاویز قرار داد، امامت حضرت رضاعلیه السّلام را انکار می کردند.(۲)

ص: ۱۲۲

۱- . شیخ مفید، الارشاد، ص ۳۱۹؛ سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۵۳۰.

۲- . سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۵۳۱-۵۳۰.

ازدواج توطئه آمیز دختر مأمون با امام جوادعلیه السلام

وقتی مأمون از طوس به بغداد آمد، نامه ای برای حضرت جوادعلیه السلام فرستاد و امام را به بغداد دعوت کرد. البته این دعوت نیز مثل دعوت امام رضا علیه السلام به طوس، دعوت ظاهری و در واقع سفری اجباری بود. حضرت پذیرفتند و پس از چند روز که وارد بغداد شدند، مأمون، آن حضرت را به کاخ خود دعوت کرد و پیشنهاد تزویج دختر خود «أم الفضل» را به ایشان کرد. امام در برابر پیشنهاد او سکوت کردند، مأمون این سکوت را نشانه رضایت

حضرت شمرد و تصمیم گرفت مقدمات این امر را فراهم سازد.

انتشار این خبر در بین عباسیان، موجی ایجاد کرد، به طوری که بنی عباس اجتماع کردند و با لحن اعتراض آمیزی به مأمون گفتند: این چه برنامه ای است؟ چرا باز می خواهی خلافت را به آل علی برگردانی؟

انگیزه های مأمون از ازدواج دخترش با امام جوادعلیه السلام

این ازدواج که مأمون بر آن اصرار داشت، کاملاً جنبه سیاسی داشت و هدفش این بود که:

۱. دختر خود را به خانه امام بفرستد تا آن حضرت را دائماً زیر نظر داشته باشد و از کارهای آن حضرت بی خبر نماند.
۲. با این ازدواج، به خیال خام خویش، امام را با دربار پر عیش و نوش خود مرتبط و آن بزرگوار را به لهو و لعب و فسق و فجور بکشاند و بدین ترتیب بر قداست امام لطمه وارد سازد.
۳. با این ازدواج، علویان را از اعتراض و قیام بر ضد خود باز دارد و خود را

دوستدار و علاقه مند به آنان وانمود کند. (۱)

۴. هدف دیگر مأمون عوام فریبی بود، چنان که گاهی می گفت: من به این وصلت اقدام کردم تا ابوجعفر از دخترم صاحب فرزند شود و من پدر بزرگ کودکی باشم که از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام است. اما خوشبختانه این حقه مأمون نیز عقیم ماند، زیرا دختر مأمون هرگز فرزندی نیاورد و فرزندان امام جواد علیه السلام همگی از همسر دیگر ایشان بودند. (۲)

چرا امام جواد علیه السلام با این ازدواج موافقت کردند؟

از آنجا که بدون تردید، امام اهداف و مقاصد واقعی مأمون را از این گونه کارها می دانست و نیز می دانست که او همان کسی است که مرتکب شهادت پدر بزرگوارش امام رضاعلیه السلام شده بود، به نظر می رسد که موافقت امام با این ازدواج، عمدتاً بر اثر فشاری بوده است که مأمون از پیش بر امام وارد کرده بود، زیرا چنین ازدواجی، تنها به مصلحت مأمون بوده است و نه به مصلحت امام. علاوه بر این می توان تصور کرد که نزدیکی امام به دربار می توانست مانع سوء قصد به جان حضرت از جانب معتصم، و عامل پیش گیری از سرکوبی سران تشیع و یاران برجسته امام توسط عوامل خلیفه باشد. (۳)

وضوح مظلومیت در مکتب علمی امام جواد علیه السلام

می دانیم که مهم ترین بُعد زندگی ائمه ما، بعد فرهنگی آن است. این پیشوایان

ص: ۱۲۴

۱- پیشوای نهم حضرت امام محمد تقی، ص ۳۸.

۲- سیره ی پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۵۵۸.

۳- سیره ی پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۵۵۹.

بزرگ، هر کدام در عصر خود فعالیت فرهنگی داشته، در مکتب خویش شاگردانی تربیت می کردند و علوم و دانش های خود را توسط آنان در جامعه منتشر می کردند. اما شرایط اجتماعی و سیاسی زمان آنان یکسان نبوده است؛ مثلاً در زمان امام باقر و امام صادق علیه السلام، شرایط اجتماعی مساعد بود و به همین جهت، تعداد شاگردان و راویان امام صادق علیه السلام بالغ بر چهار هزار نفر می شد، ولی از دوره امام جواد علیه السلام تا امام عسکری علیه السلام، به دلیل فشارهای سیاسی و کنترل شدید فعالیت آنان از طرف دربار خلافت، شعاع فعالیت آنان بسیار محدود بود و از این نظر، تعداد راویان و پرورش یافتگان مکتب آنان نسبت به زمان حضرت امام صادق علیه السلام کاهش بسیار چشم گیری را نشان می دهد. بنابراین اگر می خوانیم که تعداد راویان و اصحاب حضرت امام جواد علیه السلام قریب صد و ده نفر بوده اند و جمعاً دویست و پنجاه حدیث از آن حضرت نقل شده، نباید تعجب کنیم، زیرا از یک سو آن حضرت شدیداً تحت مراقبت و کنترل سیاسی بود و از طرف دیگر، زود به شهادت رسید و به اتفاق دانشمندان، بیش از بیست و پنج سال عمر نکرد. (۱)

بنی عباس به خاطر توجه و اهتمامی که به موجودیت و سرنوشت آینده خود داشتند، با برخی از گروه هایی که سازش با آنها منافع اساسی شان را تأمین می کرد و موجب تحکیم و تثبیت موقعیتشان در میان مردم می شد، سازش و تبانی کرده و آنان را به دستگاه خود جذب می کردند تا با سلاحی برنده تر بتوانند فرزندان پیامبر علیه السلام را از صحنه اندیشه ها خارج کنند.

ص: ۱۲۵

به عنوان نمونه، فرقه معتزله در دوران امام جوادعلیه السلام مرحله شکوفایی و رشد خود را سپری می کرد؛ زیرا از حمایت همه جانبه و امکانات مادی و معنوی حکم رانان عباسی - مأمون و معتصم - در جهت ضربه زدن بر مخالفان خود، به ویژه شیعیان و بیرون راندن آنان از صحنه برخوردار بود. (۱)

تمام دوران قبل از امامت امام جوادعلیه السلام و بیشتر دوران امامت آن حضرت، با زمان حکومت مأمون مصادف بود.

مأمون عالم ترین خلفای بنی عباس در فقه و کلام بود. (۲) وی اهل میگزاری بود و گاهی آنقدر افراط می کرد که در حال مستی دست به کارهای خطرناکی می زد. او شبی در حال مستی پس از سعایت «ام الفضل»، با شمشیر آخته برای کشتن امام جوادعلیه السلام به خانه آن حضرت رفت، ولی امام به طرز معجزه آسایی نجات یافتند.

سیاست ریا و تزویر مأمون

مأمون فردی ریاکار و دارای ظاهری فریبنده بود. او در ظاهر به تقوی و پرهیز از معاصی تظاهر می کرد، اما یکی از آلوده ترین افراد زمان خود بود. یکی از مظاهر ریاکاری و نفاق او، تظاهر به طرفداری از حضرت علی علیه السلام و فرزندان آن حضرت بود، تا جایی که برخی او را شیعه دانسته اند. او حتی نسبت به دشمنان آن حضرت، اعلام انزجار می کرد؛ از این رو از بنی امیه بخصوص معاویه، سخت بی زاری می جست و در سال ۲۱۱هـ. ق، دستور داد در تمام شهرهای مسلمان

ص: ۱۲۶

۱- تاریخ زندگی امام جوادعلیه السلام، علی رفیعی، ص ۱۲۰.

۲- الحیاة السیاسیة للإمام الرضاعلیه السلام، ص ۱۵۰.

نشین ندا دهند که کسی معاویه را به نیکی یاد نکند و برترین کس بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، علی علیه السلام بوده است. (۱) همچنین دستور داد اعلام کنند هر کس معاویه را به نیکی یاد کند یا او را بر دیگر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ترجیح دهد، ذمه خود را از او بری کردم (و امنیتی ندارد). (۲)

او با تمام این ریاکاری ها، در باطن از فرزندان حضرت علی علیه السلام و شیعیان آن حضرت سخت نفرت داشت و هر جنایتی را نسبت به آنان روا می دانست که بالاترین آنها به شهادت رساندن امام هشتم علیه السلام بود. (۳)

اقدامات مأمون در روزهای نخست اقامت در بغداد

مأمون در ماه صفر سال ۲۰۴ هجری قمری وارد بغداد شد و این شهر را مرکز خلافت خود ساخت. (۴) وی در روزهای نخست اقامت خود در

بغداد دو دستور صادر کرد:

نخست آنکه: طی مراسم خاصی دستور داد لباس سبز را که شعار علویان بود از تن در آورده و لباس سیاه که شعار عباسیان بود بپوشند.

دیگر آنکه: نسبت به مخالفان - به جز علویان - فرمان عفو عمومی صادر کرد. «فضل بن ربیع»، وزیر امین، را که تا آن روز پنهان بود بخشید، همچنین «عیسی»، وزیر ابراهیم، را نیز مورد عفو قرار داد با آنکه این دو نفر منشأ بسیاری از فتنه ها

ص: ۱۲۷

۱- . مروج الذهب، مسعودی، ص ۳۳۰؛ و تذکره الخواص، ص ۲۰۱.

۲- . الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۶، ص ۴۰۶.

۳- . تاریخ زندگانی امام جواد علیه السلام، ص ۱۳۷.

۴- . البداية و النهایة، ابن کثیر، ج ۱۰، ص ۲۶۲-۲۶۰؛ عصر مأمون، ج ۱، ص ۲۶۷-۲۷۰.

علیه مأمون بودند. (۱)

مأمون پس از استقرار در بغداد و جلب رضایت هواداران امین و ابراهیم، متوجه امام جوادعلیه السّلام شد و همان سیاستی را که در مورد امام رضاعلیه السّلام داشت دنبال کرد.

اهداف مأمون از احضار امام جوادعلیه السّلام به بغداد

هدف مأمون از احضار امام جوادعلیه السّلام به بغداد، علاوه بر تحت نظر قرار دادن آن حضرت و کنترل اعمال و رفتار امام جوادعلیه السّلام و قطع روابط ایشان با شیعیان و دوستان اهل بیت علیه السّلام و سایر اهدافی که در جریان احضار امام رضاعلیه السّلام به «مرو» اتفاق افتاد این بود که:

الف) با جذب حضرت به دستگاه پر زرق و برق خلافت و فراهم کردن تمامی وسائل زندگی و آسایش برای ایشان، به ویژه با توجه به شرایط سنی امام جوادعلیه السّلام، امام را از فکر مبارزه و موضع گیری علیه خلافت باز دارد و در افکار عمومی، مواضع فکری تشیع و امامت شیعه را زیر سؤال برد.

ب) با جذب حضرت به دستگاه خود و تظاهر به دوستی و تکریم و تعظیم امام جوادعلیه السّلام حسن نیت خود را نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نشان دهد و برائت ذمه خویش را از خون امام رضاعلیه السّلام برای توده های مردم به اثبات رساند.

ج) با این اقدام، بر درستی سیاست و روش خود در دوران حضرت رضاعلیه السّلام تأکید ورزد و به همگان بفهماند که اگر سیاست و مواضع گریه های او نادرست بود و دستگاه خلافت وی، اسلامی نبود، دو نفر از امامان شیعه به چنین دستگاهی

ص: ۱۲۸

۱- . البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج ۱۰، ص ۲۶۲-۲۶۰؛ عصر المأمون، ج ۱، ص ۲۷۰-۲۶۷.

نزدیک نمی شدند. (۱)

متهم کردن امام جواد علیه السلام

خلیفه عباسی با آن همه شکست در حيله هایش علیه امام جواد علیه السلام، باز به فکر توطئه ای دیگر برای شکستن شخصیت آن حضرت بود. این بار تصمیم گرفت امام جواد علیه السلام را نزد شیعیان بی پروا از ارتکاب محرمات معرفی کند. از این رو به «ابن ابی دُوَاد» گفت:

شیعیان چه خواهند کرد اگر ما ابوجعفر را در حالت مستی و در حالی که خود را به عطر «خلوق» آلوده کرده به سوی آنان بیرون بریم؟

ابن ابی دواد این مطلب را با برخی دوستانش در میان گذاشت و از نتیجه آن پرسید؟ به او گفته شد این کار اثری بر شیعیان ندارد؛ زیرا آنان معتقدند که خداوند در هر زمان و در هر حالی حجتی در روی زمین دارد که به وسیله او بر بندگانش اتمام حجت می کند و هر گاه در زمان چنین حجتی کسی از نظر بزرگواری و نسب خانوادگی در ردیف او باشد، گویاترین دلیل حجت خدا بودن او آن است که وی در میان همه بستگانش مورد تعرض حکومت قرار گیرد.

ابن ابی دواد این نظر را به خلیفه منتقل کرد و او گفت: درباره اینان امروز هیچ چاره و حيله ای وجود ندارد، ابوجعفر را بیازارید! (۲)

جیره خواران حکومت نیز دست کمی از ارباب خود نداشتند؛ آنان یا به تحریک مأمون و یا به قصد خوش خدمتی به دستگاه، امام علیه السلام را ناجوان مردانه

ص: ۱۲۹

۱- تاریخ زندگانی امام جواد، ص ۱۴۶.

۲- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۹۵-۹۴.

مورد تهمت های ناروا قرار می دادند. «عمر بن فرج» یکی از آنان بود که وقتی امام جواد علیه السّلام درباره موضوعی با او صحبت می کرد، به امام جواد علیه السّلام گفت: گمان می کنم مست باشی! امام ناراحت شد و او را نفرین کرد. (۱)

برخورد و انزجار امام جواد علیه السّلام از مأمون

امام جواد علیه السّلام نه تنها در گفتار، بلکه در رفتار نیز بر موضع خود علیه مأمون تأکید می ورزیدند و به مناسبت های مختلف: مخالفت و انزجار خود را از مأمون، دستگاه خلافت و وابستگان به آن، اعلام می کردند.

اولین برخورد امام جواد علیه السّلام با مأمون عباسی روزی بود که پس از احضار امام به بغداد، مأمون برای شکار بیرون می رفت؛ مرکب خلیفه در مسیر خود از کنار کودکانی گذشت که مشغول بازی بودند، امام جواد علیه السّلام نیز در کنار آنان ایستاده بودند. تمام کودکان با مشاهده مرکب مأمون از سر راه و گریختند جز امام علیه السّلام، مأمون به آن حضرت نزدیک شد و گفت: ای پسر! چرا همانند کودکان دیگر فرار نکردی؟ امام علیه السّلام فرمود: نه راه تنگ بود که بخواهم با رفتنم آن را برای تو بگشایم و نه گناه و جرمی داشتم تا از ترس آن فرار کنم. مأمون از گفته و سیمای امام علیه السّلام شگفت زده شد. پرسید نامت چیست؟ فرمود: محمد. فرزند کیستی؟ فرزند علی الرضا علیه السّلام. مأمون امام رضاعیه السّلام را به نیکی یاد کرد و به راه خود ادامه داد. (۲)

زنده داشتن یاد پدر

یکی از جلوه های مبارزه امام جواد علیه السّلام با دستگاه خلافت، یادآوری جنایت

ص: ۱۳۰

۱- همان، ص ۶۳-۶۲.

۲- کشف الغمه، ج ۴، ص ۱۳۴؛ مسند الامام الجواد علیه السّلام، ص ۵۶.

مأمون با زنده نگه داشتن یاد امام هشتم علیه السلام بود. آن حضرت، شیعیان را به سوگواری و مرثیه سرایی برای امام رضا علیه السلام و زیارت قبر آن حضرت تشویق می کردند.

«ابوطالب قمی» یکی از یاران امام جواد علیه السلام می گوید: نامه ای به ابوجعفر «ابن الرضا علیه السلام» نوشتم و از او اجازه خواستم تا برای پدرش ابوالحسن علیه السلام مرثیه بسرایم. آن حضرت در پاسخ نوشت: «هم برای من و هم برای پدرم مرثیه بسرای!» (۱)

امام جواد علیه السلام سفارش به مرثیه سرایی برای پدر بزرگوارشان می کرد، و توصیه می کرد که برای من نیز مرثیه بسرایید. برخی ساده اندیشان این طور تصور می کردند که چون امام علیه السلام دامادی خلیفه را پذیرفته است خطری از جانب دستگاه او را تهدید نمی کند، ولی امام جواد علیه السلام به آنها فهماند که هرگز امامان معصوم با حاکمان جور سازش نخواهند داشت و او نیز سرنوشتی چون پدرش خواهد داشت.

تشیع در دوران امام جواد علیه السلام

تشکیلات شیعه در زمان امام جواد علیه السلام، عظمت و نفوذ چشم گیری یافت. هر چند سن کم آن حضرت به هنگام شهادت امام هشتم علیه السلام باعث شد که برخی از شیعیان دچار حیرت و سرگردانی شوند و اختلاف کلمه و پراکندگی مردم از این ناحیه خطری بود که تشیع را تهدید می کرد، اما امام جواد علیه السلام با پاسخ گویی به سؤالات و تثبیت امامت خود به بهترین وجه ممکن، امت را از آن گرداب سخت

ص: ۱۳۱

و هولناک نجات داد و اتحاد شیعیان را مستحکم کرد به گونه ای که در دوران امامت آن حضرت، و پس از آن هیچ انشعابی در شیعه پدید نیامد.

از برکاتی که از رهبری و امامت امام جواد علیه السلام نصیب شیعیان شد و باعث گسترش و انسجام آنان گشت، کاهش نسبی فضای وحشت و اختناق سیاسی نسبت به آنها بود.

تلاش های آن حضرت در آن شرایط، موجب ریشه دارتر شدن مکتب تشیع از نظر عقیدتی، فکری، سیاسی و فقهی شد و به حق، وجود امام علیه السلام برای شیعیان، مصداق سخن امام هشتم علیه السلام بود که فرمودند: این مولودی است که برای شیعیان ما کسی با برکت تر از او زاده نشده است. (۱)

ارتباط امام علیه السلام با شیعیان

دستگاه خلافت سعی داشت با ایجاد موانع برای امام علیه السلام رابطه آن حضرت را با شیعیان محدود نماید تا از این طریق آنان را دچار مشکل گرداند؛ زیرا به خوبی می دانست که

شیعیان، امام را برترین فرد زمان و ملجأ و پناه خود در همه امور می دانند و روش زندگی خود را بر مبنای رهنمودهای ایشان تنظیم می کنند. ولی امام جواد علیه السلام در شرایط مختلف به طور مستقیم یا از طریق نصب وکلا و نمایندگان، ارتباط خود را با شیعیان حفظ می کرد. (۲)

وصیت نامه و مرگ مأمون

مأمون که در سال ۲۱۸ هجری قمری، برای آرام کردن شورش منطقه آسیای

ص: ۱۳۲

۱- . اعلام الوری، فضل بن حسن طبرسی، ص ۳۳۲.

۲- . تاریخ زندگی امام جواد علیه السلام، ص ۱۶۷.

صغیر و جنگ با رومیان به آنجا رفته بود، هنگام بازگشت در محل زیبایی به نام «بدندون» از نواحی طرطوس، مدتی اقامت کرد و در همان جا مرگش فرار رسید. او قبل از مرگ گفت: ای کسی که مرگ ندارد رحم کن به آن که می میرد، و در وصیت نامه اش نوشت: مرا ببینید، من که در عزت خلافت آنچنان شریف و منیع می زیستم و آن همه شوکت و حشمت داشتم به چه روزی افتاده ام و آنها (شوکت و حشمت من) در این

روز چه سودی به من رسانیده اند؟ و جز مسئولیت شدید و رنج حساب، چه حاصلی از عزت خلافت و شوکت سلطنت می برم؟ ای کاش عبد الله پسر هارون، اصلاً انسان نمی بود، بلکه ای کاش به وجود نمی آمد، ای کسانی که بر بستر من حاضرید از سرنوشت من عبرت بگیرید! (۱)

مأمون در حالی که ۴۸ سال از عمرش می گذشت و پس از ۲۱ سال خلافت، از دنیا رفت و در زمین طرطوس دفن شد. (۲)

دوران خلافت معتصم

معتصم هشتمین خلیفه عباسی در سال ۱۷۸ هجری قمری از کنیزی به نام «مارده» متولد شد. (۳) او در کودکی از درس و مدرسه بیزار بود و هنگامی که پدرش بر این مطلب آگاه شد او را از تعلیم معاف کرد، از این رو او خواندن و نوشتن را به خوبی نمی دانست و بی سواد بود. (۴)

از لشکرکشی های مهم دوران حکومت او، لشکرکشی به «عمُوریه» از شهرهای

ص: ۱۳۳

- ۱- . الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۶، ص ۴۳۰-۴۲۹.
- ۲- . الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۶، ص ۴۳۲.
- ۳- . تاریخ اسلام، حسن ابراهیم، حسن، ج ۲، ص ۷۴.
- ۴- . الاعلام، زرکی، ج ۷، ص ۳۵۱.

روم بود که در سال ۲۲۲ هجری قمری انجام گرفت و منجر به فتح آن و اسیر شدن عده ی زیادی از اهالی آن گردید. (۱))
وی در ماه ربیع الاول سال ۲۲۷ در سامرا در گذشت و در همان جا به خاک سپرده شد. می گویند هنگام مرگ گفته بود اگر
می دانستم که زندگی ام چنین کوتاه است، آنچه را کردم، نمی کردم. (۲))

شهادت امام جواد علیه السلام

مأمون در سال ۲۱۸ هجری قمری در گذشت و پس از او، برادرش معتصم جای او را گرفت. او در سال ۲۲۰ هجری قمری امام
جواد علیه السلام را از مدینه به بغداد آورد تا از نزدیک مراقب آن حضرت باشد. در مجلسی که برای تعیین موضع قطع دست
دزد تشکیل داده و فقها را جمع کرده بود، امام را نیز شرکت داد. معتصم از فقها پرسید: چه قسمت از دست دزد باید قطع
شود؟ ابن ابی دواد متوسل به آیه (فَأَمْسِئُوا بُجُوهَكُمْ وَآيِدِيَكُمْ) (۳)) که در باره تیمم است شد و گفت: دست باید از مچ
قطع شود. عده دیگری از فقهاء گفتند: باید از آرنج قطع شود و آیه (وَآيِدِيكُمْ إِلَى الْمَرَاقِقِ) (۴)) که در مورد وضو است را
دلیل حکم خود آوردند.

امام جواد علیه السلام پس از اصرار معتصم فرمودند: این ها بر خلاف دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکم دادند، زیرا
دست دزد باید از آخر انگشتان قطع شود و کف دست باید باقی بماند. گفت: به چه دلیل؟ آن حضرت فرمودند: به دلیل
فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرموده اند: سجده بر هفت موضع انجام می شود: صورت و دو دست

ص: ۱۳۴

۱- . مآثر الانافه، ج ۱، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

۲- . تاریخ طبری، ج ۱۴، ص ۵۹۵۵.

۳- . نساء / ۴۳.

۴- . مائده / ۶.

و دو زانو و دو پا؛ اگر دستش را از مچ یا آرنج قطع کنند دیگر دستی نخواهد ماند تا سجده نماید. خداوند در این آیه که می فرماید: (أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ) (۱) سجده گاه ها مخصوص خداست، منظورش همین هفت موضع است که با آن سجده می کنند. (فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا) (۲)؛ پس هیچ کس را با خدا نخوانید. معتصم حرف حضرت را پسندید و دستور داد دست دزد را از انتهای انگشتان قطع کنند و کف دست را باقی بگذارند. لذا قاضی بغداد (ابن ابی دواد) و دیگران شرمند شدند. چند روز بعد، «ابن ابی دواد» از حسد و کینه توزی نزد معتصم رفت و گفت: از باب خیرخواهی به شما تذکر می دهم که جریان چند روز قبل به صلاح حکومت شما نبود، زیرا در حضور همه دانشمندان و مقامات عالی مملکتی، فتوای ابوجعفر (امام جوادعلیه السلام) یعنی فتوای کسی را که گروهی از مسلمانان او را خلیفه می دانند، بر فتوای دیگران ترجیح دادی و این خبر میان مردم منتشر و خود دلیل قاطعی بر حقانیت او نزد شیعیانش شد. از این روی معتصم که مایه ابراز هر نوع دشمنی با امام را در نهاد خود داشت، از سخنان «ابن ابی دواد» بیشتر تحریک شد و در صدد قتل امام بر آمد و سرانجام منظور پلید خود را عملی ساخت و امام علیه السلام را توسط منشی یکی از وزرایش مسموم و شهید نمود. (۳) امام هنگام شهادت بیش از بیست و پنج سال و چند ماه نداشت. برخی از مورخان نوشته اند: معتصم امام جوادعلیه السلام را زندانی کرد و دوباره آن حضرت را

ص: ۱۳۵

۱- جن / ۱۸.

۲- همان.

۳- تفسیر العیاشی، عیاشی، محمد بن مسعود، تصحیح و تعلیق سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۳۲۰.

آزاد نمود و به دختر مأمون «ام الفضل» همسر امام جواد علیه السّلام دستور داد آن حضرت را مسموم نماید. او این عمل را انجام داد و حضرت را مسموم کرد. ((۱)) و ((۲))

ص: ۱۳۶

۱- . شیعه و زمامداران خودسر، محمد جواد مغنیه، ترجمه مصطفی زمانی، ص ۳۰۹.

۲- . قول مشهور، همین قول است. (محقق)

فصل ششم: چگونگی برخورد خلفای معاصر امام هادی علیه السلام با آن حضرت و شیعیان

اشاره

ص: ۱۳۷

امام هادی صلی الله علیه و آله در مدت امامت خود با چند تن از خلفای عباسی معاصر بودند که به ترتیب زمان عبارتند از:

۱. معتصم برادر مأمون (۲۱۷ - ۲۲۷) ۲. واثق، پسر معتصم (۲۲۷ - ۲۳۲) ۳. متوکل، برادر واثق (۲۳۲ - ۲۴۸) ۴. منتصر پسر متوکل (۶ ماه) ۵. مستعین، پسر عموی منتصر (۲۴۸ - ۲۵۲) ۶. معتز، پسر دیگر متوکل (۲۵۲-۲۵۵). (۱)

دوران خلافت المعتصم بالله

مأمون در زمان حکومت خود، معتصم را ولی عهد خود قرار داد، ولی پس از مرگ مأمون مردم متفرق شدند و دو فرقه شدند؛ گروهی به تجدید بیعت با معتصم قیام نمودند و گروهی خواهان دولت عباس بن مأمون بودند. معتصم

کسانی را فرستاد تا عباس را به مجلس او بیاورند. وقتی عباس آمد، با معتصم بیعت کرد و به طرفداران خود گفت: من خلافت را به معتصم دادم.

معتصم میل مفرط به خریدن غلامان ترک داشت و جمیعت زیادی از طایفه ترک در خدمت به او جمع شده بودند. مردم عراق از حرکات نامتعالل خلیفه به زحمت افتادند، تا اینکه روزی یکی از عوام به معتصم گفت: یا ابا اسحاق! از شهر ما بیرون رو و الا با تو جنگ می کنیم. معتصم گفت: با کدام لشکر و به چه

ص: ۱۳۹

قوت و نیرویی با من محاربه می کنی؟ جواب داد: با انگشتان دست خودم وقتی که مردم در خواب باشند! و به همین سبب معتصم نزدیک به «قاطول» شهری بنا کرد که او را «سَيَّرَ مَنْ رَأَى» (هر کسی آن را ببیند شاد گردد) نام نهادند و به خاطر غلبه استعمال، کلمه «سرم رأی» تبدیل به سامرا گردید. (۱)

معتصم در دوران خلافت خود، با بابک خرم دین (که بسیاری از مردم اصفهان و همدان با او بیعت کرده بودند) و رومیان، در جنگ بود و در جنگ با بابک خرم دین پیروز شد و سر او را از تنش جدا کرد و همراه برادرش عبد الله به دار السلام بغداد بردند.

در زمان خلافت معتصم، قیام هایی از طرف فرزندان ابوطالب [فرزندان حضرت علی علیه السلام] صورت گرفت؛ مثل قیام محمد بن قاسم بن علی بن عمر، فرزند حضرت علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام که در «طاقان»، یکی از شهرهای سرزمین خراسان، بین مرو و بلخ قیام کرد و پس از جنگ هایی که میان او و عبدالله بن طاهر رخ داد، دستگیر و زندانی شد ولی از زندان فرار کرد. قیام دیگر، قیام عبد الله بن حسین بن عبد الله بن اسماعیل بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب علیه السلام بود که وی از پوشیدن جامه ی سیاه (که شعار عباسیان بود) امتناع ورزید و زمانی که وی را مجبور به پوشیدن آن کردند، آن را پاره کرد. به همین دلیل دستگیر و در سامرا زندانی شد و در همانجا درگذشت. (۲)

سرانجام معتصم در سال ۲۲۷ قمری مُرد. (۳)

ص: ۱۴۰

- ۱- . تاریخ روضة الصفاء، میر خواند، ص ۲۶۴۲-۲۶۴۳ ج ۵.
- ۲- . مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ص ۸۰۸.
- ۳- . تاریخ روضة الصفاء، میرخواند، ص ۲۶۴۷.

بعد از مرگ معتصم، با «واثق» در سال ۲۲۷ هجری قمری بیعت شد و او هم مثل پدر و عموی خویش، دارای مذهب اعتزال بود، ولی سادات و علماء را احترام می کرد چنانچه در زمان وی هیچ یک از آن طایفه محتاج و درویش نبودند. واثق مردی کریم و دارای اخلاق نیک بود و پیوسته در مجلس او علماء و حکماء و اطبا به مباحثات علوم عقلی و نقلی مشغول بودند. (۱)

ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین می گوید: هیچ فردی از فرزندان ابوطالب [فرزندان حضرت علی علیه السلام] را نیافتم که در ایام خلافت «واثق» به قتل رسیده باشد، جز آنکه علی بن محمد بن حمزه نقل کرده که عمرو بن منیع، علی بن محمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین صلی الله علیه و آله را به قتل رسانید، ولی دلیل آن را ذکر نکرده است. ما نیز همانطور که او گفته بود نقل کردیم؛ قتل او در جنگی بود که میان محمد بن مکیال و محمد بن جعفر در شهر ری اتفاق افتاد. در روزگار واثق عباسی همه ی فرزندان ابوطالب [فرزندان حضرت علی علیه السلام] در سامرا جمع بودند و از طرف واثق حقوقی دریافت می کردند تا اینکه در زمان متوکل همه متفرق و پراکنده شدند. (۲)

مدت خلافتش به قول مسعودی پنج سال و نه ماه و سیزده روز بود و سی هفت سال هم عمر کرد. (۳) سید محمد امین در جزء اول اعیان الشیعه می نویسد:

ص: ۱۴۱

۱- تاریخ روضه الصفاء میرخواند، ص ۲۶۵۳.

۲- مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، ص ۸۰۹.

۳- به نقل از کتاب تاریخ روضه الصفاء، میرخواند، ص ۲۶۵۲.

«واثق، اولاد علی [علیه السلام] را اکرام نمود و نسبت به آنان نیکی کرد و اموال فراوانی به آنان داد». (۱)

برخورد متوکل با علویان

متوکل عباسی در مقایسه با دیگر زمامداران معاصر امام هادی علیه السلام نسبت به علویان، سرسخت تر و کینه توزتر بود.

«ابوالفرج اصفهانی» می نویسد: متوکل نسبت به خاندان ابوطالب بسیار بد رفتار بود، باخشونت و تندی با آنان برخورد می کرد، کینه سختی از ایشان در دل داشت، پیوسته نسبت به آنان بدگمان بود و آنها را متهم می کرد. بد رفتاری متوکل نسبت به علویان در حدی بود که هیچ یک از خلفای بنی عباس با آنان چنین رفتاری نکرده بودند. (۲)

همچنین وی می نویسد: در دوران حکومت واثق، فرزندان ابوطالب [فرزندان حضرت علی علیه السلام] در سامرا جمع بودند و در رفاه به سر می بردند؛ ولی در روزگار متوکل همگی متواری و پراکنده شدند. (۳)

ابوالفرج اصفهانی به علل این سخت گیری ها و کینه توزی ها اشاره نکرده است؛ ولی شاید بتوان علاوه بر گرایش های اعتقادی و جنبه های روحی و نفسانی وی - که در پیشگویی امیرالمؤمنین علیه السلام به آن اشاره شده بود - دو عامل دیگر را بر آن افزود:

۱. مأمون در دوران زمامداری خود در نزاع بین «اهل حدیث» و «معتزله» به

ص: ۱۴۲

۱- . اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۹.

۲- . ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۵۹.

۳- . همان، ص ۳۹۴.

معتزله گرایش داشت و در مسائل اعتقادی و جریانات سیاسی همواره از این فرقه حمایت می کرد. اهل حدیث به عنوان یک فرقه عثمانی مذهب، موضع مخالف و حادّی علیه امیرالمؤمنین علیه السّلام داشتند؛ معتزله بغداد نسبت به آن حضرت گرایش مثبت و بهتری داشت.

معتصم و واثق نیز همین سیاست مأمون را تا حدودی دنبال کردند. نتیجه اتخاذ این روش این بود که علویان و پیروان امیرالمؤمنین علیه السّلام تا حدودی از آزادی عمل برخوردار بوده و راه برای حضور آنان در جامعه هموار گشت.

متوکل که بر سر کار آمد، از «اهل حدیث» جانب داری کرد و آنان را علیه معتزله و شیعه برانگیخت و بدین ترتیب در پس یک آرامش نسبی، سرکوبی این دو گروه به شدت دنبال شد.

وی روش خلفای پیش از خود مثل مأمون، معتصم و واثق را در حمایت از مکتب اعتزال به باد انتقاد گرفت و اجداد خود را بعد از آن همه جنایاتی که در حق پیشوایان اسلام و شیعیان روا داشته بودند، متهم به دوستی و علاقه مندی نسبت به امیرمؤمنان علیه السّلام و خاندان آن حضرت کرد و به همین جهت خشمگین و عصبانی بود. (۱)

۲. افرادی به دستگاه خلافت متوکل راه یافته و مسؤولیت های اجرایی کشور را بر عهده داشتند که به دشمنی اهل بیت علیه السّلام معروف بودند و نقش مهمی در تحریک خلیفه به موضع گیری و برخورد حادّ علیه علویان داشتند. از جمله می توان این افراد را نام برد: عبید الله بن یحیی بن خاقان، وزیر متوکل؛ علی بن

ص: ۱۴۳

۱- ابن اثیر، کامل، ج ۷، ص ۵۶؛ تاریخ زندگانی امام هادی، ص ۱۲۳.

جهم، شاعر شامی؛ عمر بن فرج رنجی؛ ابو السَّمط (از دودمان مروان بن ابی حفصه) و عبد الله بن ابی محمد هاشمی معروف به «ابن اترجّه».

اینان به خاطر کینه ای که از حضرت علی علیه السّلامو خاندان او به دل داشتند، پیوسته از علویان نزد متوکل سعایت کرده، او و حکومتش را از آنان می ترساندند و وادارش می کردند تا دست به تبعیدشان زده و نسبت به آنان بد رفتاری نماید و نیز او را تشویق می کردند که پدران و اجداد آنان (امامان علیه السّلام) را که مردم به ایشان عقیده داشتند و برای آنان در دین منزلت والایی قائل بودند، تحقیر کند. (۱)

مورخان درباره «عبید الله بن یحیی بن خاقان» نوشته اند: عبیدالله، وزیر متوکل، نسبت به آل ابوطالب [فرزندان حضرت علی علیه السّلام] بسیار بد بین بود، از این جهت به متوکل سفارش می کرد تا بر آنان ظلم و ستم روا دارد. (۲)

ابوالفرج اصفهانی گوشه ای از بغض و دشمنی «عمر بن فرج رنجی» را نسبت به شیعیان و علویان چنین ترسیم می کند:

«وی که از سوی متوکل به فرمان داری مکه و مدینه گمارده شده بود، مانع ارتباط خاندان ابوطالب با مردم می شد و از احسان و کمک مردم به آنان جلوگیری می کرد و اگر می شنید فردی به ایشان کمک کرده است - هر چند به مقدار اندکی - شخص کمک کننده را تحت شکنجه و آزار قرار می داد و جریمه سنگینی را برایش مقرر می کرد».

محاصره اقتصادی فرماندار متوکل نسبت به علویان، آنان را دچار تنگدستی طاقت فرسایی کرد، به گونه ای که چند بانوی علویه تنها با یک پیراهن زندگی

ص: ۱۴۴

۱- ابن اثیر، کامل، ج ۷، ص ۵۶.

۲- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۵.

می کردند و ناچار بودند هنگام نماز، آن پیراهن را به نوبت بیوشند و نماز بخوانند و بقیه ساعات را در اتاقهای خود برهنه به سر برند. این وضع تا زمانی که متوکل زنده بود ادامه داشت. (۱)

و این در شرایطی بود که طاغوت زمان، برای خوش گذرانی های خود میلیون ها دینار از بیت المال صرف می کرد و بی حساب و کتاب، هزاران دینار به خوانندگان، نوازندگان، رقاصان و دلکک ها می پرداخت. اما اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را گرفتار چنین تنگدستی کرده بود و از اینکه مردم با ایشان رابطه برقرار کنند و حقوقشان را پردازند ممانعت می کرد.

دشنام و بدگویی به علویان

متوکل بخشی از بیت المال مسلمانان را به مبلغان درباری و شاعران جیره خواری می داد که اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام را دشنام می دادند، از آن جمله می توان به بذل و بخشش های او به شاعر مزدور «مروان بن ابی الجنوب» یاد کرد. وی به پاداش کینه توزی این شاعر دین به دنیا فروخته و بدگویی از علویان، او را غرق در طلا و پول کرد و فرمانروایی یمامه و بحرین را به او سپرد. مضمون بعضی از اشعار او که استحقاق این همه صله شاهانه را پیدا کرد چنین است:

میراث محمد، از آن شماست، علاوه بر آن به وسیله شما بی عدالتی ها از بین می رود.

دخترزادگان (پیامبر) امید به ارث بردن دارند، در حالی که به اندازه ناخنی حق

ص: ۱۴۵

۱- . مقاتل الطالیین، ابو الفرج اصفهانی، ص ۳۹۶.

ندارند! داماد (یعنی علی علیه السلام) ارث نمی برد و دختر، وارث امامت نمی شود. (۱)

برخورد متوکل با فرزندان ابوطالب [فرزندان حضرت علی علیه السلام] نمونه ای از صفحات تاریک تاریخ است که دل هر انسانی را خون می کند و مورخان از این موجود (متوکل)، برداشت های متفاوتی دارند. به عقیده ی بعضی از مورخان، متوکل را باید «نرون عرب» نامید. (۲) نرون امپراتور رومانی فهمید عده ای دین مسیح را پذیرفته اند، لذا آتشی روشن ساخت و زنان، بچه ها و مردان را در آن ریخت و نگاه به شعله های آتش می نمود که چگونه مردم را می بلعد و مشغول عیش و طرب خود بود. (۳)

متوکل به اقتضای شرایط، با فرزندان ابوطالب [فرزندان حضرت علی علیه السلام] رفتارناخوشایندی داشت: یکی را می کشت، یکی را در بند می افکنند، دیگری را از نظر مالی و زندگی در تنگنا قرار می داد و دیگری را تحقیر می کرد. محمد بن علای سراج به نقل از «بختری» می گوید: در «مَنْبِج» (اسم شهری در نواحی شام که فاصله آن تا حلب ده فرسخ است) (۴) نزد متوکل بودم که مردی از فرزندان محمد بن حنفیه بر او وارد شد، متوکل بدون اعتنا به او با وزیرش فتح بن خاقان گفتگو می کرد. چون مدت ایستادن آن جوان به درازا کشید و در این مدت متوکل به او توجه نکرد، جوان به خشم آمد و گفت: «اگر مرا به انگیزه ادب کردن احضار کرده ای، خودت (با این رفتارت) بی ادبی نمودی، و چنانچه بدین منظور

ص: ۱۴۶

۱- ابن اثیر، کامل، ج ۷، ص ۱۰۱.

۲- شیعه و زمامداران خودسر، محمود جواد مغنیه مصطفی زمانی، ۳۱۱.

۳- فرید وجدی، ج ۱۰، ص ۴۳۳.

۴- معجم البلدان، حموی، ج ۵، ص ۲۰۶-۲۰۵.

مرا فراخوانده ای که اطرافیان پست و رذلت بی اعتنایی و سبک شمردن تو را نسبت به خاندان من بشناسند، (با این رفتار اهانت آمیزت) شناختند». متوکل از سخنان شجاعانه و بی باکانه او به خشم آمد و گفت:

«اگر مسأله خویشاوندی و بردباری نبود، زبانت را با دستم از دهانت بیرون می آوردم و میان سر و پیکرت جدایی می افکندم، هر چند پدرت محمد در جایگاه تو قرار داشت؛ سپس رو به فتح بن خاقان کرد و گفت:

«می بینی ما از فرزندان ابوطالب [فرزندان حضرت علی علیه السلام] چه می کشیم؟ اینان یا حسنی هستند که تاج عزّتی را که خدا پیش از آنان برای ما مقرر کرده بر سر خود می گذارند، یا حسینی هستند که آنچه را که خدا پیش از آنان درباره ما فرود فرستاده است نقض می کنند، یا حنفی اند که به خاطر نادانی، شمشیرهای ما را بر روی خود می کشند».

جوان غیور و بی باک علوی از سخنان تهدید آمیز متوکل نه تنها بیمی به خود راه نداد بلکه یاوه گویی ها و دروغ پردازی های خلیفه را مبنی بر مراعات رَحْم و حلم و بردباری در برخورد با علویان بر ملا کرد و گفت: «کدام بردباری را پیشه خود ساختی؛ در حالی که پیوسته مست شراب و همنشین عود و بربط و خوانندگان هستی؟ و چه زمان «رَحْم» توجه را به خاندان من جلب کرد، در حالی که فدک را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به آنان به ارث رسیده بود از ایشان گرفتی؟ اما درباره ی بدگویی تو از پدرم باید بگویم تو تمام تلاش خود را کردی تا او را از عزّتی که خدا و پیامبرش او را بدان مفتخر ساخته، فرو نشانی، ولی تو کوچک تر و پایین تر از آن هستی که شرف و مرتبت والای او را درک کنی یا بدان برسی».

در پایان، پاهای خود را به سمت متوکل دراز کرد و گفت: «این پاهای من

برای زنجیرت و این گردنم برای شمشیرت آماده است! بار گناهم را بکش و پذیرای ستمی باش که بر من روا می داری؛ این نخستین جنایتی نیست که تو و پیشینیانت در حق اینان مرتکب شده اید و این در حالی است که قرآن درباره آنان می فرماید:

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). (۱)

بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم در خواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیتم).

سوگند به خدا تو در این خصوص به پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ مثبت ندادی و به جای دوستی اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به دشمنان آنان محبت ورزیدی. به همین زودی وارد حوض (کوثر) می شوی، پدر و جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را از آن طرد و منع خواهند کرد. متوکل تحت تأثیر سخنان کوبنده و منطقی این جواب انقلابی علوی قرار گرفت و گریست و بدون هیچ واکنشی به اندرون رفت و روز بعد فرد علوی را احضار کرد و پس از دادن جوایزی به وی، او را آزاد نمود. (۲)

با دقت در موضع گیری قاطع و سخنان افشاگرانه و مستدل این جوان علوی درمی یابیم که چرا متوکل از این گروه عصبانی است و نزد وزیرش درد دل می کند که ببین ما از اینان چه می کشیم.

متوکل و دوستان اهل بیت علیه السلام

دوستی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که در قرآن مزد رسالت تعیین شده است از دیدگاه متوکل جرمی بود که صاحب آن سزاوار سخت ترین کیفرها بود. به عنوان

ص: ۱۴۸

۱- . شوری / ۲۳.

۲- . بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۳-۲۱۴.

نمونه؛ «یعقوب بن سکیت»، دانشمند نحوی، که بنا به درخواست خود متوکل به منظور آموزش فرزندانش به دربار او راه یافته بود، به همین جرم محکوم به مرگ شد. «جلال الدین سیوطی» علت به شهادت رسیدن او را چنین نوشته است: «روزی متوکل در حضور ابن سکیت، به فرزندانش؛ معتر و مؤید نگاه کرد، سپس رو به ابن سکیت کرد و از او پرسید: کدام یک نزد تو محبوب ترند؟ این دو یا حسن و حسین علیه السلام (فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله)؟ ابن سکیت پاسخ داد:

و الله ان قنبرا خادم علی بن ابی طالب علیه السلام خیر منک و من ابنیک.

به خدا سوگند! قنبر خدمت کار علی علیه السلام نزد من از تو و از دو فرزند تو بهتر و محبوب تر است.

متوکل که چنین انتظاری نداشت، از سخن ابن سکیت سخت خشمگین شد و دستور داد غلامان ترک، شکم او را بدرند و بنا بر نقلی به دستور متوکل، زبان ابن سکیت را بریدند و بدین طریق او را به قتل رساندند. (۱)

حکومت ترور و اختناق عباسیان و سخت گیریهای آنان نسبت به علویان، از این انسانهای پاک، چنان چهره ای ترسیم کرده بود که مردم از هر گونه تماس و ارتباط با آنان دوری می جستند. «ابراهیم بن هرمه» می گوید: وارد مدینه شدم، یکی از علویان نزد آمد. به او گفتم: از من دور شو و مرا مهدورالدم مکن. (۲)

«ابراهیم بن مدبر» می گوید: محمد بن صالح علوی از من خواست تا برایش از زنی خوستگاری کنم، چون نزد پدر دختر رفتم و موضوع را با او در میان گذاشتم، پذیرفت و در پاسخ گفت: «به خدا قسم موافقت نکردن من با این

ص: ۱۴۹

۱- تاریخ الخلفاء، جلال الدین، سیوطی، ص ۳۴۷.

۲- تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۱۲۹.

ازدواج نه به خاطر آن است که کسی را شریف تر و شناخته تر از محمد بن صالح سراغ دارم؛ بلکه بدان خاطر است که از متوکل و فرزندان او بر جان و مالم بیم دارم». (۱)

در چنین فضای فشار و خفقانی، علویان ناچار بودند به صورت مجهول الهویه و ناشناخته در میان مردم زندگی کنند و آنان که شناخته شده بودند سر به بیابان ها گذاشته و متواری گردیدند. از آن جمله می توان «احمد بن عیسی بن زید بن علی بن حسین» و «عبد الله بن موسی» نام برد که هر دو نفر مردانی فاضل و عالم و از بزرگان و مفاخر خاندانشان بودند و از بیم جور عباسیان، به صورت مخفی و ناشناخته در شهرها و روستاها زندگی می کردند و در حال خفا از دنیا رفتند. (۲)

موضع گیری متوکل در برابر جبهه امامت

امیر المؤمنین علی علیه السلام، ضمن خطبه ای که در آن خلفای بنی امیه و بنی عباس را پیش گویی کرده بودند، از دهمین خلیفه عباسی یعنی متوکل با وصف «کافرترین ایشان» یاد

نموده اند. این شناخت و پیش بینی، مُلهم از غیب است که اختصاص به این خاندان دارد و به دور از هر گونه شک و تردید و گراف و مبالغه می باشد. کلمات و توصیف های شرح حال نویسان درباره ی برخورد خلفای عباسی با یاران اهل بیت علیہ السلام چنین است:

كان المتوکل شديد الوطأه علی آل أبي طالب.

متوکل بدترین و شدیدترین برخورد را با آل ابوطالب [فرزندان حضرت

ص: ۱۵۰

۱- . مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، ص ۳۹۹.

۲- . مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، ص ۴۰۸-۴۱۵-۴۱۷.

علی علیه السلام] داشت. (۱)

كان المتوكل معروفاً بالتعصب.

متوكل به تعصب و خشونت نسبت به آل علی علیه السلام معروف بود. (۲)

كان اخبث بنی العباس و اقساهم قلباً و اشدهم عتواً و عناداً للطالبيين.

متوكل، پلیدترین خلفای عباسی، سنگ دل ترین، سرسخت ترین و دشمن ترین ایشان نسبت به انقلابیون بود. (۳)

كان المتوكل شديد البغض لعلی بن ابی طالب علیه السلام و لأهل بيته.

متوكل بغض و کینه شدیدی نسبت به علی بن ابی طالب و خاندان آن حضرت داشت. (۴)

و نیز عملکرد وی در طول مدت زمام داری اش، شاهدهای صدقی بر پیش گویی درست امیرمؤمنان علی علیه السلام در مورد او است.

منشأ این همه بغض و کینه متوكل نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام چیزی جز خبث سریره، قساوت قلب و کفر باطنی وی نبود؛ چرا که بنا به گفته حضرت امیرعلیه السلام، جز منافق و کافر، او را دشمن نمی دارد، آنجا که فرمود:

لايغضني مؤمن ولا يحبني كافر أو منافق.

مومن مرا دشمن نمی دارد و کافر یا منافق مرا دوست نمی دارد. (۵)

با توجه به این مقدمه، موضع گیری های تند و کینه توزانه متوكل نسبت به

ص: ۱۵۱

۱- . مقاتل الطالبيين، ابوالفرج اصفهانی، ص ۳۹۵.

۲- . تاريخ الخلفاء، جلال الدين سيوطي، ۳۴۷.

۳- . سفینه البحار، شيخ عباس قمي، ج ۸، ص ۵۷۶.

۴- . كامل، ابن اثير، ج ۷، ص ۵۵.

۵- . بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۵۲.

امیرمؤمنان علیه السلام و فرزندان آن حضرت علیه السلام، امری عادی و مورد انتظار خواهد بود، زیرا منطبق بر سرشت پلید و طینت کفر پیشه او است. دشمنی این خلیفه عباسی نسبت به علویان، به خاطر رابطه و انتسابی است که این افراد با امامان معصوم داشتند. در حقیقت این امامان علیه السلام بودند که دشمن اصلی خلفا به شمار می آمدند و سیاست گذاری و برنامه ریزی اصلی خلفا در جهت حذف این جانشینان به حق پیامبر صلی الله علیه و آله از صحنه سیاسی و فرهنگی جامعه اسلامی بود، لیکن همه آنها در شرایطی نبودند که به طور مستقیم و آشکارا به مصاف آنان بروند.

متوکل - به لحاظ برخورداری از ویژگی های اعتقادی و نفسانی و نیز فراهم آمدن پاره ای از شرایط سیاسی - از جمله خلفایی بود که بیش از پیشینیان خود آشکارتر از ایشان به نبرد با جبهه امامت رفت و در این رابطه نه تنها امام هادی علیه السلام بلکه اساس و ریشه امامت را هدف قرار داد و با ابزار و حیل های مختلف سعی در از بین بردن اصل مکتب و جبهه امامت و حذف آن از نظام سیاسی، اجتماعی اسلام داشت؛ که شبیه همان سیاستی است که معاویه در میان خلفای اموی در پیش گرفته بود.

جرم بودن نقل فضائل اهل بیت علیه السلام

نور و ظلمت با یکدیگر در تضاد هستند و همین تضاد آنها را به ستیزی همیشگی در برابر یکدیگر کشانده است؛ آنجا که نور است جای خودنمایی ظلمت نیست. پس موجودیت ظلمت بستگی به نبودن نور و روشنایی دارد. متوکل مصداق بارز ظلمت، بلکه نهایت آن بود. او وقتی می توانست در جامعه اسلامی خودنمایی کند و به حیات خویش ادامه دهد که رابطه معنوی بین امام علیه السلام و مردم را خنثی کند؛ از این رو هر کس هم که بخواهد با مطرح کردن آنان و بیان

فضایل شان سعی در روشن نگه داشتن مشعل وجود این انوار الهی در جامعه داشته باشد، به بدترین کیفر گرفتار خواهد شد.

فردی به نام «نصر بن علی جهضمی» در زمان متوکل این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرد که آن حضرت دست حسن و حسین علیه السلام را گرفت و فرمودند:

من أحبّ هذین و أباهما و أمهما کان معی فی درجتی یوم القیامه.

کسی که دوستدار من و این دو و پدر و مادرشان باشد، روز قیامت در کنار من خواهد بود.

متوکل دستور دارد او را هزار تازیانه بزنند، پس از آنکه پانصد تازیانه به او زده بودند، فردی از او نزد متوکل شفاعت کرد و گفت: او شیعه نیست و از اهل تسنن است. متوکل باقیمانده شلاق ها را بخشید. (۱)

«یزید بن عبد الله» فرماندار متوکل در مصر، یکی از سپاهیان را به خاطر خلافتی که مرتکب شده بود کتک زد، سرباز، او را به حق حسن و حسین علیه السلام سوگند داد که از او بگذرد. فرماندار سی تازیانه دیگر هم به او زد! جاسوس خلیفه جریان را به متوکل گزارش کرد؛ متوکل طی نامه ای برای «یزید» دستور داد به نظامی یاد شده یکصد تازیانه بزند؛ وی فرمان را اجرا کرد، سپس او را به عراق فرستاد. (۲)

سرباز بیچاره تصور می کرد فرماندار، مسلمان و علاقمند به پیامبر و فرزندان

ص: ۱۵۳

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۸۷.

۲- الامام الهادی من المهدی إلى اللحد، علامه قزوینی، ص ۴۳، به نقل از خطط مقریزی، ج ۴، ص ۱۵۳.

آن حضرت علیه السّلام است و چنانچه او را به امام حسن و امام حسین علیه السّلام سوگند دهد از خطای او خواهد گذشت؛ غافل از اینکه از نظر فرماندار و پیشوای او متوکل، بردن نام آن بزرگواران و دوستی آنان، جرمی است بزرگتر از خطایی که مرتکب شده و صاحب آن سزاوار کیفر شدیدی است.

کینه متوکل نسبت به امیر مؤمنان علیه السّلام

دشمنی و کینه توزی متوکل نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام چنان بود که روا داشتن آن همه جنایت نسبت به پیروان و خاندان آن حضرت نتوانست خشم او را فرو نشاند، بلکه از هر فرصت برای مخدوش جلوه دادن چهره الهی امیر مؤمنان علیه السّلام و بدبین کردن مردم نسبت به آن بزرگوار استفاده می کرد.

مورخان در توصیف یکی از مجالس بزم او نوشته اند: یکی از ندیمان و دلچک های متوکل به نام «عباده مخنث» در مجلس او از زیر لباس، متکایی بر روی شکم خود می بست و سرخود را که موهایش ریخته بود برهنه می کرد و در برابر متوکل می رقصید و آوازه خوانان این جمله را تکرار می کردند:

قد أقبل الأصلع البطين خلیفه المسلمین.

خلیفه مسلمین که اصلع و شکم گنده است آمد.

منظور حاضران از این فرد، حضرت علی علیه السّلام بود؛ متوکل نیز شراب می نوشید و می خندید. (۱)

در یکی از روزها که دلچک یاد شده طبق معمول، برنامه مذکور را اجرا می کرد، «منتصر» فرزند متوکل نیز حضور داشت، وی از دیدن آن منظره زشت و

ص: ۱۵۴

اهانت آمیز ناراحت شد و «عَبَّادَه» را تهدید کرد. دلچک از ترس ساکت شد، متوکل از عِلَّتْ سکوتش پرسید، «عباده» علت آن را بیان کرد. «منتصر» رو به پدر کرد و گفت: ای امیر مؤمنان! آن کسی که این سگ، تقلید او را می کند و این مردم می خندند، پسر عمو و بزرگ خاندان تو است و مایه افتخار تو به شمار می رود. اگر می خواهی بدین وسیله گوشت او را بخوری، بخور، ولی اجازه نده که این سگ و امثال او از آن بخورند! متوکل به جای آن که پیشنهاد فرزندش «منتصر» را بپذیرد، به آوازه خوانان دستور داد همگی این شعر را بخوانند:

غار الفتی لابن عمّه

رأس الفتی فی حر امّه (۱)

این جوان به خاطر پسر عمویش به غیرت آمد، سر او در فلان مادرش باد!

«ابن اثیر» پس از نقل این داستان می افزاید: این رفتار متوکل یکی از عواملی بود که موجب شد «منتصر» کشتن پدرش را روا دارد.

متوکل از آن جهت «علی بن جهم» را به دربار خود جذب کرد و او را جزو نزدیکان و خواص خود قرار داد که وی دشمن سرسخت حضرت علی علیه السلام بود.

«ابن ابی الحدید» می نویسد: «روزی «ابو العیناء» دید علی بن جهم، امیر المؤمنین [علیه السلام] را مذمت می کند، به او گفت: می دانم چرا امیر المؤمنین علیه السلام را ناسزا می گویی؛ او را از آن جهت مذمت می کنی که لواط دهنده و لوط کننده هم روش قوم لوط را کشت و تو از آن دسته اول بودی که مورد استفاده قرار می گرفتی». (۲)

متوکل نه تنها به امیر المؤمنین علیه السلام بلکه به همسر گرامی اش حضرت زهرا علیها السلام

ص: ۱۵۵

۱- . مآثر الانافه، قلقشندی، ج ۱، ص ۲۳۰؛ کامل، ج ۷، ص ۵۵.

۲- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۲۳.

نیز ناسزا می گفت: نوشته اند روزی «منتصر» شنید که متوکل به حضرت زهرا علیها السلام ناسزا می گوید؛ حکم مسأله را از یکی از علما پرسید. وی در پاسخ گفت: کشتن او واجب است؛ ولی آن کس که پدرش را بکشد عمرش کوتاه می گردد. منتصر گفت: اگر با کشتن او اطاعت خدا کرده باشم از کوتاهی عمر خود بیم ندارم. پدرش را کشت ولی پس از آن فقط هفت ماه زنده ماند. (۱)

متوکل و تخریب قبر امام حسین علیه السلام

متوکل می دید بارگاه ملکوتی سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سرور جوانان اهل بهشت، امام حسین علیه السلام، مورد عنایت مردم است، و به عنوان یکی از پایگاههای مهم انقلابیون علوی به شمار می رود و حق طلبان و ظلم ستیزان، به ویژه علویان - از جمله یحیی بن عمر - با اجتماع و ازدحام در این پایگاه و الهام از روح ظلم ستیز فرزند عزیز پیامبر صلی الله علیه و آله و خون پاک او، مبارزات خود را شکل می دهند و مردم را به قیام علیه ستمگران عباسی و مفسد اجتماعی دعوت می کنند، و این در حالی بود که قبور اجداد او و همکیشان اموی اش، مزبله شده و یا در نقطه ای متروک، محل درندگان بیابانی است، از این رو تصمیم گرفت دست مردم به ویژه شیعیان را از این پایگاه الهام بخش کوتاه کند.

عاملی که آتش کین متوکل را شعله ورت و او را در ویران کردن مرقد مطهر اباعبد الله علیه السلام مصمم تر ساخت، این بود که پیش از آنکه او به خلافت برسد، یکی از زنان خواننده، کنیزکان خود را نزد متوکل می فرستاد تا به هنگام مستی برایش آواز بخوانند.

ص: ۱۵۶

زمانی که متوکل به خلافت رسید، کسی را نزد آن زن فرستاد تا خوانندگان برایش بفرستد، گفتند: او در سفر است و به زیارت قبر امام حسین علیه السلام رفته است. زن یاد شده در کربلا از درخواست متوکل آگاه شد؛ از این رو با شتاب به بغداد بازگشت و یکی از کنیزان خود را که مورد علاقه متوکل بود برای او فرستاد.

متوکل از او پرسید: کجا بودید؟ گفت: بانویم به حج رفته بود، ما را نیز همراه خود برده بود - این قضیه در ماه شعبان رخ داده بود - متوکل حیرت زده پرسید: در ماه شعبان به کدام حج رفته بودید؟! زن گفت: به زیارت قبر حسین علیه السلام.

متوکل با شنیدن این سخن برافروخته شد، به حدی که رگهای گردنش برخاست و دماغش پر باد شد. دستور داد بانوی آن کنیزک را دستگیر کرده به زندان افکنند و تمام اموالش را مصادره نمایند. (۱) در پی این قضیه، متوکل به فرمانده نیروهای خویش دستور داد اعلام کند: مردم موظفند تا سه روز کربلا را ترک کنند؛ بدیهی است پس از انقضای این مدت هر کسی در کربلا دیده شود، دستگیر و راهی زندان «مُطَبَق» خواهد شد. (۲) سپس پاسگاه هایی به فاصله یک میل بر سر راههای منتهی به کربلا ایجاد کرد و افرادی را بر آنها گمارد تا هر کس برای زیارت قبر مطهر امام حسین علیه السلام می رود دستگیر کرده به نزد وی ببرند و او دستور قتل یا شکنجه آنان را صادر می کرد. (۳)

متوکل پس از ایجاد جوّ ترور و اختناق و پراکنده ساختن شیعیان از اطراف حرم مقدس امام حسین علیه السلام به کار گزارانش دستور داد تا آن قبر مطهر را خراب

ص: ۱۵۷

۱- . مقاتل الطالبيين، ص ۳۹۵.

۲- . کامل، ابن اثیر، ج ۷، ص ۵۵.

۳- . مقاتل الطالبيين، ص ۳۹۵.

کنند؛ لیکن کارگزاران مسلمان از ارتکاب این جنایت بزرگ سرباز زدند. ناچار یهودیان را مأمور اجرای این توطئه کرد. (۱)

متوکل این کار را بر عهده «دیزح» یهودی تازه مسلمان گذاشت و به او دستور داد قبر مطهر و خانه های اطراف آن را ویران سازد! «دیزح» حرم حسینی و خانه های اطراف آنرا تا شعاع دویست متری ویران کرد، سپس به یهودیانی که همراه خود برده بود دستور داد تا همه آن زمین ها را زراعت کنند و در همه زمینهای یاد شده آب جاری ساخت. (۲)

این جنایت، خشم مردم به ویژه دوستان اهل بیت علیه السلام را برانگیخت و موجب شد تا چهره خودکامه و ضد اسلامی این خلیفه عباسی برای همگان برملا شود.

بزرگ ترین جنایت متوکل در حق اهل بیت علیه السلام جلوگیری مردم از زیارت قبر مطهر فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله، حضرت سید الشهداء علیه السلام، و ویران کردن آن است که به دست یهودیان انجام گرفت.

این جنایت از سوی مردم با واکنش منفی مواجه شد و اعتراض آنان را در قالب شعار نویسی بر در و دیوار، پخش اطلاعیه در مراکز عمومی و نیز هجو خلیفه در زبان شعر در پی داشت.

کاخ ها و بزم های پر تجمل

در کنار این فشارها و محدودیت های جانکاه نسبت به شیعیان، متوکل در تاراج بیت المال و بنای کاخ های باشکوه و راه اندازی تشریفات پر خرج زیاده روی

ص: ۱۵۸

۱- . حیاة الامام الهادی علیه السلام، ص ۳۰۲.

۲- . مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۵-۲۹۶.

وی کاخ های متعددی بنا کرد و اموال هنگفتی را هزینه آنها نمود. از جمله کاخ هایی به نام های؛ شاه، عروس، شبداز،

بدیع، غریب و برج بنا کرد و یک میلیون و هفتصد هزار دینار فقط هزینه ساخت کاخ اخیر کرد! (۱) همچنین قصر دیگری ساخت که به قصر «بُرکُوء» شهرت یافت. ساختمان این قصر که از بهترین و بزرگترین قصرهای وی بود، بیست میلیون درهم هزینه برداشت! (۲)

قصرهای دیگری نیز به نام های: جعفری، ملیح، غرو، مختار، و حیر برای خوشگذرانی بنا کرده بود که هر کدام هزاران میلیون درهم خرج برداشته و مورخان به تفصیل از آنها یاد کرده اند. (۳)

متوکل تصمیم گرفت پسرش «عبد الله معتز» را ختنه کند و برای این منظور تشریفات بسیار پرخرج و سرسام آوری به راه انداخت که مورخان به تفصیل نوشته اند و ما به گوشه هایی از آن اشاره می کنیم:

فرشی را که طول آن یکصد ذراع و عرض آن نیز پنجاه ذراع بود، برای تالار قصر که دارای همین ابعاد بود، تهیه کردند و برای پذیرایی از مدعوین چهار هزار صندلی از طلا و مرصع به جواهر در تالار قصر چیدند!

به فرمان متوکل، بیست میلیون درهم که روی آنها عنوان جشن و مراسم ختنه کنان حک شده بود، بر سر آرایشگر و ختنه کننده و غلامان و پیش کاران مخصوص نثار گردید!

۱- ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۲۲۳.

۲- فقیهی، علی اصغر، آل بویه، ص ۴۱۵.

۳- سیره پیشوایان، ص ۵۹۴.

آن روز از ختنه کننده معتز پرسیدند که تا موقع صرف غذا، چه مبلغی عائد تو شده؟ گفت: هشتاد و چند هزار دینار غیر از اشیای زرین و انگشتری و جواهر!

وقتی که صورت مخارج جشن «ختنه کنان» به متوکل تسلیم شد، بالغ بر هشتاد و شش میلیون درهم شده بود. (۱)

اینها گوشه هایی از خوش گذرانی ها و ولخرجی های متوکل از محل بیت المال بود، و گرنه شرح بزم ها و عیاشی های او در این بحث فشرده نمی گنجد.

به قتل رسیدن متوکل و خلافت منتصر

سرانجام متوکل، شبی که در بزم شراب در کاخ حکومت به مستی فرو رفته بود، با نقشه قبلی فرزندش «منتصر» و با همکاری ترکان، همراه وزیرش «فتح بن خاقان» در شوال ۲۴۷ هـ-ق کشته شد و منتصر به خلافت رسید. (۲)

اقدامات منتصر

منتصر برخلاف پدر، دوستی با علی علیه السلام و خاندان او را آشکار ساخت و به مردم دستور داد به زیارت قبر حسین بن علی علیه السلام بروند و به علویان که در زمان پدرش در بیم و وحشت به سر می بردند، ایمنی داد.

از این گذشته، سه اقدام بزرگ را به مورد اجرا گذاشت:

۱. فدک را به علویان پس داد.

۲. موقوفات علویان را به آنان مسترد کرد.

۳. والی مدینه به نام «صالح بن علی» را که با بنی هاشم بد رفتاری می کرد،

ص: ۱۶۰

۱- سیره پیشوایان، ص ۵۹۴.

۲- حاج شیخ عباس قمی، تتمه المنتهی، ص ۲۳۸.

برکنار کرد و به جای او «علی بن الحسین» را به این سمت منصوب کرد و توصیه نمود که از نیکی و خدمت به بنی هاشم دریغ نورد. (۱)

ولی از آنجا که دوران خلافت منتصر کوتاه مدت بود. پس از وی باز اختناق و فشار از سر گرفته شد.

دوران خلافت مستعین

اشاره

در دوران خلافت مستعین نیز حوادث و اتفاقات گوناگونی رخ داده است که از جمله آنها می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

الف) قتل یحیی بن عمر بن الحسین

کنیه او ابوالحسن و مادرش ام الحسن دختر عبد الله بن اسماعیل بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب است.

یحیی در زمان متوکل در خراسان خروج کرد، و عبد الله بن طاهر (حاکم خراسان) او را دستگیر کرد، متوکل دستور داد او را به عمر بن فرج رنجی بسپارد. عمر بن فرج با تندگی

با او سخن گفت، یحیی پاسخش را داده و به او دشنام گفت، عمر بن فرج جریان را برای متوکل نوشت، متوکل دستور داد چند تازیانه به او بزنند، آنگاه او را در خانه یحیی بن خاقان (وزیر خود) زندانی کرد و مدتی در آنجا بود تا اینکه آزاد شد و به بغداد رفت و مدتی در آنجا به سر می برد تا اینکه به کوفه رفت و مردم را به «رضا» (آنکه مورد پسند است) از خاندان محمد دعوت کرد و در رفتار خود نیز با مردم از روی عدالت و خوش سلوکی عمل کرد و همچنان بود تا وقتی که به قتل رسید.

ص: ۱۶۱

۱- ابن اثیر، کامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۱۶.

یحیی مردی شجاع و جنگجو و نیرومند بود و در دوران جوانی هم از هرگونه عیاشی و لهو و لعب پرهیز می کرد.

«احمد بن عبیدالله» از «أبی عبد الله بن أبی الحسین» روایت کرده است که: وقتی یحیی تصمیم به خروج گرفت، نخست به زیارت قبر حسین علیه السلام آمد و برای زواری که در آنجا بودند تصمیم خود را آشکار ساخت. جمعی از حاضران در آنجا دعوتش را پذیرفتند و اطراف او را گرفتند. یحیی از آنجا به «شاهی»^(۱) آمد و تا شب در آنجا توقف کرد و چون شب فرا رسید به سوی کوفه حرکت کرد و شبانه وارد شهر کوفه شد.

یحیی به محله «بنی حَمَان» که اهل آن محل به یاری او برخاسته بودند رفت و در آنجا نشست، در این حال ابوجعفر محمد بن عبیدالله حسنی معروف به «أدرع» در کنار او نشسته و در گوشه با او سخن می گفت و از قدرت حکومت وقت برای او می گفت که ناگهان «عبدالله بن محمد» با لشکری که از اطراف کوفه جمع آوری کرده بود به جنگ یحیی آمد، برخی از اعراب که ناظر بودند به یحیی فریاد زدند که: مواظب باش غافلگیر نشوی لشکر از راه می رسد و یحیی از جا برخاست و بر اسب خود سوار شد و به عبدالله بن محمد حمله کرد و ضربتی با شمشیر به صورت او زد، همراهان او که صحنه را چنین دیدند پا به فرار گذاشتند.

یاران یحیی بن عمر او را وادار کردند تا هر چه زودتر به جنگ حسین بن اسماعیل برود. در میان آنها مردی به نام «هیضم بن علاء عجلی» بود که با

ص: ۱۶۲

۱- . حمومی در معجم البلدان، شاهی نام جایی است در نزدیک قادسیه.

گروهی از خویشان و فامیل خود به یاری یحیی آمده بود و چون راه زیادی طی کرده بودند عابران و همچنین اسبانشان خسته بودند و هنگامی که جنگ شروع شد نخستین کسی که فرار کرد هیضم و همراهان او بودند.

ابن عمار - راوی حدیث - می گوید:

«همین که یحیی مشاهده کرد که هیضم از میدان گریخت، در جای خود ایستاد و جنگید تا به قتل رسید و سعد ضبابی سرش را جدا کرد و نزد حسین بن اسماعیل آورد و در چهره اش به قدری اثر شمشیر و زخم بود که شناخته نمی شد.»

حسین بن اسماعیل، سر «یحیی بن عمر» را به سوی بغداد حرکت داد. مردم بغداد چون هواخواه یحیی بودند، از این رو قتل او را باور نداشتند و با صدای بلند فریادمی زدند: یحیی کشته نشده است و این صداها به قدری زیاد شد که کودکان در کوچه فریاد می زدند: «ما قتل و ما فرّ و لکن دخل البرّ» نه کشته شده و نه گریخته بلکه سر به بیابان نهاده. (۱)

مظلومیت فرزندان ابوطالب [فرزندان حضرت علی علیه السلام] را در کیفیت قتل آنها می توان به وضوح دریافت. بالاخره مرگ راهی است که همه باید آن را بپیمایند همان طور که خدای تبارک و تعالی می فرماید: (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) ولی کیفیت مرگ خیلی مهم است و اگر انسان نگاهی گذرا در کیفیت قتل امامان علیه السلام و شیعیان داشته باشد سرفصل قتل آنها چیزی جز مظلومیت نیست.

ص: ۱۶۳

۱- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ص ۵۹۴-۵۹۳.

ب) قتل محمد بن جعفر بن حسن

محمد بن جعفر بن حسن پس از حسین بن محمد به عنوان جانشینی او در کوفه قیام کرد، عبدالله بن محمد بن طاهر برای دست گیری او نیرنگی زد و فرمان حکومت کوفه را به نام او نوشت و برای او ارسال کرد. محمد بن جعفر نیز خود را ظاهر کرده و چون در کوفه مستقر گردید، نایب «أبی الساج» او را دستگیر کرد و به سامرا فرستاد و او را به زندان افکندند و همچنان در زندان بود تا از دنیا رفت.

هنگام خروج محمد بن جعفر، مردی از فرزندان محمد بن حنفیه نیز با وی بود که چون محمد را دستگیر کردند، او به سوی ارمنیه فرار کرد و در همان جا غلامانش وی را به قتل رسانیدند. (۱)

دوران خلافت معتز

معتز پسر دیگر متوکل، در طول حکومت سه ساله خود (۲۵۵-۲۵۲ هـ-ق) افراد نسبتاً زیادی را از فرزندان ابوطالب [فرزندان حضرت علی علیه السلام] را به قتل رساند که به آنها اشاره می شود:

اسماعیل بن یوسف، حسن بن یوسف، جعفر بن عیسی، احمد بن عبد الله، عیسی بن اسماعیل، جعفر بن محمد، ابراهیم بن محمد و احمد بن محمد. (۲)

این دوره از خلافت عباسی ویژگی هایی دارد که آن را از دیگر دوره ها جدا می سازد؛

ص: ۱۶۴

۱- همان، ص ۶۱۸.

۲- همان، ص ۶۱۹.

۱- زوال هیبت و عظمت خلافت: خلافت چه در دوره ی اموی و چه در دوره ی عباسی، هیبت و جلال خاصی داشت، ولی در این دوره بر اثر تسلط ترکان و بردگان بر دستگاه خلافت، عظمت آن از بین رفت و خلافت همچون گویی به دست این عناصر افتاد که آن را به هر طرف که می خواستند پرتاب می کردند و خلیفه عملاً یک مقام تشریفاتی بود، ولی با این روی، هنگامی که خطری از جانب مخالفان احساس می شد، خلفا و اطرافیان و عموم کارمندان دستگاه خلافت در سرکوبی آن خطر، نظر واحدی داشتند.

۲- خوش گذرانی و هوسرانی درباریان:

خلفای عباسی در این دوره به خاطر خلأی که بر دستگاه خلافت حکومت می کرد، به شب نشینی و خوش گذرانی و می گساری می پرداختند و دربار خلافت، غرق در فساد و گناه بود. صفحات تاریخ، اخبار شب نشینی های افسانه ای آنان را ضبط و ثبت نموده است.

۳- گسترش ظلم و بیدادگری و خودکامگی: ظلم و جور و نیز غارت بیت المال و صرف آن در عیاشی ها و خوشگذرانی ها، جان مردم را به لب آورده بود.

۴- گسترش نهضت های علوی: در این مقطع از تاریخ، کوشش دولت عباسی بر این بود که با ایجاد نفرت در جامعه نسبت به علویان، آنها را تار و مار سازد. هر وقت کوچک ترین شبحی از نهضت علویان مشاهده می شد، برنامه سرکوبی بی رحمانه آنان آغاز می گشت؛ علت شدت برخورد با آنان نیز این بود که دستگاه خلافت با تمام اختناق و کنترلی که برقرار ساخته بود، خود را متزلزل و ناپایدار می دید و از این نوع نهضت ها سخت بیمناک بود.

ص: ۱۶۵

شیوه علویان در این مقطع زمانی این بود که از کسی نامی نبرند و مردم را به رهبری «شخص برگزیده ای از آل محمد» دعوت نکنند، زیرا سران نهضت می دیدند که امامان معصوم، در قلب پادگان نظامی «سامرا» تحت مراقبت و مواظبت هستند و دعوت به شخص معین، مایه قطع رشته حیات او می گردد. این نهضت ها و انقلاب ها بازتاب گسترش ظلم و فشار بر جامعه اسلامی در آن عصر بود و نسبت مستقیمی با میزان فشار و اختناق داشت. به عنوان نمونه در دوران حکومت «منتصر» که تا حدی به خاندان نبوت و امامت علاقه مند بود، کسی متعرض شیعیان و خاندان علوی نمی شد و قیامی صورت نگرفت. (۱)

فعالیت مخفی امام هادی علیه السلام

آن گونه که سیر تاریخی حکومت خلفای عباسی نشان می دهد، از میان آنان، «متوکل» بیشتر از همه با امام هادی علیه السلام معاصر بوده است.

از این رو موضع گیری او را در برابر امام توضیح می دهیم:

متوکل نسبت به بنی هاشم بدرفتاری و خشونت بسیار روا می داشت، به آنان بدگمان بود و همواره آنان را متهم می نمود. وزیر او «عبد الله بن یحیی بن خاقان» نیز پیوسته از بنی هاشم نزد متوکل سعایت می نمود و او را تشویق به بدرفتاری با آنان می کرد.

متوکل در خشونت و اجحاف به خاندان علوی گوی سبقت را از تمامی خلفای بنی عباس ربوده بود. (۲) وی نسبت به علی علیه السلام و خاندانش، کینه و عداوت

ص: ۱۶۶

۱- سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۵۷۰-۵۶۹.

۲- ابوالفرح اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۵؛ سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۵۷۱.

عجیبی داشت و اگر آگاه می شد که کسی به آن حضرت علاقه مند است، اموال او را مصادره کرده، وی را به هلاکت می رساند. (۱)

بر اساس همین ملاحظات بود که حضرت هادی علیه السلام به ویژه در زمان متوکل، فعالیت های خود را به صورت سری انجام می دادند و در مناسبات خویش با شیعیان نهایت درجه پنهان کاری راعایت می کردند. مؤید این معنی، حادثه ای است که آن را مورخان چنین نقل کرده اند:

محمد بن شرف می گوید: همراه امام هادی علیه السلام در مدینه راه می رفتیم. امام فرمودند: آیا تو پسر شرف نیستی؟ عرض کردم: آری! آنگاه خواستم از حضرت پرسشی کنم، امام بر من پیشی گرفت و فرمود: ما در حال گذر از شاهراه هستیم و این محل، برای طرح سؤال مناسب نیست! (۲)

این حادثه شدت خفقان حاکم را نشان می دهد و میزان پنهان کاری اجباری امام را به خوبی روشن می سازد. امام هادی علیه السلام در برقراری ارتباط با شیعیان که در شهرها و مناطق گوناگون و دور و نزدیک سکونت داشتند، ناگزیر همین روش را رعایت می کردند و وجوه و هدایا و نذور ارسالی از طرف آنان را با نهایت پنهان کاری دریافت می نمودند. یک نمونه از این قبیل برخوردار، در کتب تاریخ و رجال چنین آمده است:

محمد بن داود قمی و محمد طلحی نقل می کنند: اموالی از قم و اطراف آن که شامل خمس و نذور و هدایا و جواهرات بود برای امام ابوالحسن هادی علیه السلام حمل می کردیم، پیک امام در میانه راه رسید و به ما خبر داد که بازگردیم، زیرا موقعیت

ص: ۱۶۷

۱- الکامل، ابن اثیر، بیروت، ج ۷، ص ۵۵.

۲- بحارالانوار، الطبعة الثانية، ج ۵۰، ص ۱۷۶؛ سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۵۷۲.

برای تحویل این اموال مناسب نیست. ما بازگشتیم و آنچه نزدمان بود همچنان نگه داشتیم تا آنکه پس از مدتی امام دستور داد اموال را بر شترانی که فرستاده بود، بار کنیم و آنها را بدون ساریان به سوی ایشان روانه کنیم. ما اموال را به همین کیفیت حمل کردیم و فرستادیم. بعد از مدتی که به حضور امام رسیدیم، فرمود: به اموالی که فرستاده اید بنگرید! دیدیم در خانه امام، اموال به همان حال محفوظ است. (۱)

گرچه روشن نیست که این جریان در زمان اقامت امام در مدینه اتفاق افتاده یا در سامرا (چون در سامرا کنترل و مراقبت شدیدتر بود)، اما در هر حال نمونه بارزی از ارتباط های محرمانه و دور از دید جاسوسان دربار خلافت و اوج مظلومیت به شمار می رود.

شبکه ارتباطی وکالت

امام هادی علیه السلام که در سامرا تحت نظر و کنترل شدیدی قرار گرفته بودند، برنامه تعیین کارگزاران و نمایندگان را که پدرشان امام جواد علیه السلام اجرا کرده بودند، ادامه دادند و نمایندگان و وکلایی در مناطق و شهرهای مختلف منصوب کردند و بدین وسیله یک سازمان ارتباطی هدایت شده و هماهنگ به وجود آوردند که اهداف اصلی این سازمان، جمع آوری خمس، زکات، نذور و هدایا از مناطق مختلف توسط وکلاء و تحویل آن به امام و همچنین پاسخ گویی امام به سؤالات و مشکلات فقهی و عقیدتی شیعیان و توجیه سیاسی آنان توسط وکیل امام بود.

گزارش های تاریخی متعدد نشان می دهد که وکلاء، شیعیان را بر مبنای نواحی

ص: ۱۶۸

گوناگون به چهار گروه تقسیم کرده بودند:

نخستین ناحیه: بغداد، مدائن و عراق (کوفه) را شامل می شد؛ ناحیه دوم: شامل بصره و اهواز بود؛ ناحیه سوم: قم و همدان و بالاخره ناحیه چهارم: حجاز، یمن و مصر را در بر می گرفت. (۱)

«علی بن جعفر» یکی از نمایندگان امام هادی علیه السلام و اهل «همینیا» از قرای اطراف بغداد بود. گزارش فعالیت های او به متوکل رسیده بود. متوکل او را بازداشت و زندانی کرد. او پس از گذراندن دوران طولانی زندان، آزاد شد و به دستور امام هادی علیه السلام رهسپار مکه شد و در آن شهر اقامت گزید. (۲)

انتقال امام از مدینه به سامرا

متوکل برای زیر نظر گرفتن امام هادی علیه السلام از روش اجداد پلید خود استفاده می کرد و در صدد بود به هر شیوه ای فکر خود را از طرف حضرت راحت کند. روش مأمون را در مورد

کنترل فعالیت های امام پیش از این ذکر کردیم؛ او از طریق وصلتی که با حضرت جواد علیه السلام برقرار کرد، توانست کنترل راحتی در درون خانه برقرار سازد و تمام حرکات و ملاقات های حضرت را زیر نظر داشته باشد. پس از شهادت امام جواد علیه السلام و جانشینی امام هادی علیه السلام به جای پدر، ضرورت اجرای چنین نقشه ای بر خلیفه وقت کاملاً روشن بود، زیرا اگر امام در مدینه اقامت می کرد و خلیفه به او دسترسی نمی داشت، قطعاً برای حکوت جابرانه او خطر جدی در برمی داشت. اینجا بود که کوچک ترین گزارشی درباره خطر

ص: ۱۶۹

۱- سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۵۷۳.

۲- رجال شیخ طوسی، ص ۶۰۷، ح ۱۱۳۹؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ه.ق، ص ۲۳۳.

احتمالی امام، خلیفه را بر آن می داشت که نقشه خود را عملی سازد، چنانچه نامه فرماندار مدینه، خلیفه را به شدت نگران ساخت و منجر به انتقال امام به سامرا گشت.

ورود امام به سامرا

طبق دستور متوکل، روز ورود امام هادی علیه السلام به سامرا، به بهانه اینکه هنوز محل اقامت امام آماده نیست، حضرت را در محل پستی که به «خان الصعاليك» (کاروانسرای گدایان و مستمندان) معروف بود، وارد کردند و حضرت آن روز را در آنجا به سر بردند. البته هدف از این کار تحقیر موزیانه و دیپلمات مآبانه حضرت بود.

روز بعد، منزلی برای سکونت امام معین کردند که در آنجا استقرار یافت. (۱) امام در این شهر ظاهراً آزاد بود ولی در حقیقت همانند یک زندانی به سر می برد، زیرا موقعیت محل، به گونه ای بود که امام همواره تحت نظر بود و رفت و آمدها و ملاقات های حضرت توسط مأموران خلیفه کنترل می گردید.

«یزداد» طبیب مسیحی و شاگرد «بختیشوع» با اشاره به انتقال اجباری امام به سامرا می گفت: اگر شخصی علم غیب می داند تنها اوست. او را به اینجا آورده اند تا از گرایش مردم به سوی او جلوگیری کنند، زیرا با وجود وی، حکومت خود را در خطر می بیند. (۲)

خوش گذرانی، هوسرانی و شب نشینی های توأم با میگساری و آوازه خوانی،

ص: ۱۷۰

۱- . شیخ مفید، الارشاد، قم، ص ۳۳۴.

۲- . بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۶۱.

از ویژگی های زمامداران دوره دوم عباسی است. در این دوره به لحاظ فراغت خلفا از کارهای اداری و سیاسی کشور، دستگاه خلافت بیش از پیش به عیاشی و بی بند و باری روی آورد. خلفا و درباریان به جای رسیدگی به کار مردم و اداره امور کشور، وقت خود را به خوش گذرانی و بزم های آنچنانی می گذراندند. اسحاق بن ابراهیم موصلی می گوید: «روزی معتصم مرا خواست؛ چون نزد او آمدم دیدم جلیقه ای رنگارنگ بر تن دارد و کمر بند زرّی بسته و کفش سرخی پوشیده است. به من گفت: ای اسحاق! دوست داری با من چوگان بازی کنی؟ برو لباس هایی مانند لباس های من بر تن کن! من عذر خواستم، اما او نپذیرفت. لباس هایی همچون لباس های او پوشیدم، سپس بر اسب زرنگاری سوار شد و با هم وارد میدان چوگان شدیم».(۱)

همچنین سیوطی می نویسد: متوکل غرق در شهوات و باده گساری بود. وی در حرمسرای خود چهار هزار کنیز داشت که با همه آنها آمیزش کرده بود.(۲)

شناخت خلفای عباسی و تبیین شرح حال و زندگی آنان - صرف نظر از اهداف مورد نظر - جز تضييع وقت نتیجه ای ندارد؛ چرا که در پرونده آنان جز عیاشی و جنایت چیزی به چشم نمی خورد. آنان سیاه چهرگان و تاریک دلانی بودند که با استفاده از ظلمت شب و خلاء خورشید عالم تاب امامت در جامعه اسلامی، در مقام زمامداری بر مسند خلافت تکیه زدند و چهره تاریخ را سیاه کردند و به حق مصداق بارز این آیه شریفه بودند:

(و يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى

ص: ۱۷۱

۱- تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۲۱.

۲- تاریخ الخلفاء، ص ۳۴۹.

روز قیامت کسانی که بر خدا دروغ بستند (و تکبر ورزیدند) می بینی که صورت هایشان سیاه است. آیا در جهنم

جایگاهی برای متکبران نیست؟ (۱۱)

شعار حکمرانان اموی و عباسی در دست یابی به حکومت این بود که: «الملک عقیم» حکومت نازاست؛ بنابراین فرزند و خویشاوندی نمی شناسد. عمل کرد آنان در طول مدت خلافتشان نشان داد که تا چه اندازه بر این شعار پایبند هستند. این سیاست در زندگی خلفای عباسی معاصر امام هادی علیه السلام عینیت و نمود بیشتر و چشمگیرتری داشت که به آن اشاره کردیم. زمامداران این دوره حکومت عباسی با آنکه دچار ناتوانی و مشکلات داخلی فراوانی بودند، و خوش گذرانی و عیاشی، آنان را از انجام کارهای مهم باز داشته بود؛ لیکن هیچگاه از علویان و حرکت های آنان حتی در دورترین نقاط کشور اسلامی غافل نبودند.

شاگردان مکتب امام هادی علیه السلام

گرچه زندگی امام هادی علیه السلام در عصر اختناق و استبداد بود و امام برای فعالیت فرهنگی در سطح گسترده آزادی عمل نداشت و از این نظر فضای جامعه با عصر امام باقر علیه السلام و به ویژه عصر با امام صادق علیه السلام تفاوت فراوان داشت؛ اما آن حضرت در همان شرایط نامساعد، علاوه بر فعالیت های فرهنگی، از طریق مناظرات، مکاتبات، پاسخگویی به سؤالات و شبهات، و تبیین بینش درست در برابر مکاتب کلامی منحرف، راویان و محدثان و بزرگانی از شیعه را تربیت کردند و علوم و معارف اسلامی را به آنان آموزش دادند و آنان این میراث بزرگ فرهنگی را به نسل های بعدی منتقل کردند.

ص: ۱۷۲

شیخ طوسی، دانشمند نامدار اسلام، تعداد شاگردان آن حضرت در زمینه های مختلف علوم اسلامی را ۱۸۵ نفر می داند. (۱)

در میان این گروه، چهره های درخشان علمی و معنوی و شخصیت های برجسته ای مانند: فضل بن شاذان، حسین بن سعید اهوازی، ایوب بن نوح، ابوعلی (حسن بن راشد) حسن بن علی ناصر کبیر، عبد العظیم حسنی (که در شهر ری مدفون است) و عثمان سعید اهوازی به چشم

می خورند که برخی از آنان دارای آثار و تألیفات ارزشمند در زمینه های مختلف علوم اسلامی هستند و آثار و خدمات علمی و فرهنگی آنان در کتاب های رجال بیان شده است. (۲)

شهادت امام علیه السلام

امام هادی علیه السلام با آنکه در سامرا تحت کنترل و مراقبت قرار داشتند، و رنج ها و محدودیت های زیادی از اطراف حکومت عباسی متحمل شدند، اما هرگز به کمترین سازشی با ستمگران تن ندادند.

بدیهی است که شخصیت الهی و موقعیت اجتماعی امام و نیز مبارزه و عدم همکاری آن حضرت با خلفا، برای طاغوت های زمان هراس آور و غیر قابل تحمل بوده، به طوری که پیوسته از این موضوع رنج می بردند. سرانجام طاغوت زمان، تنها راه را خاموش کردن نور خدا پنداشت و در صدد قتل امام بر آمد و بدین ترتیب امام هادی علیه السلام نیز مانند امامان پیشین با مرگ طبیعی از دنیا نرفتند، بلکه در زمان «معتز» مسموم گردیدند و در رجب سال ۲۵۴ هجری به شهادت

ص: ۱۷۳

۱- . رجال طوسی، ص ۴۰۹-۴۲۹.

۲- . پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، ص ۶۱۱.

رسیدند و در سامرا در خانه خویش به خاک سپرده شدند. (۱)

ص: ۱۷۴

۱- . شیخ مفید، الارشاد، ص ۳۳۴.

فصل هفتم: چگونگی برخورد خلفای معاصر امام حسن عسکری علیه السلام با آن حضرت و شیعیان

اشاره

ص: ۱۷۶

از آنجا که پیشوای یازدهم به دستور خلیفه عباسی در «سامرا» در محله عسکر سکونت (اجباری) داشتند به همین جهت عسکری نامیده می شوند. (۱) امام حسن عسکری علیه السلام در مدت کوتاه امامت خویش (۶ سال) با سه نفر از خلفای عباسی که هر یک از دیگری ستمگرتتر بودند معاصر بودند، این سه تن عبارتند از:

۱. المعتز بالله (۲۵۲-۲۵۵)

۲. المهتدی بالله (۲۵۵-۲۵۶)

۳. المعتمد بالله (۲۵۶-۲۷۹)

دوران زمامداری سه خلیفه یاد شده، دوران اوج قدرت و سلطه ترکان بر مقدرات کشور اسلامی بود. خلفا در این دوره نه تنها میدان دار نبودند، بلکه اسیر دست ترکان بودند، به گونه ای که اگر آنان می خواستند، خلیفه ای را بر مسند خلافت ابقا می کردند و اگر نمی خواستند او را برکنار یا به قتل می رساندند.

قدرت نمایی ترکان در دوران خلفای پیشین و خلیفه کشی آنان، بیم و وحشتی در دل «معتز» افکنده بود. در این میان از «بغای کوچک» بیشتر از همه بیمناک بود. (۲) از سوی دیگر، کشته شدن دو تن از سران ترک به نامهای «وَصِيف» و «بُغَا» به دستور معتز، خشم ترکان را علیه دستگاه خلافت بیش از

ص: ۱۷۸

۱- . صدوق، علل الشرایع، ج ۱، باب ۱۷۶، ص ۲۳۰.

۲- . تاریخ الاسلام، حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۹.

پیش برانگیخت و آنان را مصمم به قتل خلیفه کرد. سرانجام در سال ۲۵۵ هجری قمری، پس از آنکه خزانه معتز را خالی یافته و وجود وی را برای خود بی حاصل پنداشتند، بر او شوریدند و در بدترین شکل او را به قتل رساندند. (۱)

رفتار خلفای عباسی نسبت به امام حسن عسکری علیه السلام

خلفای عباسی معاصر امام حسن عسکری علیه السلام، آن حضرت را دشمن سرسخت و آشتی ناپذیر حکومت خود به شمار می آوردند، به ویژه با توجه به اطلاعاتی که درباره فرزند آن حضرت داشتند و می دانستند که مهدی موعود از نسل آن حضرت خواهد بود، از همان آغاز، آن بزرگوار را تحت نظر و مراقبت شدید گرفته، مورد اذیت و آزار قرار دادند.

معتز با آنکه دستش به خون دهمین خورشید امامت آلوده شده و آن حضرت را مسموم کرده بود، از ظلم و ستم نسبت به فرزند بزرگوارش فروگذار نکرد. «احمد بن محمد بن عیاش» می گوید:

معتز، امام حسن عسکری علیه السلام و ابوهاشم و گروهی از انقلابیون را در سال ۲۵۸ هجری قمری به زندان افکند. (۲) و بر اساس نقل «ابن شهر آشوب»، امام را به «سعید حاجب» سپرد تا او را به کوفه ببرد و در بین راه به دور از چشم مردم به شهادت برساند.

این خبر وقتی به یاران امام رسید بسیار متأثر شدند. امام علیه السلام در نامه ای به آنان رفع نگرانی کرد و به آنها مژده داد که آن خبر ناگواری که شنیده اید، دامن گیر

ص: ۱۷۹

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۹.

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۰، ص ۳۱۱.

خود معتز خواهد شد. سه روز بعد، وی از خلافت برکنار و کشته شد. (۱)

خلافت مهتدی و برخورد او با امام حسن عسکری علیه السلام

مهتدی نیز به زعم زهد نمایی و برپا کردن «قبه المظالم» به منظور مبارزه با بیدادگری و گسترش عدالت، از پیشگامان بیدادگری و اجحاف نسبت به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. بزرگترین ستم وی، غصب مقام خلافت و ایجاد تنگنا و محدودیت برای خلیفه واقعی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

در شرایطی که اصل نظام و تشکیلات رهبری آن، منحرف از اسلام، بلکه در ضدیت با آن است، برپا کردن «قبه المظالم» و رسیدگی به کار چند ستمدیده ای که بیشتر از سوی خود دولتمردان مورد ستم واقع می شوند، چه نقشی در اصلاح امور و بازگرداندن جامعه به دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می تواند داشته باشد؟ به علاوه، این کارهای اصلاحی با این انگیزه انجام می شد که خلیفه دوست داشت در میان خلفای عباسی، همچون «عمر بن عبدالعزیز» در بین خلفای اموی باشد. انگیزه ی او از این کار این نبود که وی بر خلاف سایر خلفای بنی عباس خواهان اجرای دقیق احکام و دستورات اسلامی و عدالت اجتماعی باشد. (۲) بلکه مهتدی هم از جمله خلفایی بود که نه عدالت اجتماعی را برقرار کرد و نه خود را از عباسیان و روش خلفای عباسی جدا می دانست، بلکه همان مسیری را انتخاب کرد که خلفای دیگر نیز در آن مسیر حرکت کرده بودند. مهتدی به این مقدار ستم نسبت به جانشینان به حق رسول خدا صلی الله علیه و آله بسنده نکرد، بلکه برای تثبیت و تحکیم حکومت غاصبانه خود، امام حسن عسکری علیه السلام را به زندان افکند.

ص: ۱۸۰

۱- مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۳۱-۳۳۲.

۲- الفخری، ص ۲۴۶.

محمد بن اسماعیل علوی می گوید: امام حسن عسکری علیه السّلام به علی بن اوتامش (یکی از سران ترک که نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دشمنی و کینه زیادی داشت و بر فرزندان ابوطالب [فرزندان حضرت علی علیه السّلام] بسیار سخت می گرفت) سپرده شد تا او را به زندان بيفکنند. یک روز بیشتر از اقامت امام علیه السّلام نزد وی نگذشت که در مقابل عظمت آن حضرت سر فرود آورد و آنچنان مبهوت عظمتش شده بود که همواره در برابرش سر به زیر بود و چون از آن حضرت جدا شد، از بهترین و بصیرترین افراد نسبت به آن حضرت گردید. (۱)

بر اساس نقلی دیگر، زمانی که امام علیه السّلام در زندان «صالح بن وصیف» بود، عباسیان از رئیس زندان خواستند که بر آن حضرت سخت بگیرد. ولی وی به ناتوانی و درماندگی خود در برخورد با آن حضرت اعتراف کرد و با ناراحتی گفت: من با او چگونه برخورد کنم؟ دو نفر از شرورترین افراد به نامهای «علی بن بارمش» و «اقتامش» را بر او گماردم، ولی آنان در عبادت و نماز به مقام والا رسیدند، چندان که بر آستانش سر می ساینند. (۲)

در این دو روایت گرچه از خلیفه ای که فرمان زندانی شدن امام علیه السّلام را داده نام برده نشده است، ولی احتمال قوی می رود که مهتدی باشد، زیرا «صالح بن وصیف» گرداننده دستگاه خلافت وی بود. (۳) علاوه بر آنکه وی پیش از روی کار آمدن معتمد، به دست نیروهای «موسی بن بغا» کشته شد. (۴)

ص: ۱۸۱

- ۱- . الارشاد، شیخ مفید، ص ۳۴۲.
- ۲- . مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص ۴۲۹؛ ارشاد، ص ۳۴۴.
- ۳- . مروج الذهب، مسعودی، ج ۴، ص ۹۷.
- ۴- . مروج الذهب، مسعودی، ج ۴، ص ۹۸.

معتمد، آخرین خلیفه معاصر امام حسن عسکری علیه السّلام در برابر آن حضرت سیاستی جدید در پیش گرفت. زیرا وی در یک وضعیت بحرانی و ناپایدار قرار داشت و هر آن احتمال سرنگونی خود را می داد؛ از این رو بهترین راه را در این دید که در ظاهر خود را به امام علیه السّلام نزدیک کند و در برابر آن حضرت اظهار کوچکی و تضرع نماید و از ایشان برای بقای سلطنت خود کمک بگیرد. معتمد از این جهت موقعیت مأمون را داشت؛ یعنی در شرایطی بود که برای ماندن در مقام خلافت به هیچ گروهی نمی توانست تکیه کند. نه به عباسیان، و نه به ترکان که قدرتمندترین جناح گرداننده دستگاہ خلافت بودند.

فعالیت اختصاصی امام حسن عسکری علیه السّلام

یکی از فعالیت های مهم ائمه معصومین علیه السّلام مخصوصاً امام حسن عسکری علیه السّلام، آماده کردن مردم برای غیبت امام مهدی بود. احادیث فراوانی که از پیامبر عظیم الشان اسلام درباره جانشینان آن بزرگوار و تعداد آنان و حتی اسامی و مشخصات ایشان رسیده بود، کم و بیش در دسترس همگان قرار گرفته و مردم از مضمون آنها مطلع بودند. آنان دهان به دهان و نسل به نسل از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیده بوده که:

الأئمة بعدی اثنا عشر تسعه من صلب الحسين و التاسع مهديهم. (۱)

پیشوایان پس از من دوازده نفرند. نه نفر آنان از نسل حسین می باشند و نهمی آنان مهدی است.

ص: ۱۸۲

۱- . کفایه الأثر، ابو القاسم علی بن محمد بن علی خزاز قمی، ص ۲۳.

نقل این گونه احادیث در میان مردم، موجب شادمانی و امید و انتظار دوستان و علاقه مندان پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان آن حضرت و بیم و وحشت دشمنان آنان به ویژه کاخ نشینان ستمگر می شد. زمامداران عباسی با توجه به اخبار رسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله می دانستند که ویران کننده کاخهای ستم از نسل امام حسن عسکری علیه السلام خواهد بود، به همین دلیل تلاش گسترده ای را آغاز کردند تا وجود مبارک آن حضرت را شناسایی کرده و به شهادت برسانند.

اینجاست که امام حسن عسکری علیه السلام در کنار همه رسالتهای مهم امامت که بقیه امامان علیه السلام نیز عهده دار آن بودند، به ایفای رسالت ویژه ای همت می گمارد که در زندگی دیگر امامان به چشم نمی خورد.

مظلومیت های شیعه در زمان معتمد

اشاره

جمیعت شیعیان در زمان معتمد، همانند سایر خلفای عباسی، خفقان ها و مظلومیت های فراوانی را متحمل شدند که مهم ترین ستم های ناروای معتمد را می توان در چهار عنوان ذکر نمود:

الف) بازرسی منازل شیعیان

خلیفه عباسی به رغم آنکه جاسوسی، همچون جعفر در درون خانه امام داشت و او به موقع، موضوع فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را به خلیفه گزارش می داد، در جریان بازرسی منزل امام علیه السلام موفق به دستگیری حضرت ولیعصر عج نشد.

این مسأله موجب فزونی نگرانی و وحشت وی شد، از این رو، پس از دفن امام علیه السلام و پراکنده شدن مردم، در اقدامی گسترده تر، دستور بازرسی منازل شیعیانی

را که احتمال می رفت، حضرت ولیعصر در آنجا پنهان شده باشند را صادر کرد. احمد بن عبدالله خاقان، فرزند وزیر معتمد، می گوید:

چون امام عسکری علیه السلام به خاک سپرده شد و مردم پراکنده شدند، پادشاه و درباریان در جستجوی فرزند آن حضرت، سخت دچار اضطراب و نگرانی شدند و در پی آن جستجوی گسترده ای را در خانه های شیعیان آغاز کردند. (۱)

(ب) ایجاد فضای رعب و وحشت در میان شیعیان

دستگاه خلافت، برای دستیابی به حضرت مهدی هر چه تلاش کرد، به نتیجه نرسید. ناچار توجه خود را به شیعیان و یاران آن حضرت معطوف کرد تا شاید از این طریق بتواند ضمن ضربه زدن به جمع آنان به عنوان پایگاه های اجتماعی امامت و فروپاشیدن صفوفشان، به حضرت مهدی دسترسی پیدا کند. از این رو با همکاری جعفر کذاب که شیعیان را به خوبی می شناخت، تلاش گسترده ای را به منظور ایجاد فضای بیم، ترور، اذیت و آزار شیعیان و بستگان امام عسکری علیه السلام و حتی زنان و کنیزان خاندان آن حضرت آغاز کرد. شیخ مفید می نویسد: «جعفر بن، علی برادر امام عسکری علیه السلام، ترکه آن حضرت را تصاحب نمود و سعی در به زندان افکندن کنیزکان و به بند کشیدن همسران آن حضرت کرد. وی یاران امام علیه السلام را از آن جهت که به انتظار امام عصر نشسته و به وجود او قطع داشته و قائل به امامتش بودند، مورد سرزنش قرار می داد. او با آنان به ستیز برخاست، چندان که همگان را بیمناک و پراکنده ساخت و از این ناحیه بر بازماندگان حضرت عسکری علیه السلام مصیبت بزرگی وارد شد. از به بند کشیدن و

ص: ۱۸۴

۱- . کمال الدین، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۴۳.

زندان افکندن آنها گرفته تا تهدید و تحقیر و بی‌اعتنایی کردن به آنان. با این حال دستگاه خلافت از این همه سخت‌گیری و شکنجه طرفی نیست» (۱).

ج) پراکندگی شیعیان

از جمله رخدادهای اسف‌بار دوران امامت حضرت مهدی، اختلاف شیعیان بر سر مسأله امامت و پراکندگی آنان به گروه‌های مختلف بود. مسعودی در این زمینه می‌نویسد: شیعیان پس از رحلت امام عسکری علیه السلام درباره منتظر از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله دچار اختلاف گشته و به بیست گروه تقسیم شدند. (۲)

در آن شرایط بحرانی که شیعیان نیاز شدیدی به وحدت و همدلی داشتند تا بتوانند در مقابل حکومت وقت ایستادگی کنند، پراکندگی آنان فشار زیادی به آنها وارد آورد و مشکل جدیدی را برای خود به وجود آوردند که حکومت وقت آرزوی آن را داشت.

د) سفیران دروغین

همزمان با پیدایش و گسترش این اختلافات در میان جامعه اسلامی، عده‌ای از فرصت‌طلبان و دنیا‌دوستان، که به خاطر مشاغل و مسئولیت‌هایی که بعضی از آنان از سوی امامان پیشین داشتند، از چهره‌های برجسته و شناخته شده به شمار می‌رفتند، به دروغ از سوی امام زمان (عج) ادعای سفارت کردند و با این حرکت زهرآگین، فضای جامعه اسلامی را بیش از پیش مسموم کرده و موجب انحراف و گمراهی عده زیادی از مردم شدند. برخی از این مدعیان دروغین عبارتند از:

ص: ۱۸۵

۱- ارشاد، شیخ مفید، ص ۳۴۵.

۲- مروج الذهب، مسعودی، ج ۴، ص ۱۱۰.

الف) ابومحمد شریعی ب) محمد بن نصیر نمیری ج) احمد بن هلال کرخی د) ابوطاهر، محمد بن علی بن بلال.

جریان ها و رخدادهایی که بدان ها اشاره کردیم، این دوره از تاریخ امامت را در وضعیتی بحرانی و حساس قرار داد که هم برای دشمنان مکتب امامت به ویژه سردمداران حکومت عباسی، مهم و سرنوشت ساز بود و هم برای امامان معصوم علیه السلام و دوستان آنان.

وضعیت ذریه حضرت علی علیه السلام در عصر معتمد

ذریه حضرت علی علیه السلام در زمان معتمد در شرایط سختی به سر می بردند و دائم زیر فشار، شکنجه و کشتار بودند و عده ی زیادی از آنها هم کشته شدند که به بعضی از بزرگان آنها اشاره می شود:

۱. احمد بن محمد بن عبدالله: احمد بن محمد بن عبدالله را «ابن طولون» در مصر به قتل رسانید و سرش را برای معتمد فرستاد؛
۲. احمد بن محمد بن جعفر؛ ۳. عبیدالله بن علی: عبیدالله در جنگی که در طواحین میان احمد بن موفق و خمارویه فرزند احمد بن طولون اتفاق افتاد به قتل رسید؛ ۴. علی بن ابراهیم: علی بن ابراهیم را در سامرا بر

دروازه جعفر بن معتمد کشته یافتند و قاتلش معلوم نشد؛ ۵. محمد بن احمد بن محمد: وی را عبدالعزیز بن اُبی دلف در «آبه» که قریه ای است میان قم و ساوه، گردن زد؛ ۶. حمزه بن حسن؛ وی را «صلاب ترکی» گردن زد و بدنش را مثله کرد؛ ۷. حمزه بن عیسی: وی نیز در جنگی که میان صفار و حسن در طبرستان رخ داد به قتل رسید؛ ۸. محمد و ابراهیم فرزندان حسن بن حسن بن محمد بن اسماعیل بن عبدالله؛ ۹. محمد بن حسین: وی در زندان سامرا از دنیا رفت و... .

ظلم های خلفای عباسی در حق امام حسن عسکری علیه السلام

وقتی حضرت امام علی نقی علیه السلام به دستور متوکل به سامرا تشریف آوردند، از همان موقع، امام حسن عسکری علیه السلام را نیز همراه خود به سامرا آوردند و ایشان ۱۶ سال پایان عمر خویش را در سامرا زندگی کردند.

آغاز امامت امام حسن عسکری علیه السلام مصادف با عصر خلافت معتز بود که تا دوم شعبان سال ۲۵۵ هجری قمری طول کشید و آخر رجب همین سال «مهتدی بالله» بر مسند خلافت نشست و خلافت او تا شانزدهم رجب سال ۲۵۶ هجری قمری، به طول انجامید و پس از او معتمد عباسی به خلافت رسید و خلافت او از ماه رجب سال ۲۵۶ هجری قمری، تا آخر رجب سال ۲۷۹ هجری قمری، یعنی ۲۳ سال به طول انجامید. (۱)

بنابراین دوران امامت امام حسن عسکری علیه السلام همزمان با حکومت سه خلیفه، یعنی: معتز، مهتدی و معتمد بوده و بیشتر دوران امامتش (حدود چهار سال از شش سال) در عصر معتمد عباسی گذشته است. آن بزرگوار از ناحیه هر سه خلیفه متحمل ستم، شکنجه و زندانی های فراوان شدند که به بعضی از آنها در صفحه بعد اشاره می شود.

سید بن طاووس می گوید: سه نفر از سلاطین زمان خواستند که امام حسن عسکری علیه السلام را به قتل برسانند، زیرا شنیده بودند که حضرت مهدی از صلب او به وجود خواهد آمد و چندین بار امام حسن عسکری علیه السلام را به زندان انداختند و آن حضرت درباره بعضی از آنها نفرین کردند و آنها به سرعت به

ص: ۱۸۷

هلاکت رسیدند؛ مانند معتز که حدود سه سال و مهتدی که حدود یک سال خلافت کرده و مردند. (۱)

مظلومیت امام حسن عسکری علیه السلام و زندانی های گوناگون

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از ۶ سال امامتشان، سه سال در زندان تحت فشار و مراقبت سخت بودند و در این مدت با برخورد نیکو و حسن اخلاق، همراه با دانش و زهد با مردم ملاقات می کردند و بسیاری از اوقات مشغول عبادت بودند. خلفای معاصر آن حضرت، امام علیه السلام را در زندان های گوناگون شکنجه می دادند که به آنها اشاره می شود:

۱. معتز امام حسن عسکری علیه السلام را با جمعی از طالبیون زندانی کرد. داوود بن قاسم می گوید:

ما با تعدادی از افراد در زندان بودیم و زندانبان ما صالح بن وصیف بود. روزی دیدم که امام حسن عسکری علیه السلام را وارد زندان کردند و در زندان شخص جاسوسی بود که خود را علوی معرفی می کرد.

امام حسن عسکری به ما فرمود: «اگر در میان شما بیگانه نبود، به شما خبر می دادم که در چه زمانی آزاد خواهید شد. آنگاه به آن شخص اشاره کرد که بیرون برود. او بیرون رفت و امام فرمود: این شخص از شما نیست. در مورد او احتیاط کنید و در لباس او کاغذی وجود دارد که گزارش کار شما را برای خلیفه نوشته است». یکی از افراد ما لباس او را جستجو کرد، همان گزارش را در آن یافت. (۲)

ص: ۱۸۸

۱- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۳۷-۲۳۸.

۲- انوار جاویدان و تاریخ چهارده معصوم، میر عظیمی، سید مختار، ج ۲، ص ۳۳۸-۳۳۹.

۲. گروهی از نزدیکان خلیفه عباسی نزد رئیس زندان (صالح بن وصیف) آمده و گفتند: در زندان، زندگی را بر ابو محمد (حسن عسکری) تنگ و سخت کن! صالح در پاسخ گفت:

دو نفر را مأمور مخصوص او کرده ام تا بر او سخت بگیرند، ولی آن دو نفر آنچنان تحت تأثیر معنویت او قرار گرفته اند که در عبادت و نماز به مرحله عظیمی رسیده اند؛ سپس دستور داد آن دو نفر را احضار کردند و در حضور گروه عباسی به آنها گفت: وای بر شما درباره این مرد (امام حسن عسکری) چه می گوئید و کارتان با او به کجا رسیده است؟ آن دو نفر در پاسخ گفتند: در مورد مردی که شب و روز را به عبادت و روزه به پایان می رساند و به جز عبادت به چیزی اشتغال ندارد، چه بگوییم وقتی که او به ما می نگرد، لرزه بر اندام ما می افتد و بی اختیار می شویم. وقتی گروه نزدیکان خلیفه چنین شنیدند سرافکنده شدند. (۱)

۳. امام حسن عسکری علیه السلام را مدتی به شخصی با تجربه، سخت گیر و خشن به نام «نحریر» سپردند. او آن حضرت را شکنجه می داد و زندگی را بر ایشان سخت می گرفت. همسر او که بانویی با ایمان بود به او گفت: از خدا بترس، تو نمی دانی که چه شخصی در زندان توست. سپس آن زن پاره ای از عبادات و مقام ارجمند آن حضرت را برای شوهرش بیان کرد و آنگاه نحریر گفت: سوگند به خدا او را در باغ وحش جلوی درندگان می افکنم. نحریر با اجازه مقامات بالا، همین کار را انجام داد، آن حضرت را به درون باغ وحش برد و هیچ گونه شکی نداشت که درندگان او را می خورند. پس از ساعتی آن حضرت را دیدند که نماز می خواند و

ص: ۱۸۹

درندگان در اطراف او آرام گرفته اند. آنگاه تحریر دستور داد تا آن حضرت را بیرون آورند. (۱)

۴. معتمد عباسی مدتی امام حسن عسکری علیه السلام را تحت نظر علی بن جرین، زندانی نمود. او همواره از ابن جرین احوال حضرت را می پرسید و ابن جرین می گفت: آن حضرت روزها روزه می گیرد و شب ها نماز می خواند. (۲)

۵. بار دیگر امام حسن عسکری علیه السلام را مدتی زیر نظر علی بن اوتاش زندانی کردند. او فردی بی رحم و خونخوار بود و از دشمنان سرسخت آل محمد صلی الله علیه و آله به شمار می آمد. به او دستور داده بودند هر گونه که خواست آن حضرت را مورد شکنجه و آزار قرار دهد؛ ولی حالت معنوی امام حسن عسکری علیه السلام به گونه ای بود که یک روز بیشتر طول نکشید تا علی بن اوتاش تحت تأثیر قرار گرفته و در برابرش زانوی عجز و تواضع به زمین زد و حتی به احترام حضرت چشمش را بلند نمی کرد و همین علی بن اوتاش وقتی که از حضور امام بیرون آمد، از نظر شناخت و معرفت و گفتار، یکی از بهترین انسان های مؤمن شده بود. (۳)

شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

پیشوای یازدهم پس از حدود ۲۸ سال بندگی خدا و شش سال تلاش و مبارزه در مسند امامت، سرانجام در اوایل ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ در بستر بیماری افتاد و در روز جمعه هشتم همان ماه به دیدار پروردگارش شتافت. (۴)

ص: ۱۹۰

۱- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۸ و ۳۰۶.

۲- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۴.

۳- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۰۷.

۴- ارشاد، شیخ مفید، ص ۳۴۵.

عبدالله بن خاقان، از سردمداران حکومت عباسیان، به محض آگاهی از بیماری امام علیه السلام توسط جعفر بن علی، برادر آن حضرت، نزد معتمد، خلیفه عباسی رفت و در حالی که پنج تن از جاسوسان خلیفه همراه او بودند، به سرعت بازگشت و به آنان دستور داد که در خانه امام علیه السلام باشند و اخبار و مسائل آنجا را گزارش کنند. وی چند نفر دیگر را نیز به عنوان پزشک مأمور کرد که روزی دوبار به امام سر بزنند و چون خیر رسید حال امام رو به وخامت است، دستور داد پزشکان نیز تمام وقت، ملازم خانه امام باشند. وی در اقدام سومی، از قاضی القضاة خواست ده نفر از نیروهای مورد اعتماد خود را بر امام بگمارد و آنان شبانه روز در منزل امام باشند. (۱)

دستگاه خلافت عباسی از این اقدام حساب شده خود دو هدف مهم داشت:

نخست، کنترل دقیق اوضاع داخلی منزل امام و کسب اطلاع از جانشین آن حضرت و دستگیری ایشان. دومین هدف آنان، سرپوش گذاشتن بر جنایاتی بود که نسبت به آن حضرت مرتکب شده و آن حضرت را مسموم کرده بودند. دقت در همین جریان تاریخی و این اقدام دستگاه خلافت در جریان بیماری امام علیه السلام، ما را به این حقیقت رهنمون می سازد که آن حضرت به مرگ طبیعی از دنیا نرفته، بلکه به دست معتمد، مسموم شده است. البته محدثان و مورخان بزرگواری مثل شیخ صدوق (۲) بر مسمومیت پیشوای یازدهم توسط «معتمد» تصریح کرده اند. علامه طبرسی می نویسد: امامان علیه السلام با شهادت از دنیا رفته اند و در این زمینه به روایتی از امام صادق علیه السلام مبنی بر اینکه هیچ یک از ما جز با قتل یا شهادت (به

ص: ۱۹۱

۱- . بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۲۷-۳۲۸.

۲- . اعتقادات صدوق، ص ۱۲۲.

وسيله سم) از دنيا نرفته است، استدلال مي کنند. (۱)

ص: ۱۹۲

۱- . طبرسي، اعلام الوري، ص ۳۶۷.

فصل هشتم: مروری بر وضعیت خلفای عباسی بعد از شهادت امام عسکری علیه السلام تا دوران المقتفی لأمرالله

اشاره

ص: ۱۹۳

معتضد مانند «الوائق» به آل علی علیه السلام ابراز علاقه و محبت می کرد. ابن شهر آشوب در «مناقب» از حضرت امیرعلیه السلام در بیان احوالات خلفای عباسی نقل می کند که: در خطبه ای که احوالات خلفای بنی عباس را بیان می فرماید، فرمود: «سادس عشرهم اقضاهم للذمم و اوصلهم للرحم»؛ شانزدهمین خلیفه عباسی از همه آن ها بهتر به عهد و پیمان عمل می کند و بیشتر از همه آن ها صله رحم می نماید. در «بحار الانوار» می نویسد: المعتضد خواب دید حضرت امیر المؤمنین، علی علیه السلام، به وی فرمود: «إذا جلست علی سریر الخلفه فاحسن الی اولادی»؛ هنگامی که بر تخت خلافت نشستی با فرزندان من به نیکویی رفتار کن. معتضد با سابقه ای خوب چون به خلافت نشست علویین را احترام نمود، به آنان احسان کرد، آزادی مذهب و عقیده به آنها داد، به همین دلیل

موصوف شد «بقضاء الذمه و صله الرحم»؛ ادا کننده دین و وصل کننده رحم.

معتضد مردی با اراده و پر تلاش بود و به خاطر داشتن همین روحیه، بر اوضاع تسلط پیدا کرد. او مردی جبار و خونریز بود و از شکنجه و عذاب محکومین لذت می برد، با این حال نسبت به علویان خوش رفتار بود و مهربانی می کرد؛ او دستور داد معاویه را لعن کنند و منشوری در این باب از روی نسخه ای که مأمون در زمان خود راجع به برحق بودن خلافت بلافصل علی بن ابی طالب علیه السلام تهیه کرده بود نوشت و دستور داد بالای منبرها بخوانند و بنی امیه را

لعن کنند و فضائل اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را تذکر دهند. (۱)

اما اطرافیان بد اندیشش، او را ترساندند که ممکن است سنی ها بر تو شورش کنند و علوی ها زمام امور را در دست بگیرند. به این جهت معتضد، اجتماعات را در حلقه های قصه گویان و مفتیان در مسجد قدغن کرد و نشستن قصه گو و مفتی را در آن جا ممنوع نمود.

معتضد سفری هم به غزوه روم رفت و در ۲۲ ربیع الثانی سال ۲۸۹ هجری قمری، مسموم شد و در گذشت. (۲)

برخورد المکتفی بالله با علویان

ابو محمد علی بن معتضد ملقب به «المکتفی» اولین خلیفه عباسی است که نامش علی بود و او دوستدار علی علیه السلام و اولاد او بود به طوری که یک روز یحیی شاعر معاصر او در حضورش قصیده ای خواند که در آن، اولاد عباس را بر اولاد علی علیه السلام فضیلت داد، المکتفی سخت بر او بر آشفت و دیگر اجازه نداد قصیده را تمام کند.

دمیری هم در «حیوة الحیوان» می نویسد: او دوستار اهل بیت بود و نسبت به سادات علوی و ذریه فاطمه علیها السلام احترام بسیاری می کرد. مدت خلافتش بین پنج سال و سه ماه تا شش سال و شش ماه هم نوشته اند. مکتفی به بغداد آمد و نخست زندانی های پدر را آزاد کرد و این عمل موجب خرسندی مردم شد. سرانجام مکتفی در سال ۲۹۵ هجری قمری، در ۳۱ سالگی در گذشت.

ص: ۱۹۶

۱- تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۳۵۴.

۲- عمادزاده، حسین، تاریخ مفصل اسلام، ص ۴۶۱.

مقتدر کودک ۱۳ ساله ی بود که به صلاح دید خویشاوندان و نزدیکان خود به سلطنت نشست. عُمال «المکتفی» رشته حکومت را در دست داشتند، ولی دیگران راضی نشدند و عبدالله بن المعتز شاعر، معروف به داعی خلافت، قیام کرد. این خلیفه عباسی به دست یکی از بربری ها که از قرامطه و خوارج مصر بود، با شمشیری، مانند گوسفند ذبح شد و سرش را به نیزه کردند و بدنش را به دار آویختند. در زمان این خلیفه، انقلاب و اختلافی بین عبدالله بن معتز و مقتدر رخ داد، قرامطه از این موقعیت استفاده کردند و در ربیع الاول سال ۳۱۸ هجری قمری، به مکه رفتند و روز ترویه بسیاری از حجاج را کشتند، اجساد آنها را در چاه زمزم ریختند و اموال آنها را غارت کردند و حجر الاسود را از جای خود برداشته و به بحرین فرستادند.

در زمان مقتدر، «حسین بن حمدان» که والی موصل بود، از فرمان برداری خلیفه سر بر تافت و رائق، سردار خلیفه، را شکست داد. مونس امیر الامراء به جنگ آنها رفت و او را با خویشاوندانش اسیر کرده و به بغداد آورد. ولی پس از چندی آنها را به خاطر سابقه خدمتی که در دستگاه خلافت داشتند رها کرد. (۱)

سرانجام مقتدر بالله بعد از نماز روز چهارشنبه، سه روز مانده از ماه شوال سال سیصد و بیست، در بغداد کشته شد. مدت خلافتش بیست و چهار سال و یازده ماه و شانزده روز بود و سنش به سی و هشت سال و پانزده روز رسید. (۲)

ص: ۱۹۷

۱- عمادزاده، حسین، تاریخ مفصل اسلام، ص ۴۶۲.

۲- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ج ۲، تحقیق و ترجمه بهراد جعفری، ص ۹۶۳.

القاهر بالله در سال ۳۲۰ هجری قمری، بعد از «مقتدر» بر مسند خلافت نشست و فرزندان مقتدر را دستگیر کرد و مورد شکنجه قرار داد و یکی از برادرزاده های خود را در اتاقی زندانی نمود و درب آن را با گچ و آجر مسدود کرد تا در آنجا بمیرد. (۱) وی نیز قربانی ترکها شد، در سال ۳۲۲ هجری قمری او را از خلافت خلع کردند و به چشمش میل کشیدند، ولی تا زمان خلافت «المطیع» با چشمان کور زنده بود.

دمیری می نویسد: این خلیفه روزهای جمعه مانند سایر گدایان در جامع منصور در بغداد گدایی می کرد و می گفت:

ایها الناس تصدقوا علی بالامس کنت امیر المؤمنین و أنا الیوم من فقراء المسلمین فسئلت عنه فقیل لی انه القاهر بالله.

من دیروز امیر شما بودم و امروز فقیر شما هستم، ناقل قضیه می گوید: درباره او سؤال کردم (که او کیست؟) این شخص کیست؟

گفته شد: القاهر بالله خلیفه عباسی! (۲)

بیعت با وی در روز پنج شنبه دو روز مانده از ماه شوال سال سیصد و بیست انجام گرفت. سپس در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاول سال سیصد و بیست و دو خلع شد، خلافتش یک سال و شش ماه و شش روز بود، کنیه او «ابومنصور» و مادرش یک کنیز بود. (۳)

ص: ۱۹۸

۱- دانستنی های سودمند از مکتب خلافت و ولایت، سید جواد میر عظیمی، ص ۱۳۰.

۲- عماد زاده، حسین، تاریخ مفصل اسلام، ص ۴۶۳.

۳- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ج ۲، تحقیق و ترجمه بهراد جعفری، ص ۹۶۳.

خلافت الرازی بالله و بر خورد وی با علویان

ابوالعباس محمد بن المقتدر ملقب به «الرازی بالله» از مردان خوب و عادل بود و نسبت به آل علی علیه السلام محبت داشت. از کارهای مهم او رد فدک به ورثه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است که تا عصر او ده بار فدک غصب شد و باز به صاحبش رد گردید و او دهمین کسی است که فدک را رد کرد.

«الرازی» مردی ادیب و دانشور و عالی مقام بود و در فلسفه و مباحث مذهبی اطلاعات عمیق داشت. در زمان او حنبلی ها به نام امر به معروف و نهی از منکر قیام کرده بودند و به خانه ها می ریختند و حکومت را به هرج و مرج کشیدند؛ خلیفه مأمورینی گماشت تا از این خود سری ها جلوگیری نماید و منشوری صادر کرد که مشتمل بر تخطئه ی حنبلی ها و رد عقاید آنها بود. (۱)

بیعت رازی محمد بن جعفر مقتدر که کنیه ابوالعباس داشت، در روز پنجشنبه ششم جمادی الاول سال ۳۲۲ هجری قمری انجام گرفت و خلافت او تا دهم ربیع الاول سال ۳۲۹ هجری قمری دوام داشت و در مدینه السلام به مرگ طبیعی مرد.

مدت خلافتش شش سال و یازده ماه و سه روز بود و مادرش کنیزی به نام «ظلوم» بود. (۲)

خلافت المتقی بالله

ابواسحاق ابراهیم بن مقتدر ملقب به «المتقی بالله»، پس از الرازی به حکم

ص: ۱۹۹

۱- عمادزاده، حسین تاریخ مفصل اسلام، ص ۴۶۴.

۲- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ج ۲، تحقیق و ترجمه بهراد جعفری، ص ۹۶۳.

مشورت اعیان دارالخلافة به تخت خلافت نشست، ولی خلافت او فقط اسمی بود و در هیچ کاری حق دخالت نداشت و در اواخر خلافتش، بعد از مدت کوتاهی، «تورون ترکی» بر سلطنت او غلبه یافت و از خلیفه به جز نامی چیز دیگری نبود. (۱)

دولت مرکزی به قدری ضعیف شده بود که همه امراء لشکر و اعیان دارالخلافة، ادعای امیرالأمراپی داشتند و می خواستند مستقلاً حکومت کنند. اتفاقاً به حکم امیرالأمراء سابن، در شکارگاهی در نهر «جود» به دست کردها در سال ۳۳۹ هجری قمری کشته شد. در این اثناء، امراء بویهی در جنوب ایران، کارشان بالا گرفت و خوزستان را تهدید کردند.

در بصره «ابوعبدالله بریدی» عامل دولت، داعیه ی خودسری داشت و سفری نزد خلیفه آمد و به بهانه خرج لشکر و جنگ با بویهیان، پول هنگفتی گرفت و به جنگ آنان رفت، ولی به لشکریان خویش پول و مخارجی نبخشید. (۲)

مردم با «المتقی بالله ابواسحاق ابراهیم بن مقتدر» ده روز که از ربیع الاول سال ۳۲۹ هجری قمری گذشت بیعت کردند و سه روز از صفر سال ۳۳۳ هجری قمری خلع شد و چشمانش را میل کشیدند. مدت خلافتش سه سال و یازده ماه و بیست و سه روز بود و مادرش کنیز بود. (۳)

خلافت المستکفی بالله

عبدالله بن مستکفی ملقب به «المستکفی بالله» به دستگیری توزن امیر الامراء

ص: ۲۰۰

۱- . تتمه المنتهی، ص ۲۹۸.

۲- . عماد زاده، حسین، تاریخ مفصل، ص ۴۶۵.

۳- . ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۹۶۳.

ترک به خلافت نشست و کار، دست توزن بود و خلیفه هم به سبب بیماری فلج درگذشت.

در زمان این خلیفه به قدری ضعف دولت عباسی ظاهر شده بود که «احمد بن بویه» داخل بغداد شد و المستکفی به او خلعتی داد و او را به لقب «معزالدوله» و برادرش را به «عمادالدوله» و برادر دیگرش را به

«رکن الدوله» لقب داد و خود را لقب «امام الحق» داده و آنها را نمایندگان خود معرفی کرد و به این القاب سکه زد، و پس از این امور، کم کم کار خلافت عباسی به اسم می گذشت.

این خلیفه وزیر و دبیری داشت به نام «محمد بن شیرزاد» که او هم نتوانست کاری انجام دهد، زیرا آل بویه بغداد را گرفتند. (۱) مورخان نوشته اند: در زمان خلافت مستکفی، معزالدوله به بغداد آمد. مستکفی امر خلافت را بر وی تفویض کرد و دستور داد به نام وی سکه زدند. بعد از مدتی به معزالدوله رساندند که مستکفی قصد هلاکت تو را دارد. وقتی معزالدوله بر وی وارد شد، دست او را بوسید. خلیفه دستور داد صندلی گذاشتند و معزالدوله بر روی صندلی نشست. قدری نگذشت که دو نفر از اهل دیلم وارد شدند و دست به جانب مستکفی دراز کردند. مستکفی خیال کرد می خواهند دست او را بوسند، دستش را دراز کرد، ولی آنها دست های خلیفه را گرفتند و از تخت پایین کشیدند و شال او را به گردنش انداختند و کشیدند و لباس سلطنت را با خواری از او خلع کردند و چشمانش را کور کردند. (۲) مدت خلافت وی یک سال و چهار ماه بود. (۳)

ص: ۲۰۱

۱- عماد زاده، حسین، تاریخ مفصل، ص ۴۶۵-۴۶۶.

۲- دانستنی های سودمند از مکتب خلافت و ولایت، سید جواد عظیمی، ص ۱۳۲.

۳- مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، ص ۹۶۳.

در زمان خلافت مطیع، جنگها، شورش ها، قحطی و گرانی مهیبی مرکز خلافت را تهدید می کرد. سیوطی می نویسد: در سال ۳۵۱ هجری قمری، زمان خلافت المطیع لله، شیعیان بغداد به درهای مسجد نوشته بودند: لعنت بر معاویه و لعنت بر غاصبین فدک و لعنت بر مانع امام حسن در حرم جدش و لعنت بر قاتلین اباذر و غیره. (۱)

در زمان این خلیفه که آل بویه قدرتی یافته و زمام کشورهای اسلامی در عراق و ایران و مصر، دست ایرانیان و یونانیان بود، به نفع اهل بیت و اولاد حضرت علی علیه السلام قدم های بلندی برداشته شد. از آن جمله که در همین سال ها معزالدوله امر کرد در مصر در اذان، همان کلمه حقه اولیه را بگویند و آن «حی علی خیر العمل» بود و در عراق حکم نمود تا روز عاشورا را روز غیر ملی (۲) اعلام کنند و تمام دکاکین را بستند و شهر به صورت عزادار در آمد، به طوری که زنها موی بر سر پریشان کردند و لطمه به صورت زدند و به صورت اجتماع، اقامه ماتم و عزاداری برای حضرت سید الشهداء علیه السلام کردند که هنوز مراسم هر ساله آن ادامه دارد.

در همین سال در عید غدیر جشن مفصلی گرفتند و این روز، روز تاجگذاری امیرالمؤمنین علیه السلام اعلام شد.

جامع الازهر را در سال ۳۵۹ هجری قمری در مصر به نام حضرت زهرا علیها السلام

ص: ۲۰۲

۱- تاریخ مفصل السلام، عماد زاده، حسین، ص ۴۶۶.

۲- احتمالاً منظور از روز غیر ملی، روزی است که وقایعی غیر از مناسبت های مربوط به یک کشور مانند به خلافت رسیدن حاکم آن رخ داده است (محقق).

ساختند که در آن فقه شیعه امامیه تدریس می شد. در سال ۳۶۰ هجری قمری در شام، رسماً مؤذن «حی علی خیر العمل» می گفت.

در عصر المطیع لله خدماتی مهم به عالم تشیع انجام شد و همه از آثار آل بویه است. در زمان این خلیفه، خلافت دیگر مفهوم حقیقی خود را به کلی از دست داد و جز نام و عصای خلافت و انگشتری امیرالمؤمنین و سند خلافت چیزی نداشتند. المطیع در سال ۳۶۳ هجری قمری سکنه ناقص کرد و در سال ۳۶۴ هجری قمری درگذشت و پسر وی به جای او به خلافت رسید. (۱)

خلافت الطائع لله

ابوبکر عبد الکریم بن المطیع ملقب به «الطائع لله»، متولد ۳۱۷ هجری قمری متوفای شب عید فطر سال ۳۹۳ یا سال ۳۹۶ هجری قمری بود.

این خلیفه هیچ گونه دخالت مستقیمی در کارها نداشت، فقط احکامی تبرکاً و تیمماً برای منطقه نفوذ خلفای عباسی می نوشت و حکومت دست آنها بود، در مقابل هدیه ای یا مبالغی که مخارج خلیفه را تأمین کند برای او می فرستادند. این خلیفه هفده سال و چند ماه خلافت کرد و بهاء الدوله بر او خشم گرفت، او را حبس و در سال ۳۸۱ هجری قمری خلع نمود. (۲)

خلافت القادر بالله

ابوالعباس احمد بن اسحاق بن المقتدر ملقب به القادر بالله متولد سال ۳۳۶ هجری قمری و متوفای سال ۴۲۲ هجری قمری است. این خلیفه نیز برای

ص: ۲۰۳

۱- عمادزاده، حسین، تاریخ مفصل، ص ۴۶۶.

۲- همان.

سلاطین آل بویه به منزله رئیس جمهور بود که فقط فرمان امارت و حکومت وزیران رکن الدوله را نوشت و القاب آنها را امضاء می کرد. وی ۴۱ سال خلافت کرد و در سن ۸۶ سالگی درگذشت. (۱)

خلافت القائم بامرالله

ابوجعفر عبد الله بن القادر ملقب به «القائم بامرالله» بوده است. القائم بر حسب وصیت پدر، بدون دخالت دیگران خلیفه شد و ۴۴ سال خلافت کرد. این خلیفه ما فوق سلاطین غزنوی بود که در سال ۴۵۱ هجری قمری، عقد صلح بین سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی و جغری بیک بن سلجوقی پسر الب ارسلان و برادر طغرل بیک سلطان خراسان امضاء شد.

در عصر عباسیان، حدوداً صد سال، چهار خلیفه حکومت داشتند که دارای عمر کوتاهی بودند. و علتش انقلاب سخت و اغتشاش و شورش عراق و ایران در مرکز خلافت بوده است؛ وقتی آن دوره سپری شد، نقش خلافت تغییر کرد و خلفا هیچ اهمیتی جز انجام تشریفات نداشتند. لذا خلافت این پسر و پدرش طولانی بوده، پدر ۴۱ سال و پسر ۴۴ سال خلافت کردند. (۲)

البته در آغاز بیعت القائم بامرالله، میان شیعه و سنی اختلافی عظیم پدید آمد، هرج و مرج و قتل و غارت بالا گرفت، بازارها ویران شد و بسیاری از کسانی که به جمع آوری مالیات می پرداختند، کشته شدند. مردم ساکن محله کرخ (شیعه نشین) آسیب فراوان دیدند و آشوب گران و اوباش به تاراج خانه ها مشغول

ص: ۲۰۴

۱- همان.

۲- همان.

خلافت مقتدی بامرالله

عبد الله بن محمد بن قائم ملقب به «مقتدی بامرالله» و مکئی به ابوالقاسم نیز یکی از خلفای عباسی است. مادرش کنیزی به نام ارجوان بود، وی در رحم مادر بود که پدرش در گذشت و در سال ۴۶۷ ق در سن نوزده سالگی به خلافت نشست. روزگار او روزگار خیر و آرامش و آسایش بود، پایه های حکومت عباسی در عهد او از نو استحکام یافت و بساط خلافت رونقی مجدد به خود گرفت. مقتدی در مدت خلافت خویش، به عمران و آبادانی بغداد پرداخت، زنان آوازه خوان و بدکار را براندو تحولات خدماتی و اخلاقی پدید آورد.

وی دیندار و قوی النفس و عالی همت و از نجبای بنی عباس بود. وی دستور داد هیچ کس بدون لنگ به حمام عمومی نرود. همچنین دستور داد برج و باروهای حمام هایی که به خانه ها مشرف بودند را خراب کردند. از جاری شدن آب گرمابه ها به دجله ممانعت کرد و گرمابه دارها را به حفر چاه ها و فاضلابها مجبور ساخت و اصلاحات دیگری نیز انجام داد.

روزگار بر مراد او بود تا سال ۴۸۴ هجری قمری که ملک شاه سلجوقی به بغداد آمد و دستور داد در آنجا مسجد جامع مجللی بسازند و تشکیلات سلطنتی موقتی در آنجا برپا کرد و پس از مدتی کوتاه به اصفهان بازگشت و مجدداً در سال ۴۸۵ به بغداد عودت نمود و این بار به خلیفه پیغام داد که: بایستی بغداد را ترک گویی و به هر جا که خواهی عزیمت جویی.

ص: ۲۰۵

مقتدی از این پیام سخت رنجیده خاطر گشت و مهلت یک ماه از او خواست، اما او گفت:

یک ساعت هم مهلت نداری، مقتدی به وزیر ملک شاه متوسل گشت و از او ده روز مهلت طلبید، اتفاقاً در همان ایام ملک شاه بیمار گشت و پس از چند روزی درگذشت.

در نزد عوام الناس این حادثه کرامتی از خلیفه به حساب آمد و چون ملک شاه درگذشت، همسرش (ترکان خاتون) مرگ او را پنهان داشت و امراء و ارکان دولت سلجوقی را پنهانی دعوت کرد و آنها را به جانشینی فرزندش محمود که پنج سال بیش نداشت سوگند داد و پس از آن مراتب را به مقتدی ابلاغ نمود و از او خواست که فرزندش را به سلطنت که مرتبه دوم خلافت بود منصوب دارد، وی اجابت کرد و او را ناصر الدین والدین لقب داد. این واقعه در سال ۴۸۷ هجری قمری اتفاق افتاد و فردای آن روز، خلیفه به مرگ ناگهانی درگذشت و به قولی کنیزش، شمس النهار، وی را مسموم ساخت. (۱)

خلافت مستظهر بالله

احمد بن عبد الله المقتدی مشهور به ذخیره الدین مکئی به ابو العباس ملقب به «مستظهر بالله»، در شوال سال ۴۷۰ هجری قمری متولد شد و در محرم سال ۴۸۷ هجری قمری هنگام مرگ پدرش «مقتدی»، در سن ۱۶ سالگی، با وی برای خلافت بیعت شد.

ابن اثیر می گوید: وی مردی نرم خوی، بزرگ منش و مردم دار بود و علاقه ی

ص: ۲۰۶

۱- . تاریخ الخلفاء، تتمه المنتهی، ص ۵۳۵؛ معارف و معاریف، ج ۹، ص ۵۵۰.

فراوان به دانش و دانشمندان داشت.^(۱) در کارهای نیک سرعت می جست، خطی نیکو داشت، دانشمندی واسع الاطلاع بود و دانشمندان و صلحا را گرامی می داشت. اما آب خلافت به کام او گوارا نیامد و روزگارش آشفته و آکنده به جنگ و جدال بود.

در سال ۴۹۰ هجری قمری، سلطان ارسلان ارغوان بن ارسلان سلجوقی، امیر خراسان، به قتل رسید و سلطان برکیارق، فرزند ملکشاه سلجوقی، به جای او نشست و آن منطقه را به تسخیر درآورد. در این سال، مسیحیان از اروپا (که به عزم نبرد با مسلمانان در قالب جنگهای صلیبی بسیج شده بودند) وارد نیقیه از بلاد ترکیه شدند و آنجا را به تصرف درآوردند و با لشکری انبوه به راه خویش ادامه داده تا به سرحد شام رسیدند و کفرطاب را اشغال نموده و آن نواحی را تصرف کردند. در سال ۴۹۲ هجری قمری، دعوت باطنیه (اسماعیلیان) در اصفهان منتشر گشت و در این سال مسیحیان، بیت المقدس را محاصره کرده و پس از یک ماه و نیم که محاصره به طول انجامید، آنجا را منهدم ساختند و جهودان را در کنیسه ای جمع نموده و کنیسه را سوزانیدند و جمعی از آنجا گریخته و به بغداد پناه بردند و چنان ظلم کردند که مردمان بر حال آنان رقت کرده و گریستند.

در این سال، «محمد بن ملک شاه» علیه برادرش «برکیارق» قیام کرد و بر او پیروز گشت و خلیفه مستظهر، وی را مقام سلطنت داد و او را غیاث الدینا و الدین لقب داد؛ و از آن روز میان این دو برادر وقایع بسیار و جنگ های مکرر رخ داد.

ص: ۲۰۷

همچنین در این سال قرآن عثمان را از شهر طبریه به جامع دمشق انتقال دادند، بدین جهت که مبادا کفار بر او دست یابند؛ مردم به استقبال آن بیرون شدند و قرآن را در خزانه شرقیه مسجد جامع دمشق نهادند. در سال ۴۹۴ هجری قمری، فتنه باطنیان به عراق کشیده شد و فدائیان و تروریستهای این فرقه، جمعی را به قتل رسانیده و در بغداد و حوالی آن ناامنی پدید آوردند، به گونه ای که حتی امرای دولت، زره در زیر جامه خویش می پوشیدند. (۱)

المستظهر بالله در سال ۵۱۲ هجری قمری مریض شد و درگذشت و مدت خلافتش ۲۴ سال بود و مردم در زمان او در رفاه بودند. وی دارای اخلاق کریمه ای بود و به سخن هیچ نَمّامی گوش نمی داد و به گفتار بدگویان عمل نمی کرد. او هم ذوق شعر و هم خط خوبی داشت. (۲)

خلافت مسترشد بالله

«المسترشد بالله» مادرش کنیز بود. وی در ربیع الاول سال ۴۸۵ هجری قمری متولد و در سال ۵۱۲ هجری قمری پس از مرگ پدرش، با وی برای خلافت بیعت شد. وی مردی با شهامت، بلندهمت، شجاع و فصیح بود. شعر می سرود، پیکره خلافت عباسی را زنده و ارکان شریعت را مستحکم داشت و خود شخصاً در جنگ ها شرکت می کرد. نبردهای مکرر به حمد و موصل و راه خراسان را خود رهبری می کرد، تا اینکه در سال ۵۲۵ هجری قمری، که سلطان محمود بن داوود بر اریکه سلطنت سلجوقی به جای وی نشست، عمویش مسعود بن محمد بر او خروج کرد.

ص: ۲۰۸

۱- . جعفرتبار، کریم، چکیده ای از تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۲۹۱-۲۹۲.

۲- . تاریخ روضه الصفا، میرخواند، ص ۲۷۳۷.

پس از جنگی خونین با یکدیگر آشتی کردند و حکومت مناطق را میان خود تقسیم کردند و در مورد بغداد قرار بر این شد که سلطنت آنجا ابتدا از آن مسعود باشد و پس از مرگ وی، داود بر آنجا سلطنت کند.

میان مسترشد و مسعود اختلاف افتاد، خلیفه جهت نبرد با وی از بغداد عازم همدان شد، ولی در میدان جنگ، لشکریان سر از طاعت او برتافتند و گریختند و سلطان مسعود، وی را با جمعی از خواص وی دستگیر و به زندان افکند، و به بغداد آورد و در دروازه ی مراغه، جمعی از باطنیان که از جانب سلطان سنجر سلجوقی مأمور قتل او بودند، وی را به قتل رسانیده و جسدش را در مراغه به خاک سپردند.^(۱)

خلافت الراشد بالله

جعفر بن مسترشد بن مستظهر بن مقتدی بن ذخیره بن قائم ملقب به «راشد بالله» مکنی به ابومنصور است. هنگامی که پدرش در جنگ با سلطان مسعود سلجوقی اسیر شد، در بغداد خلافت به او تفویض شد. وی نام سلجوقیان را از خطبه و سکه بیافکند.

اتباع سلجوقیان از بغداد به عراق عجم گریختند، راشد به انتقام پدر آهنگ جنگ با سلطان مسعود کرد؛ مسعود نیز آهنگ نبرد با او کرد، چون خبر توجه سلطان مسعود به

بغداد رسید، راشد و داود و اتابک زنگی از بغداد به عزم جنگ بیرون شدند و چون میان فریقین اندک مسافتی باقی ماند و بغدادیان قوت مقاومت خود با مسعود نیافتند و به شهر مراجعت نمودند، سلطان مسعود در

ص: ۲۰۹

۱- . تتمه المنتهی، شیخ عباس قمی، ص ۵۴۱.

ذیحجه ۵۳۰ هجری قمری وارد بغداد شد و قلوب رعیت را به سوی خود مایل کرد و دار الخلافه را غارت نمود.

اما راشد از آنجا به موصل رفت. طرفداران شاه مسعود، قضات و اعیان و علمای موصل را جمع نموده جرائمی را در آن مجمع از راشد برشمردند و او را به ظلم و گرفتن اموال مردم و شرب خمر و سفک دمء متهم ساختند و از آن جمع، نظرخواهی کردند که آیا چنین کسی با این اوصاف می تواند پیشوای مسلمین باشد و مقام امامت را حائز گردد؟ در صورتی که فسق او به ثبوت رسد آیا سلطان وقت می تواند او را از خلافت عزل نموده دیگری را به جای او برگزیند؟

همه حضار به ناشایستگی وی به امامت و جواز عزل او فتوی دادند و ابوطاهر بن کرخی (قاضی شهر) به خلع او حکم داد، و از آن روز با عمویش محمد بن مستظهر بیعت نموده و او را «مقتضی لامرالله» لقب دادند. این واقعه در ۱۳ ذی القعدة سال ۵۳۰ هجری قمری، اتفاق افتاد.

راشد چون به خلع خویش از مقام خلافت آگاه گردید، از آنجا به مراغه رفت و در آن موضع، «داود بن محمد سلجوقی» با طایفه ای از امراء که به مسعود اعتمادی نداشتند، به راشد پیوستند و ایشان را داعیه آن شد که راشد را بار دیگر بر سرخلافت نشانند. این خبر به مسعود رسید، از بغداد به مراغه رفت و راشد و داود گریخته به خوزستان رفتند و مسعود به بغداد بازگشت.

پس از اندک روزگاری، راشد از خوزستان با فوجی از لشکریان به اصفهان آمد و در آن دیار یکی از ملاحظه که ملازم آن بیچاره ی سرگردان بود، به زخم کارد، وی را به قتل رساند و ملازمان راشد، قاتل وی را کشته، کالبدش را در

اصفهان به خاک سپردند. مدت خلافت او به قول ابن جوزی و حصیبی یک سال بود. (۱)

ص: ۲۱۱

۱- . جعفر تبار، کریم، چکیده ای از تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۳۹۲-۳۹۳.

فصل نهم: وضعیت شیعیان در زمان آخرین خلفای عباسی

اشاره

ص: ۲۱۲

روزی که راشد از خلافت خلع شد، عمویش ابو عبد الله محمد بر سریر خلافت مستقل شد و چون راشد از بغداد بیرون رفت، مرکز خلافت را خالی گذاشت و آن مملکت در تحت تصرف سلطان مسعود درآمد. به دستور سلطان مسعود، راشد را به انواع معایب متهم کردند و سلطان در آن باب استفتاء نموده و علماء نوشتند که شخصی که متصف به این صفات باشد، سزاوار خلافت و امامت نیست و بعد از مشورت در اینکه چه کسی شایسته این امر خطیر است، قرعه به نام «المقتفی» افتاد. او مردی حکیم، کریم، عادل و نیکو سیرت بود. از نکات و جزئیات امور مملکت باخبر بود و از هنگام ظهور دیالمه تا اوایل دولت او، هیچ خلیفه ای مثل او در حکومتش استقلال نداشت. (۱)

او را مقتفی لامرالله می گفتند به سبب آنکه شش ماه یا شش روز قبل از آنکه به خلافت رسد. حضرت رسول خداصلی الله علیه وآله را در خواب دید که او را بشارت خلافت داد و فرمود: «فاقتف بی» لاجرم چون بر خلافت مستقر شد طریق عدل را پیمود. (۲)

در زمان خلافت مقتفی، وقایع مختلفی روی داد که آنها را به اختصار ذکر

ص: ۲۱۴

۱- محمد بن خاوند شاه بن محمود، «میر خواند»، خلاصه ی صفحات ۲۷۴۴-۲۷۴۵-۲۷۴۶.

۲- تتمه المنتهی، شیخ عباس قمی، ص ۴۰۷.

می کنیم:

۱. در سنه ۵۳۸ هجری قمری، ابوالقاسم محمود بن عمر معتزلی معروف به «جارالله زمخشری» در زمخشر وفات کرد. زمخشری را جارالله گویند به جهت آنکه چندی مجاورت مکه را اختیار کرده بود، یک پای او قطع شده بود و با چوب راه می رفت. (۱)

۲. در سنه ۵۳۹ هجری قمری، ابومنصور موهوب بن احمد بغدادی ادیب، معروف به «ابن الجوالیقی» در بغداد وفات کرد. (۲)

۳. در ۲۶ رمضان سال ۵۴۲ هجری قمری، سید هبه الله بن علی بغدادی معروف به «ابن الشجری»، نحوی «لغوی» امامی وفات کرد و در کرخ بغداد به خاک سپرده شد. (۳)

۴. در سال ۵۴۴ هجری قمری، خون از آسمان بارید، به گونه ای که زمین ها خون آلود شد و اثر خون در لباس های مردم ماند و در همان سال «قاضی عیاض مغربی» محدث ادیب نحوی وفات کرد. (۴)

۵. در سال ۵۴۷ هجری قمری، سلطان مسعود سلجوقی وفات کرد و نیز در سنه ۵۴۷ هجری قمری، انوری، شاعر نامی درگذشت و در «بلخ» به خاک سپرده شد. (۵)

۶. در سنه ۵۴۸ هجری قمری، «محمد بن عبد الکریم شهرستانی اشعری»

ص: ۲۱۵

۱- . همان، ص ۴۰۸.

۲- . همان.

۳- . همان.

۴- . همان.

۵- . همان.

صاحب ملل و نحل وفات کرد. (۱)

۷. در سنه ۵۴۸ هجری قمری، موافق بعضی از اقوال، «امین الاسلام ابو علی فضل بن حسن طبرسی» عالم، مفسر، محدث و ثقه جلیل در سبزواری وفات کرد و جنازه شریفش را به ارض اقدس حمل کردند و در آنجا به خاک سپردند. کتاب «مجمع البیان» و «جوامع الجامع» از تصنیفات اوست. (۲)

۸. در سال ۵۴۸ هجری قمری، شیخ اجل «قطب الدین سعید بن هبه الله بن حسن راوندی» وفات یافت. (۳)

مظلومیت سادات علوی در ایام خلافت المقتفی لامرالله

در ایام مقتفی، ریاست بغداد و عراق برای خلفا بی منازع شد. در زمان های قبل از ایشان، چیزی جزء اسم خلافت نبود، به همین دلیل روشن است که خلیفه ای که اقتدار نداشته باشد، وقایع مهمی در ایام خلافت او به وقوع نمی پیوندد.

عدم اقتدار خلیفه و وقوع زلزله های عظیم در روی زمین و قحطی در خراسان، از مهم ترین حوادث و وقایع زمان این خلیفه بوده است.

در خراسان قحطی سختی شد، به طوری که شخصی، یکی از سادات علویین را به قتل رسانده و پخته بود و در بازار می فروخت (۴) و این حاکی از مظلومیت علویان در آن زمان است. این اتفاقات در حالی است که دمیری گفته است:

ص: ۲۱۶

۱- همان.

۲- همان، ص ۴۰۹.

۳- همان، ص ۴۱۰.

۴- همان، ص ۴۱۲.

مقتفی تابوتی از عقیق برای خود درست کرده بود که در او دفن شود.

سرانجام در ماه ربیع الاول سال ۵۵۵ هجری قمری، مقتفی وفات یافت. (۱)

ذکر خلافت المستنجد بالله

پس از درگذشت مقتفی، مردم برای خلافت با پسرش «المستنجد بالله» بیعت کردند. نام این خلیفه، یوسف و مادرش ام ولد بود که طاووس خوانده می شد.

نخستین کسی که با مستنجد بیعت کرد، عموی او ابوطالب بود. بعد از ابوطالب، برادر مستنجد، ابوجعفر بن مقتفی که از مستنجد بزرگتر بود، سپس وزیر، عون الدین بن هبیره و قاضی القضاة و اعضاء دولت و علماء بودند. روز جمعه به نام او خطبه خواندند و مبالغی دینار و درهم نیز نثار کردند.

وزیر، عون الدین بن هبیره از زبان او حکایت می کرد که می گفت: «من پانزده سال قبل، رسول خداصلی الله علیه وآله را در خواب دیدم که فرمود: پدرت مدت پانزده سال بر سریر خلافت باقی خواهد ماند و درست همان طور شد که پیغمبر خداصلی الله علیه وآله فرموده بود. سپس، چهار ماه پیش از مرگ پدرم، المقتفی لامرالله، بار دیگر حضرت رسول خداصلی الله علیه وآله را در خواب دیدم که در باب کبیر بر من وارد شد، پس از آن به سرکوه رفت و بر من دو رکعت نماز گذارد. آنگاه پیراهنی بر من پوشاند، سپس فرمود: «بگو خدایا مرا هدایت کن و به صورت بنده ای در آور که وی را هدایت کرده ای». و دعای قنوت را خواند. (۲)

مستنجد موصوف به عدل بود و در اخذ مفسدین و حبس ایشان بسیار سعی

ص: ۲۱۷

۱- همان.

۲- الکامل، ابن اثیر، ترجمه، ج ۲۷، ص ۷۳.

داشت و نقل شده که مرد نمام مفسدی را گرفت و در زندان کرد، وقتی مردی به شفاعت او بیرون شد و ده هزار دینار تقدیم خلیفه کرد که او را رها کند، مستنجد گفت که من ده هزار دینار به تو می دهم که یکی دیگر از قبیل او برای من پیدا کنی تا من او را حبس کنم و مردم را از شر او آسوده نمایم. (۱)

سرانجام المستنجد در هشت ربیع الثانی سنه ۵۶۶ و به قولی سنه ۵۷۶ هجری قمری، وفات یافت. (۲)

ذکر خلافت المستضی بامر الله

چون مرگ مستنجد فرا رسید، پسرش «ابو محمد حسن» را آوردند و در همان روز مرگ پدر، افراد خاندان با او به طور خصوصی بیعت کردند. این بیعت در روز نهم ربیع الآخر سال ۵۶۶ واقع شد، و سپس روز دیگر مردم در عمارت تاج با او بیعت کردند.

او را «المستضی بامر الله» لقب دادند. مستضی بیش از پدرش عدالت ورزید و اموالی گران را میان مردم بادل کرد. (۳) مدت خلافت او نه سال و شش ماه و بیست روز بود. او در مسند خلافت عظمت تمام داشت. (۴)

شکست علویان و بازگشت دولت عباسی به مصر

آغاز خلافت المستضی بامر الله با انقراض دولت علویان مصر معاصر بود. در

ص: ۲۱۸

- ۱- . تتمه المنتهی، شیخ عباس قمی، ص ۴۱۳.
- ۲- . تتمه المنتهی، شیخ عباس قمی، ص ۴۱۴.
- ۳- . تاریخ مختصر الدول، ترجمه، متن ص ۲۹۸.
- ۴- . طبقات ناصری، ج ۱، ص ۱۲۷.

ماه محرم سال ۵۶۷ هجری قمری، جمعه پیش از عاشورا، در مصر به نام المستضیء بامر الله خطبه خواندند. (۱)

علت خطبه خواندن به نام عباسیان در مصر این بود که صلاح الدین یوسف بن ایوب وقتی پایگاه قدرت خود را در آن سرزمین استوار ساخت و مخالفان خود را از میان برد، دولت خلیفه مصر - العاضد لدین الله - ضعیف گردید تا جایی که در قصر او فقط صلاح الدین و نایب او، قواقوش، که خواجه ای از بزرگان امراء اسد الدین شیرکوه بود، حکم می راندند. همه در کارها به صلاح الدین یا نایب او رجوع می کردند و خلیفه مصر هیچ گونه نفوذ و قدرتی نداشت. (۲)

بدین جهت نورالدین محمد بن زنگی نامه ای به صلاح الدین ایوبی نگاشت و به او دستور داد تا خطبه ای که به نام العاضد لدین الله می خواند قطع کند و در عوض به نام خلیفه عباسی - المستضیء بامر الله - بخواند. صلاح الدین از اجرای این دستور خودداری کرد و عذرش این بود که می ترسید مصریان، به علت تمایلی که به علویان دارند، شورش کنند.

او به خاطر علویان از قطع خطبه اکراه داشت و بقاء آنان را خواستار بود. چون از جهت نورالدین نگرانی داشت و می ترسید که او داخل مصر شود و زمام امور را از دست وی بگیرد، بدین جهت می خواست خلیفه ی علوی مصر، العاضد با او همراه باشد و از او پشتیبانی کند تا چنانچه نورالدین بر او حمله کرد به وسیله خلیفه و اهالی مصر در برابر او ایستادگی نماید.

وقتی به بهانه احتمال شورش علویان، از اجرای دستور نورالدین عذر آورد،

ص: ۲۱۹

۱- تاریخ ابن خلدون، ترجمه متن، ج ۲، ص ۸۱۳.

۲- ابن اثیر، الکامل، ترجمه، ج ۲۸، ص ۴.

نورالدین عذرش را نپذیرفت و در قطع خطبه اصرار ورزید و چنان او را ملزم ساخت که دیگر مجال مخالفت برایش باقی نگذاشت. چون در حقیقت صلاح الدین، نایب نورالدین بود و چاره ای نداشت جز اینکه به دستور او عمل کند. (۱)

سرانجام مرد اعجمی (یعنی غیر عرب) که معروف به «امیر العالم» بود، وقتی دانست کسی جرئت نمی کند در مصر خطبه به نام عباسیان بخواند، گفت: «من خطبه خواندن به نام عباسی را آغاز می کنم». لذا در نخستین جمعه ماه محرم پیش از واعظ بالای منبر رفت و در حق المستضیء بامر الله دعا کرد.

بنابراین همین که جمعه دوم فرار رسید، صلاح الدین واعظان را دستور داد که در مصر و قاهره خطبه خواندن به نام العاضد را متوقف کنند و در عوض به نام المستضیء خطبه بخوانند. آنها هم این کار را کردند و به قول ابن اثیر حتی دو بز هم به یکدیگر شاخ نزدند (یعنی آب از آب تکان نخورد). (۲)

خلافت الناصر لدین الله

«ابوالعباس احمد الناصر لدین الله»، سی و چهارمین خلیفه عباسی بود که در سال ۵۵۳ هجری قمری، متولد شد. مادر او کنیزی ارمنی به نام زمرد ملقب به «ام ولد» بود. دوران خلافت ناصر، طولانی ترین دوره خلافت خلفای عباسی است که قریب ۴۷ سال طول کشید. (۳)

خصوصیات ناصر

ناصر خلیفه ای مقتدر و در عین حال، با هوش و توانا بود. او توانست با تدبیر

ص: ۲۲۰

۱- همان، ص ۴-۵.

۲- همان، ص ۵.

۳- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲۷، ص ۶.

و دوران‌دیشی خود، خلافت عباسی را احیا کند و به دوران اوج آن یعنی دوران اولیه عباسیان نزدیک کند. ناصر به مسائل اجتماعی و اقتصادی توجه ویژه ای داشت. او به وضع رعایا و مردم ضعیف توجه داشت، حتی آن گونه که از تاریخ فخری بر می آید، ناصر شب‌ها در محلات بغداد گردش می کرد تا از حال رعیت آگاه شود. (۱) ناصر در جهت رفاه حال مردم دستور داد در محله‌های بغداد خانه‌هایی بسازند که در آن به نیازمندان افطار می دادند. (۲)

او نظام اطلاعاتی قدرتمندی در دستگاه خود به وجود آورد و هدف از آن کنترل تمام مسائل سیاسی و اجتماعی بود و در این راه، از افراد گوناگون به عنوان جاسوس و خبرچین استفاده می کرد.

ناصر به مسائل علمی و علما اهمیت می داد.

ناصر اقدام به مطالعات فقهی کاملی کرد، به گونه ای که از علمای زمان خود عقب نبود و در دانش و فهم، بسیار ممتاز بود و با علماء و دانشمندان گفتگو می کرد.

ناصر کتابی در زمینه احادیث تصنیف کرد که نامش «روح العارفین» بود و علمای مذاهب چهارگانه یعنی شافعی، حنفی، مالکی و حنبلی از آن استقبال کردند و خلیفه اجازه روایت آن کتاب را برای چهار طایفه با خط خود صادر کرد. (۳)

«فتوت» مسئله دیگری بود که مورد توجه ناصر بود. «فتیان» گروهی بودند که

ص: ۲۲۱

۱- ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۴۳۲.

۲- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲۷، ص ۷.

۳- هندوشاه نخجوانی، تجارت السلف، ص ۲۸۷.

اساس کارشان آداب جوان مردی بود. چهار ویژگی شخصیتی این گروه، عفت، شجاعت، سخاوت و عدالت بود. ناصر که به اهمیت و نفوذ این گروه، پی برده بود، به جمع آنها پیوست. او به دست «مالک بن عبد الجبار» لباس فتوت پوشید و زمانی که مالک بن عبد الجبار از دنیا رفت، ناصر خود، ریاست گروه فتیان را بر عهده گرفت و اعلام کرد کسوت فتوت همه افراد باطل است و باید مجدداً با دست خود او، لباس فتوت بپوشند. (۱)

بیشتر منابع تاریخی که درباره مذهب ناصر سخن گفته اند، او را شیعه یا متمایل به شیعه معرفی کرده اند و هر یک دلایل متفاوتی ارائه کرده اند. برخی از آنها توجه ناصر به شعائر شیعی را دلیل شیعی بودن او بیان می کنند. برخی هم حضور گسترده شیعیان در دستگاه ناصر را دلیل این مسأله می دانند. همچنین برخی اقدامات ناصر به نفع شیعیان و احترام او به ائمه شیعه علیه السلام را از جمله این دلایل معرفی می کنند.

اقدامات ناصر

یکی از اقدامات ناصر توجه او به مشاهد متبرکه شیعیان بود، به خصوص برای مشهد امام موسی بن جعفر علیه السلام احترام زیادی قائل بود. ناصر در سال ۵۸۰ هجری قمری، مشهد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را به عنوان مکان امن برای پناهندگان قرار داد، اگر چه این مسأله موجب تجمع افراد فاسد در این مکان گردید، (۲) اما هدف ناصر احترام به این مکان مقدس بود.

ص: ۲۲۲

۱- . خلعتبری، تاریخ خوارزمشاهیان، ص ۶۵.

۲- . ذهبی، تاریخ اسلام، ص ۵۸، حوادث ۵۷۱ تا ۵۸۰ ق.

یکی دیگر از اقدامات ناصر که در سال ۶۰۶ هجری قمری انجام داد، این بود که دستور داد در و شبکه ای از چوب ساختند و در سرداب سامرا و بر قبه ائمه مدفون در آنجا نصب کردند و این کار به وسیله معد بن حسین بن معد موسوی، برادرزاده نسب شناس بزرگ شیعه «فخار بن معد موسوی» (متوفی ۶۳۰ هجری قمری) صورت گرفت. (۱)

این اثر شیعی از دوره ناصر تا سال ۱۳۸۵ شمسی باقی بود که متأسفانه در اثر حمله تروریستی دشمنان اهل بیت علیه السلام با حمایت آمریکا به حرم مطهر امامان مدفون در سامرا و سرداب مطهر، این آثار به کلی از بین رفت. (۲)

اقدام دیگر ناصر این بود که در سال ۶۰۸ هجری قمری، دستور داد مسند «احمد بن حنبل» توسط یک فقیه شیعه به نام «صفی الدین معد بن محمد موسوی» در مشهد امام موسی بن جعفر تدریس شود و آنچه مهم است اینکه اولین مطلبی که از این کتاب در این مکان تدریس شد «مسند ابوبکر و ماجرای فدک» بود. (۳)

ناصر، خلیفه عباسی، علاوه بر اینکه به مقابر ائمه اطهار علیهم السلام توجه داشت، به محلات شیعه نشین و از جمله محله کرخ نیز توجه می کرد. او در دوران خلافت خود، به ساخت بناهایی در محله کرخ اقدام کرد. به همین منظور در این محله در کنار دجله و مجاورت آرامگاه عون و معین - که گفته می شد از فرزندان علی علیه السلام بوده اند - رباطی به نام «خلاطیه» ساخت و در آن آرام گاهی برای همسرش

ص: ۲۲۳

۱- . شیخ آقا بزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعه، ج ۳، ص ۱۸۲.

۲- . یعقوبی، محمد طاهر، شیعیان بغداد، ص ۱۲۶.

۳- . همان، ص ۱۲۷.

سلجوق خاتون، دختر سلاجقه روم، بنا کرد. همچنین ناصر برای خودش آرامگاهی کنار مرقد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در کاظمین ساخت. (۱)

این توجه ناصر به ائمه شیعه علیه السلام، نهایت توجه او را به عقاید شیعه می‌رساند؛ زیرا عباسیان برای خود آرامگاه اختصاصی داشتند که در «رصفه» قرار داشت. (۲) البته این گونه مواضع ناصر به ذائقه عباسیان خوش نمی‌آمد، همان گونه که وقتی ناصر از دنیا رفت، پسرش ظاهر که پس از او به خلافت رسید، اجازه نداد این خواسته ناصر انجام شود و دستور داد تا جنازه ناصر در «رصفه» کنار سایر خلفا دفن شود. (۳)

دیدگاه سیوطی و ابن عمار حنبلی درباره ناصر

سیوطی درباره ناصر می‌نویسد: ناصر شیعه بود و بر خلاف اجدادش، به مذهب امامیه تمایل داشت. (۴)

ابن عماد حنبلی درباره ناصر می‌نویسد: اوافعال متضاد انجام می‌داد، ولی به امامیه گرایش داشت و از دلائل شیعه بودن او ماجرای مجلس خطابه ابن جوزی را ذکر می‌کند که در حضور خلیفه ناصر از ابن جوزی پرسیدند: فاضل‌ترین مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله کیست؟ و ابن جوزی پاسخ داد: «أفضلهم بعده من كانت ابنته تحته» این سخن را اینگونه معنا می‌کنند که مقصود او از افضل، ابوبکر بوده است و چون ابن جوزی خودش حنبلی بود و از تمایلات شیعه ناصر بیمناک، چنین

ص: ۲۲۴

۱- همان، ص ۱۲۷.

۲- همان.

۳- سبط ابن جوزی، مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان، ص ۶۳۶.

۴- سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۳۶۱.

ابن جوزی در بغداد مجلس خطابه داشت و همواره سعی می کرد به سؤالات مورد اختلاف شیعه و سنی به گونه ای پاسخ دهد که طرفین راضی باشند. پاسخ او به افضل بودن علی علیه السلام یا ابوبکر هم از همین مقوله بود که از آن دو تفسیر می شود: آنان که به افضل بودن ابوبکر نظر دارند، می گویند مقصود این است که افضل پس از پیامبر کسی است که دختر او همسر پیامبر صلی الله علیه و آله است که مقصود عایشه دختر ابوبکر و همسر پیامبر است. آنان هم که به افضل بودن حضرت علی علیه السلام نظر دارند اینگونه تعبیر می کنند که افضل کسی است که دختر پیامبر همسر او بود و مقصود حضرت فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است که همسر حضرت علی علیه السلام بود. (۲)

نقد بر اقدامات ناصر

البته این که گفته شده است ناصر به شیعیان و حضرت علی علیه السلام ارادت داشته است و نسبت به ائمه اطهار علیه السلام احترام زیادی قائل بود، باید گفت: بسیاری از اهل تسنن هم به ائمه اطهار و مصائب آنان توجه خاصی داشتند. مثلاً سبط بن جوزی یک سنی بود، ولی در یکی از مجالس سخنرانی خود، اشعاری در رثای امام حسین علیه السلام خواند و در حالی که اشک از چشمانش جاری بود از منبر پایین آمد. (۳)

و اینکه گفته می شود ناصر به قبور ائمه اطهار علیه السلام و مشهد حضرت موسی بن

ص: ۲۲۵

۱- ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۵، ص ۹۸.

۲- ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۶۷.

۳- شیعیان بغداد، محمد طاهر یعقوبی، ص ۱۳۱.

جعفر علیه السلام توجه داشت و احترام خاصی برای آنها قائل بود، باید گفت: این مطلب در مورد بعضی دیگر از خلفای عباسی نیز که هیچ صحبتی از شیعه بودن آنها نبود، وجود داشت و حتی برخی سلاطین سلجوقی مانند آلب ارسلان و ملک شاه هم به زیارت قبور ائمه علیه السلام می رفتند و به عمران و آبادی آنها می پرداختند. (۱)

در خصوص حضور شیعیان در مناصب سیاسی و پست وزارت در دوره ناصر هم باید گفت: این موضوع در دوره دیگر خلفای عباسی، به خصوص خلفای پس از ناصر هم وجود داشت و عمدتاً وزارت در اختیار شیعیان قرار می گرفت. (۲)

مهمتر از نقدهای فوق، این که معمولاً وجود این امتیازات در دوران خلفای عباسی بر اساس مصالح و یا شایستگی بالای شیعیان به آنها داده می شد. و اگر برخی از خلفای عباسی اقدامی در جهت تکریم تشیع انجام می دادند، در مقابل، رفتار متضادی هم داشتند که تضعیف شیعیان و یا حمایت از اهل تسنن از آن جمله بود.

اوضاع سیاسی شیعیان بغداد در دوره خلافت ناصر

یکی از مسائل سیاسی در خصوص شیعیان بغداد تا پیش از خلافت ناصر، درگیری های آنان با اهل تسنن در محلات بغداد بود که هر از گاهی این درگیری ها موجب کشتار و قتل عام طرفین می شد و محله کرخ هم در این درگیری ها صدمات فراوانی دید.

ص: ۲۲۶

۱- همان.

۲- همان.

با آغاز خلافت ناصر، وضع سیاسی حاکم در روابط شیعیان و اهل تسنن در بغداد، بیش از هر چیز، تحت تأثیر سیاست های ناصر قرار گرفت، زیرا اولاً، جامعه اسلامی با یک خلیفه قدرتمند و در عین حال باهوش و مدبر مواجه بود.

ثانیاً: ناصر یک سازمان گسترده و منظم جاسوسی و اطلاعاتی ایجاد کرده بود که معمولاً حرکاتی که موجب ایجاد تنش و یا آشوب در جامعه می شد، از نگاه او دور نمی ماند.

ثالثاً: ناصر از ابتدای خلافت خود متمایل به شیعه ظاهر شد. و به تدریج مناصب مهم حکومتی را به شیعیان واگذار کرد، مثل منصب وزارت ابن قصاب و وزارت ابن مهدی و ابن امسینیا و

خلافت الظاهر بامر الله

الناصر لدین الله در سال ۶۲۲ هجری قمری وفات یافت. پس از مرگ وی تا پایان خلافت عباسی، سه خلیفه به قدرت رسیدند؛ ظاهر (۶۲۲-۶۲۳ ق)، مستنصر (۶۲۳-۶۴۰ ق) و مستعصم (۶۴۰-۶۵۶ ق).

دوران خلافت ظاهر، بسیار کوتاه و قریب نه ماه بود و در سال ۶۲۳ هجری قمری، در گذشت. (۱) ظاهر در زمان بیعت، پنجاه و دو ساله بود و در آن اوقات می گفت: دگانی که بقال بعد از نماز دیگر بگشاید، پیداست که چقدر معامله کند. (۲)

او حنبلی مذهب بود، اما وقتی به خلافت رسید، سه تن از چهار نفر از افراد مشهوری که با او بیعت کردند، شیعه بودند؛ محمد بن عبد الکریم برزقمی نائب

ص: ۲۲۷

۱- ابن اثیر، کامل، ج ۲۷، ص ۹-۴۶.

۲- تاریخ روضه الصفا، ج ۳، میر خواند، ص ۲۷۵۸.

الوزارة، عضد الدوله ابو نصر ضحاک استاد الدار شيعه، ناصر نقيب قوام الدين حسن بن معد موسوی، و شخص چهارم که از اهل تسنن است، محیی الدين بن فضلان قاضي، شافعی مذهب بود. (۱))

مورخان اهل تسنن هنگام سخن گفتن از ناصر، معمولاً از او به بدی یاد کرده و او را خلیفه ی بد سیرت معرفی نموده اند، اما هنگام سخن گفتن از ظاهر، از او به نیکی یاد کرده اند؛ چرا که وی بر خلاف ناصر، متعصب بر مذاهب اهل تسنن بود. (۲))
برخی از مورخان، او را به عمر بن عبد العزیر اموی تشبیه کرده و از گرایش او به مذهب اهل تسنن تجلیل کرده اند.

وضعیت شیعیان در دوره الظاهر بامرالله

در عصر خلافت ظاهر، تغییر خاصی در خلافت شیعیان پدید نیامد. سمت وزارت در این دوره همچنان در اختیار مؤید الدین قمی بود. (۳)) سمت استاد الداری نیز در اختیار یکی از شیعیان به نام ابونصر محمد بن ضحاک بود. (۴))

حادثه گزارش شده در دوره ظاهر که برای شیعیان نیز مهم بود، حادثه آتش سوزی در مرقد امامین^۱ در کاظمین بود. دلیل این آتش سوزی مشخص نبود، اما شیعیان آن را به خلیفه ظاهر نسبت دادند. به همین دلیل، خلیفه که از بروز آشوب و درگیری های اجتماعی هراسان بود، بلافاصله دستور بازسازی حرم کاظمین را صادر کرد و مقرر شد هزینه بازسازی از محل درآمد جزیه ای که از

ص: ۲۲۸

-
- ۱- . ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۲۲ ص ۲۶۶، ذیل الظاهر، بامرالله.
 - ۲- . سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۳۶۷.
 - ۳- . ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۴۴۲.
 - ۴- . ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۲۲، ص ۲۶۶، ذیل الظاهر بامرالله.

اهل ذمه اخذ می شد، تأمین گردد. (۱)

بازسازی حرم کاظمین در دوره ظاهر آغاز شد و با مرگ او در دوره مستنصر ادامه یافت و به پایان رسید. این آتش سوزی و بازسازی، همان حادثه ای است که ابن فوطی از آن به «خواست خدا» تعبیر می کند، زیرا در دوره خلیفه قائم، ارسالن بساسیری دستور ساخت گنبد و بارگاه برای کاظمین را صادر کرد و این کار انجام شد، اما ابن فوطی این را خواست خدا دانسته است که بنایی را که بساسیری ساخته بود، آتش بگیرد تا منت او بر سر ائمه اطهار علیه السلام و شیعیان نباشد. (۲)

خلافت المستنصر بالله

پس از ظاهر، فرزند بزرگ او، ابوجعفر منصور، ملقب به «المستنصر» به خلافت رسید. مستنصر تعصب مذهبی نداشت و به همین دلیل، روابط شیعه و سنی در دوره خلافت او همراه با آرامش بود. خود مستنصر چندین بار به زیارت قبور ائمه شیعه علیه السلام رفت و به شیعیان مقیم در آن مکان بخشش زیادی کرد.

همچنین مستنصر به علماء و فقهای شیعه احترام می گذاشت و در صدد بود تا آنها را وارد مسائل سیاسی نماید، ضمن اینکه به دستور او، برای رفاه حال شیعیان و بازسازی قبور ائمه علیه السلام، اقداماتی صورت می گرفت.

در دوران مستنصر، مناصب مهم سیاسی از جمله وزارت، در اختیار شیعیان بود. مؤید الدین قمی که وزارت را در دوران دو خلیفه قبلی یعنی ناصر و ظاهر بر عهده داشت، باز هم در این سمت ابقاء شد و بیش از پنج سال از دوره

ص: ۲۲۹

۱- هندوشاه نخجوانی، تجارب السلف، ص ۳۰۸.

۲- یعقوبی، محمد طاهر، شیعیان بغداد، ص ۱۵۶-۱۵۷.

خلافت مستنصر وزیر بود. در این دوره، نقشه ترور وزیر توسط یکی از سربازان ترک، که به خاطر عدم دریافت حقوق ناراضی بود، ناکام ماند. (۱)

در دوران وزارت قمی، پسرش فخرالدین احمد هم نفوذ فراوان داشت. او فردی ادیب و فاضل بود و در دربار مستنصر، سمت ریاست شرطه و محتسبی بغداد را در اختیار داشت. (۲) او به علمای شیعه احترام زیادی می گذاشت. وقتی شمس الدین فخار بن محمد موسوی (از خاندان معد که شیعه بود) به بغداد آمد، او را بسیار احترام کرد. شمس الدین فخار شعری در مدح فخرالدین گفت و او هم وعده داد که سفارش او را به پدرش یعنی قمی وزیر خواهد کرد و هزار دینار به همراه یک جامه فاخر به او هدیه داد. (۳)

در سال ۶۲۷ هجری قمری، مستنصر مأموریت اقدامات عمرانی در محله کرخ را به فخرالدین واگذار کرد. فخرالدین صفات خوبی داشت و به علما احترام می گذاشت، اما اخلاق خوبی نداشت و به مردم ستم می کرد و در دوران محتسبی خود بر بغداد، مجازات های سختی بر مردم اعمال نمود که هم مردم از او تنفر پیدا کردند و هم خلیفه مستنصر نسبت به پدر او یعنی وزیر بدبین شد. وزیر مؤید الدین قمی پس از ۲۳ سال وزارت، از کار برکنار شد و علت برکناری او همان اقدامات نابجای فرزندش فخرالدین بوده است. بدین روی، خلیفه، پدر و فرزند را به زندان انداخت که هر دو در زندان درگذشتند. (۴)

یکی از خاندان های شیعه، خاندان مختار بود. از این خانواده جلال الدین

ص: ۲۳۰

۱- ابن فوطی، الحوادث الجامعه، ص ۱۱-۱۳.

۲- هندوشاه نخبجوانی، تجارب السلف، ص ۳۰۵.

۳- ابن فوطی، الحوادث الجامعه، ص ۸.

۴- شیعیان بغداد، یعقوبی، محمد طاهر، ص ۱۵۸.

عبدالله بن مختار علوی، از مشایخ فتوّت و صاحب فتوی بود و خلیفه ناصر در این موضوع به او مراجعه می کرد. مستنصر به پیشنهاد او، در کنار مرقد حضرت علی علیه السلام لباس فتوّت پوشید. (۱)

خلافت مستعصم

مستعصم (۶۴۰-۶۵۶ هجری قمری) آخرین خلیفه عباسی بود. دوره خلافت او از این نظر مهم است که پایان آن مساوی با انقراض خلافت عباسی است. ضمن آنکه وضع شیعیان در این دوره، با دوره های پیشین متفاوت بود. مستنصر در جمادی الآخر سال ۶۴۰ هجری قمری، در گذشت. (۲)

وقتی مستنصر در گذشت، درگیری میان درباریان که نشأت گرفته از اختلافات تشیع و تسنن درباریان بود، دوباره زنده شد. اهل تسنن به تکاپو افتادند تا خود تکلیف خلافت را معین کنند و به همین دلیل، ابن ناقد وزیر و ابن علقمی استاد الدار خلیفه به مدت یک شبانه روز از مرگ خلیفه مستنصر بی خبر بودند و زمانی که از موضوع خلافت مستعصم آگاه شدند، با او بیعت کردند. (۳) در واقع، اهل تسنن با مخفی کردن مرگ خلیفه، در صدد بودند به دور از رأی و نظر دیگران، خلیفه مورد نظر خود را انتخاب کنند، به همین جهت مرگ خلیفه را از ابن علقمی و ابن ناقد پنهان کردند، زیرا تفکر این افراد، چون که شیعه بودند، با تفکر آنها در تقابل بود.

مستعصم پس از رسیدن به خلافت، ابن ناقد را در منصب وزارت ابقاء کرد و

ص: ۲۳۱

۱- ابن فوطی، الحوادث و الجامعه، ص ۷ و ۲۰.

۲- همان، ص ۹۴.

۳- هندوشاه نخجوانی، تجارب السلف، ص ۳۱۸.

ابن علقمی هم در سمت استاد الداری خلیفه حضور داشت تا اینکه در سال ۶۴۲ هجری قمری، ابن ناقد از دنیا رفت و خلیفه استاد الدار خود ابن علقمی را به وزارت منصوب کرد. (۱)

ابن علقمی فردی توانا، با تدبیر و سیاست مدار بود، و با توجه به نفوذ اهل تسنن، که با خلافت مستعصم شدت گرفت، اگر ابن علقمی از چنین صفاتی برخوردار نبود، نمی توانست به مقام وزارت دست یابد. در واقع با توجه به نفوذ اهل تسنن، شاید خلیفه، شخص لایقی را در میان آنها نیافت که ابن علقمی را به وزارت منصوب کرد؛ همان گونه که مقام استاد الداری را به محیی الدین جوزی حنبلی واگذار کرد. (۲)

در مجموع، اگر چه مقام مهم وزارت در اختیار شیعیان بود، اما نفوذ اهل تسنن فراگیر بود و دربار خلیفه عملاً در اختیار آنها قرار داشت. این موضوع حاکی از آن است که وجود خلیفه ضعیف و بی تدبیر، موجب افزایش اختلافات میان رجال سیاسی و دربار، بخصوص شیعه و سنی می شد و این خواست اهل تسنن بود که به آن نیز دست یافتند.

نظریه ابن طقطقی درباره مستعصم

ابن طقطقی درباره مستعصم می نویسد: در سال ۶۴۰ هجری قمری، با مستعصم بالله برای خلافت بیعت شد، او مردی خیرخواه، متدین، نرم خو، خوش خلق، سبک روح و عقیف اللسان بود. قرآن را حفظ بود و خطی نمکین داشت، اما بی اراده، ناتوان، غافل از امور مملکت و بی خبر از حقایق بود. او بیشتر

ص: ۲۳۲

۱- ابن فوطی، الحوادث الجامعه، ص ۱۱۸.

۲- همان، ص ۱۲۹.

اوقاتش را صرف شنیدن موسیقی و نواهای خوش می کرد. همچنین اصحاب و یاران او همگی نادان و از فرومایگان بودند و بر وی تسلط داشتند، به جز وزیر او این علقمی که از برجستگان و خردمندان بود، ولی گفتارش مردود و دستش بسته و صبح و شام در انتظار عزل و زندان بود. (۱)

نظریه ابن العبری درباره مستعصم

ابن العبری درباره مستعصم می نویسد: او مردی خوش خوار و لذت جو و شیفته بازی با پرندگان بود، زنان بر او چیره بودند، رأیی ناتوان و عزمی سست داشت و از واجبات امور مملکت غفلت می ورزید. وقتی به او گفتند پیش از حمله مغول چاره ای بیندیشیم، گفت: بغداد برای من بس است. آن ها نیز وقتی من همه بلاد را رها کردم و به بغداد قناعت نمودم، این اندک را بسیار نمی شمارند و تا زمانی که من در بغداد هستم این ها به این شهر حمله نخواهند کرد. (۲)

اقدامات مستعصم برای شیعیان با اغراض سیاسی

با توجه به این که شیعیان از دوره ناصر به قدرت فزاینده ای دست یافتند، مستعصم مجبور بود برای حفظ تعادل میان شیعه و سنی، اقداماتی برای تشیع انجام دهد.

در منازعات میان شیعه و سنی، خلیفه بیشتر به جانب داری از اهل تسنن می پرداخت، زیرا در مذهب متعصب بود و بیشتر اطرافیان او از اهل تسنن و در او تأثیر گذار بودند. اما مستعصم برای حفظ تعادل و راضی نگه داشتن شیعیان، به

ص: ۲۳۳

۱- ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۴۴۵.

۲- ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ص ۳۵۲.

آنها نیز توجه می کرد؛ از جمله این که به زیارت قبور ائمه اطهار علیه السّلام می رفت و اقدام به بازسازی و تعمیر این مکان ها می نمود.

در سال ۶۴۱ هجری قمری، به زیارت مرقد حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام رفت، با اینکه هوا بارانی بود و همچنین در همان سال، به زیارت قبر سلمان در مدائن رفت. (۱)

مستعصم همچنین در ۶۴۱ هجری قمری، دارالضیافه ای برای علویان مقیم مشهد حضرت موسی بن جعفر، ایجاد کرد. (۲) در سال ۶۵۱ ق، خلیفه به زیارت مشهد امام حسین علیه السّلام رفت و اموال فراوانی صدقه داد و سپس به زیارت مشهد حضرت علی علیه السّلام رفت و در آنجا نیز صدقات زیادی داد. (۳)

مستعصم می دانست که در دربار، اهل تسنن متعصب و تندرو وجود دارند و از سوی دیگر شیعیان هم قدرتمند و با نفوذ هستند و وزارت ابن علقمی نمونه این قدرت بود، بنابراین لازم بود خلیفه به امور ارزشی شیعیان توجه کند تا قدری از التهابات سیاسی و اختلافات کاسته شود. البته این موضوع به ضعف خلیفه مربوط می شد. زیرا تاوان تندروی و افراط اطرافیان را علی رغم عقاید مذهبی خود پرداخت می نمود؛ یعنی بعید است مستعصم، که فردی متعصب در تسنن بود، تمایل به زیارت قبور ائمه اطهار علیه السّلام داشته باشد، اما برای حفظ تعادل سیاسی به این کار اقدام می کرد.

ص: ۲۳۴

۱- شیعیان بغداد، یعقوبی، محمد طاهر، ص ۱۶۳.

۲- همان.

۳- همان.

از دوره خلافت ناصر تا پایان خلافت مستنصر (از سال ۵۷۵ تا ۶۴۰ ق) نزاع و درگیری میان شیعه و سنی در بغداد بسیار محدود و خفیف بود، به جز چند سال اول خلافت ناصر که آن هم به دلیل عدم کنترل او بر اوضاع، درگیری های چندی رخ داد، ولی از آن پس، به طور بسیار محدود تنش های سیاسی و مذهبی رخ داد.

آغاز خلافت مستعصم، که همراه با قدرت گیری اهل تسنن و ترکان سنی بود، با شروع درگیری ها نیز همراه شد.

در سال ۶۴۰ ق، اهل تسنن محله «سوق السلطان» با شیعیان محله «مختاره» درگیر شدند و تعدادی از طرفین کشته شدند. (۱)

در سال ۶۵۳ ق، برگزاری مراسم مذهبی از سوی شیعیان با واکنش شدید اهل تسنن مواجه شد که موجب آشوب و درگیری میان اهالی کرخ و باب البصره گردیده و عده زیادی کشته شدند. (۲)

در دهه پایانی خلافت مستعصم، اوضاع کلی جامعه نامناسب بود؛ عواملی مانند قحطی و خشک سالی و طغیان رود دجله، موجب خسارت و کمبود مواد غذایی و به طور کلی، وضع بد اقتصادی مردم شد. از یک سو هجوم مغولها به عراق نیز سرایت کرد و خبر سیاسی و تأثیرات اقتصادی آن نمایان شد. از سوی دیگر، درباریان و اهل تسنن، به شدت در صدد کسب قدرت بیشتر بودند و به همین منظور، به تضعیف خلیفه پرداختند تا هر چه بیشتر بر او و خلافت مسلط

ص: ۲۳۵

۱- ابن فوطی، الحوادث الجامعه، ص ۱۰۷.

۲- همان، ص ۱۷۳.

شوند. همچنین درگیری های سیاسی میان شیعه و سنی افزایش یافت و اثرات آن در اجتماع نمایان شد. (۱)

واقعه کرخ (۶۵۴ ق) و مظلومیت شیعیان

در سال ۶۵۴ ق و در اواخر عمر خلافت عباسی، حادثه ای اتفاق افتاد که اگر چه ابتدا با یک جریان ساده آغاز شد، اما به یک درگیری بزرگ میان شیعه و سنی منجر شد و به حادثه کرخ مشهور شد که تأثیرات آن گسترده و با اهمیت بود، به گونه ای که این واقعه با سقوط بغداد پیوند خورد و کسانی که ابن علقمی وزیر را عامل سقوط بغداد معرفی می کنند، انگیزه او را از همکاری با مغول ها، انتقام از واقعه کرخ می دانند.

ماجرا از آنجا شروع شد که در ذی الحجه سال ۶۵۴ ق، یکی از شیعیان محله کرخ، اقدام به قتل یکی از افراد اهل تسنن کرد. اطرافیان خلیفه موضوع را به اطلاع او رساندند و مسأله را بزرگ جلوه دادند و مردم کرخ را مایه فساد و تباهی معرفی کردند. خلیفه هم فرمان تنبیه کردن آنها را

صادر کرد. (۲) در پی صدور فرمان خلیفه، اهل تسنن با فرماندهی درباریان سنی مذهب که در رأس آنها فرزند خلیفه «مجاهدالدین ایبک دواتدار» قرار داشت، به سوی کرخ حرکت کردند تا به غارت آن اقدام نمایند. گروهی از مردم عوام هم همراه آنها به راه افتادند و محله کرخ را به آتش کشیدند، تاراج کردند، بسیاری از زن های شیعه را به اسارت بردند، عده کثیری را به قتل رساندند و بی حرمتی زیادی را روا داشتند، به

ص: ۲۳۶

۱- . همان، ص ۱۷۳-۱۷۴.

۲- . همان، ص ۱۷۹.

گونه ای که خود مهاجمان با یکدیگر به رقابت برخاستند و به ربودن غنیمت‌ها از یکدیگر اقدام می‌کردند. خبر این واقعه و عمل کرد سپاه را به خلیفه دادند و خلیفه دستور توقف داد و به مردم کرخ امان داد. در این حال، بعضی از مردم کرخ به خانه‌های خود بازگشتند. اما برخی از مهاجمان که از عوامل اهل تسنن بودند، حاضر به خروج از کرخ نبودند که با زور و کشتن تعدادی، آنها را بیرون کردند. خلیفه به سپاهیان دستور داد هر چه را که غارت کرده‌اند به صاحبانش برگردانند. اموال بسیاری جمع شده بود. مردم کرخ هم اقدام به پس گرفتن اموال خود کردند. همچنین خلیفه دستور داد زنان و اسیران را هم به صاحبانشان بازگردانند و در پایان کار، قاتل شخص سنی را بر دروازه شهر به دار آویختند. (۱)

همچنین در سال ۶۵۴ هجری قمری، مجدداً درگیری میان محله‌های اهل تسنن ایجاد شد و اهالی کرخ که از وضعیت خود ناراضی بودند، در این نزاع‌ها مداخله کردند و به کشتار عده زیادی پرداختند و در پی آن، خلیفه دستور سرکوب اهالی کرخ را صادر کرد که منجر به آتش زدن خانه‌ها و غارت آن‌ها شد. (۲)

در مجموع، دوران «مستعصم» برای شیعیان بغداد دوره‌ای نه تنها همراه با محدودیت بلکه همراه با محنت بود. واقعه کرخ چنان شیعیان را اندوهگین ساخته بود که هیچ

مرهمی نمی‌توانست درد آنها را تسکین دهد و البته این واقعه بیش از هر کس، متوجه اطرافیان خلیفه بود و شاید بتوان گفت: آنها خلیفه را فریب دادند و دستور حمله به کرخ را از او گرفتند و گرنه خلیفه برای ایجاد

ص: ۲۳۷

۱- ابن فوطی، الحوادث الجامعه، ص ۱۷۹.

۲- همان، ص ۱۸۸.

تعداد، حاضر بود به زیارت قبور ائمه اطهار علیه السلام برود و به شیعیان امتیاز بدهد. اما چون ناتوان و بی تدبیر بود، چنین دستوراتی هم صادر کرد و اطرافیان خلیفه نیز، که هنگام به قدرت رساندن او تلاش می کردند، خواهان چنین خلیفه ای بودند که بتواند این گونه از او استفاده کنند و به رقیب دیرینه خود یعنی شیعیان لطمه وارد کنند. به همین منظور، ایجاد محدودیت و مظلومیت برای شیعیان حتی در مراسم مذهبی، اعمال می شد. در سال ۶۴۸ ق، عزاداری و مرثیه خوانی و خواندن مقتل حسین بن علی علیه السلام برای اهالی کرخ و مختاره ممنوع شد. (۱)

سرانجام مستعصم پس از مدت شانزده سال خلافت، در سال ۶۵۵ هجری هنگام حمله مهاجمین مغول، به دست «هلاکوخان» کشته شد و بدین وسیله سلسله عباسیان در بغداد منقرض گردید. چنانچه سعدی می گوید:

در آن ایام که ما را وقت خوش بود

ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود (۲)

اتهامات ناروا نسبت به ابن علقمی شیعی

متأسفانه برخی منابع در صدد هستند ثابت کنند که اصل تصمیم مغول ها در حمله به بغداد به تحریک و دعوت ابن علقمی بود، ولی همان طور که بیان شد حرکت مغول ها مسئله ای طبیعی و جزئی از تهاجم های دنباله دار آنها بود.

در خصوص نقش ابن علقمی در سقوط بغداد، منابع اهل تسنن تمامی اتهامات را متوجه وی می دانند و او را بانی و مسبب اصلی در سقوط بغداد و خلافت عباسی می شمرند. در خصوص کاهش سپاه معتقدند؛ او خلیفه را به

ص: ۲۳۸

۱- همان، ص ۱۵۵.

۲- خاتم الانبیاء و ظهور اسلام، محمد اعظم بنی عباسیان بستگی، ص ۲۶۵.

کاهش سپاه متقاعد کرد و دلیل آنها این است که ابن

علقمی به خلیفه پیشنهاد داد با قطع حقوق سپاه، زمینه را برای فرستادن هدایای با ارزش برای مغول ها آماده کند تا شرایط صلح برقرار شود، در حالی که برخی منابع در مقابل می گویند: خلیفه عامل اصلی کاهش سپاه بود و ابن علقمی در صدد تجهیز سپاه بود، ولی خلیفه حاضر به همکاری و پرداخت هزینه های آن نبود.

مسئله دیگری که به ابن علقمی نسبت داده می شود ارتباط او با مغول ها است.

البته صرف ارتباط نمی تواند موجب اتهام شود، اما منابع اهل تسنن ارتباط مخفیانه و تحریک مغول ها برای حمله به بغداد را به ابن علقمی نسبت می دهند و در مقابل، منابعی که مدافع ابن علقمی هستند، در نفی این اتهام تلاش خاصی ندارند. اما یک حداقل رابطه را در مورد وزیر با مغولان می توان پذیرفت و آن زمانی بود که وزیر به طور رسمی نزد هلاکو رفت و علت آن هم تقاضای خود هلاکو بود و خلیفه نیز وزیر را تشویق به رفتن نمود و در آن ملاقات، هلاکو ابن علقمی را پسندید و از این مقطع، می توان رابطه حسنه میان وزیر و هلاکو را به طور قطع تأیید کرد، اگر چه در مورد پیش از این زمان هم نمی توان به طور قطع، رابطه این دو را نفی نمود و همانطور که ذکر شد، صرف رابطه ابن علقمی با هلاکو خان دلیل بر حمله و حرکت مغول ها نیست، بلکه این حمله یک حرکت و انقلاب درونی و طبیعی بود که از مغول ها سرزد و اینکه ابن علقمی در پاره ای از زندگی خود ارتباط با هلاکو خان داشت و باعث حمله مغول شد، مدعای بدون ادعا است.

مسأله نامه وزیر به ابن صلابیا، حاکم شیعه اربل، یکی دیگر از مطالب بحث برانگیز در این موضوع است که وزیر از حادثه کرخ به شدت شکوه نمود، ولی

منابع، انگیزه اصلی وزیر را کمک به مغول برای انتقام از واقعه کرخ می دانند. (۱)

از مباحث فوق می توان چنین نتیجه گرفت که ابن علقمی یک شیعی متعصب بود و تقابل اهل تسنن با شیعیان بخصوص ابن علقمی در سالهای پایانی به اوج خود رسیده بود. درباره کاهش سپاه بغداد نمی توان نقش ابن علقمی را پذیرفت، اما در ارتباط او با مغول ها نمی توان ابن علقمی را تبرئه کرد، البته نه به نحوی که منابع اهل تسنن ذکر کرده اند؛ یعنی ارتباط مخفیانه که موجب تحریک مغول ها برای حمله به بغداد شود.

علل بقاء تشیع

کسانی که صفحات گذشته را خوانده اند یک سؤال برایشان پیش می آید که چرا شیعیان منقرض نشده اند و عباسیان با آن همه قدرت و شکوه و جلالت منقرض شده اند؟ اصلاً چرا با آن همه مبارزات خونین از صدر اسلام تاکنون شیعیان باقی مانده اند؟ خلاصه با آن همه مصیبت ها، چه در دوران امویان و چه در دوران عباسیان و ... چه شد که در همه ی کشورهای روی زمین، هنوز شیعه موجود است؟ در صورتی که با این مقدمه باید اثری از شیعیان نباشد.

آنچه مهم است این است که در تمام مصائب تاریخ، برای شیعیان هیچ پشتیبان دیگری غیر از عقیده و ایمان وجود نداشت و اکثر انقلاب های شیعیان همواره با شکست و فرار همراه بود.

به رغم این همه اسباب انقراض و نابودی، سرّ بقاء و ترویج تشیع در چیست؟ و چه شده است که اکنون میلیونها شیعه در روی زمین زندگی می کنند؟ چرا روز به روز بر تعداد شیعیان افزوده می شود؟

ص: ۲۴۰

علت بقاء تشیع این است که شیعه طبق سفارش رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم متمسک به دو ثقل؛ یعنی قرآن و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شده است.

این اتصال و ارتباط شیعه با این دو شیء گرانبها در طول حیاتش، باعث شده است که شیعه همواره مورد حمایت و حفاظت خدای تعالی و خاندان عصمت و طهارت علیه السّلام باشند و خاندان عصمت و طهارت علیه السّلام با تحمل هر گونه سختی و حتی شهادت، با تمام توان از مکتب شیعه که در واقع همان اسلام اصیل است، حفاظت نموده اند و گرچه شیعه در طول تاریخ با بحران های جدی مواجه شده است ولی چون اهل بیت علیه السّلام مجری اوامر الهی بوده و با قدرت الهی تأیید شده بودند، باعث بقاء شیعه گردیده اند.

در دوران غیبت امام عصر علمای شیعه که پیرو و دنباله روی اهل بیت علیه السّلام بوده اند، راه آن ها را ادامه داده و با حمایت های الهی و عنایات اهل بیت علیه السّلام نقش مهمی در حفاظت و بقای تشیع ایفا نموده اند.

بنابراین شیعه همواره مؤید به تأییدات الهی و خاندان عصمت و طهارت علیه السّلام بوده و با وجود دشمنان سرسخت و بی رحم و خونخواری که داشته است باقی مانده و به حیات خود ادامه داده است.

ص: ۲۴۱

سال هجرت ششصد و پنجاه و شش

روز یک شنبه، چهارم از صفر

شد خلیفه جانب عقبی روان

دولت عباسیان آمد بسر (۱)

هلاکو خان پسر تولی خان بن چنگیز مغول از صحرای چین و ممالک شرق، در سال ۶۵۴ هجری به کشورهای غرب حمله و هجوم آورد و مجموعه قلاع و شهرها را تسخیر و چه بسا شهرهای معمور را با خاک مسطح گردانید. (۲)

زمانی که شرایط هلاکو از سوی خلیفه پذیرفته نشد، هلاکو تصمیم قطعی خود را مبنی بر تصرف بغداد عملی کرد. در این زمان، شهرهای مسیر بغداد یکی پس از دیگری در برابر تهاجم مغول ها سقوط کرد و حاکمانی مثل بدرالدین لؤلؤ، حاکم موصل، و اتابک ابوبکر، حاکم فارس، به مغول ها پیوستند. (۳)

تنها امیری که به خلیفه وفادار ماند، ابن صلابیا امیر شیعه اربل بود که به گفته همدانی، او در صدد تجهیز سپاه برای مقابله با مغول ها بود که خلیفه توجهی به اقدام او نکرد. (۴)

هلاکو خان متوجه بغداد شد، اردوی هلاکو و لشکر بی شمار مغول، بغداد را

ص: ۲۴۴

۱- از نصیر الدین طوسی.

۲- خاتم الانبیاء و ظهور اسلام، محمد اعظم بنی عباسیان سبتکی، ص ۲۶۵.

۳- عطا ملک جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۲، ص ۱۹۰.

۴- رشید الدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۱۰۰۵.

محاصره کرده و برج و بارو و دیوارهای گرد شهر را بوسیله منجنیق سنگ باران نموده، پس از مدتی محاصره طولانی که به طور کلی آذوقه بر روی مردم شهر مسدود شده بود، ناچار با اصرار و تکلیف یکی از وزراء؛ علی بن محمد علقمی که گویا در خفا با هلاکو مرتبط بود، تسلیم شدند.

هنگامی که هلاکو به بغداد نزدیک شد، سپاه خلیفه که حدود هزار نفر بودند شکست خورد، اگر چه در مراحل اولیه پیروزی هایی داشت. (۱) درباره خلیفه گفته شده است که حتی در حین جنگ هم توجهی به امور نداشت، به گونه ای که در زمان درگیری سپاه خلیفه با مغول ها، او در حجره خود مشغول تماشای نمایش کنیزک خود بود. در این زمان، تیری از پنجره وارد شد و دخترک را به قتل رساند که همین موجب وحشت خلیفه شد. (۲)

پس از این ماجرا، خلیفه که متوجه وخامت اوضاع شده بود و از امدادهای غیبی نا امید شد، ابن علقمی و ابن درنوس را با هدایای فراوان نزد هلاکو فرستاد، اما هلاکو نمایندگان خلیفه را نپذیرفت. (۳)

نقش شیعیان در حادثه سقوط بغداد و انقراض بنی عباس

درباره نقش توده شیعیان در حادثه سقوط بغداد، منابع سکوت اختیار کرده اند و شاید آن قدر ابن علقمی و نقش او برای آنها مهم بوده است که تمام صفحه را به او اختصاص داده اند.

البته نمی توان نقش چندانی برای شیعیان قائل شد، زیرا در این واقعه، مردم

ص: ۲۴۵

۱- ابن فوطی، الحوادث الجامعه، ص ۱۹۲.

۲- همان.

۳- همان، ص ۱۹۳.

اعم از شیعه و سنی نقش آفرین نبودند و حادثه سقوط بغداد پیش از آنکه یک واقعه نظامی باشد، یک واقعه سیاسی بود. سقوط بغداد با جنگ صورت نگرفت و اگر هم جنگی رخ داد، بسیار مختصر و کوتاه بود و اصولاً دفاعی انجام نشد که در آن برای شیعیان نقشی قائل شویم. به همین دلیل، منابع اعم از شیعه و سنی، در این خصوص مطلبی ارائه نمی دهند. اما اینکه هلاکو و مغول ها در ماجرای سقوط بغداد با شیعیان چگونه رفتار کردند، برخی بر این عقیده اند که شیعیان در این واقعه، از مصونیت برخوردار شدند و شاید نقش ابن علقمی و همچنین خواجه نصیر الدین طوسی در این مصونیت مورد نظر باشد.

در تاریخ جهانگشا آمده است: هلاکو هنگام فتح بغداد دستور داد: بنویسند جماعت سادات و دانشمندان و مشایخ و کسانی که با ما جنگ نکنند در امان هستند. (۱)

مغول ها پس از قتل خلیفه، به قتل و غارت در شهر پرداختند که عده زیادی در این حادثه کشته شدند. «ابن فوطی» مکان های امنی را برای مردم هنگام تهاجم مغول ها معرفی می کند. خانه ابن علقمی و صاحب دیوان ابن دامغانی و خانه حاجب الباب ابن دوامی برای مردم، محله های امن بودند. (۲)

همچنین ابن فوطی از تجار بغداد سخن می گوید که در واقعه سقوط بغداد به عنوان جاسوسان هلاکو نقش داشتند و هنگام تهاجم، منزل برخی از این تجار هم برای مردم محل امن شده بود. (۳)

ص: ۲۴۶

۱- . عطا ملک جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۲۸۸.

۲- . ابن فوطی، الحوادث الجامعه، ص ۱۹۵.

۳- . همان، ص ۱۶۲ و ۱۹۵.

مظلومیت شیعیان حتی هنگام حمله مغول

در زمان خلافت عباسیان، اکثر حکم رانان عباسی، ظلم های بی شماری را نسبت به علویان روا داشتند و همیشه آنها را در خفقان شدید قرار می دادند تا اینکه سرانجام این ظلم هادامنگیر خودشان شد و بستر انقراض حکومت آنها را مهیا کرد.

در هنگام حمله مغول به بغداد، از طرف گروه مهاجم، ظلم های زیادی به شیعیان وارد شد، به طوری که همدانی در کتاب جامع التواریخ خود می نویسد: مغول ها در ماجرای حملات خود، به مرقد ائمه تشیع علیه السلام مانند مشهد موسی بن جعفر علیه السلام آسیب رساندند و آن را ویران کرده و به آتش کشیدند. (۱)

پس می توان به این نتیجه رسید که وقتی به مرقد پیشوای شیعیان چنین اهانتی را روا داشته اند، به طریق اولی نسبت به خود شیعیان جسارت های شدیدتری را تحمیل کردند و به غارت و کشتار آنها پرداختند.

علل انقراض بنی العباس

۱. فقدان عدالت اجتماعی: اکثر خلفای عباسی با روی کار آمدن، فقط در فکر تزیید ظلم بودند (۲) و هیچ وقت نتوانستند عدالت را

در جامعه و حکومت پیاده کنند تا آنجا که مردم ستم دیده حتی حسرت روزگار ظلم و جور امویان را می بردند. (۳) و هجوم هلاکوخان مغول را با آن همه خونریزی و مصیبت نیز، راه

ص: ۲۴۷

۱- رشید الدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۱۰۱۷.

۲- البته بعضی از خلفای عباسی مثل ناصر رفتار مناسبی با شیعیان هم عصر خود داشتند ولی همین اشغال منصب خلافت، خود ظلم عظیمی است.

۳- الاغانی، ج ۱۶، ص ۸۴.

نجاتی برای خود می شمردند. در همین ایام ظهور سلسله های مختلف حکومتی در سراسر قلمرو اسلامی تا آنجا پیش رفته بود که به قولی «هیچ کس حاضر نشد به خاطر عباسیان دست به پیکار بزند...» (۱).

۲. سرایت کردن اختلافات و خصومت های میان دیوان سالاران و درباریان - خصوصاً اختلافات میان شیعه و سنی - به جامعه.

۳. سال ۶۵۴ ق، حادثه کوچکی میان شیعه و سنی به بحرانی بزرگ تبدیل شد که واقعه معروف «کرخ» را رقم زد، در حالی که می توانستند با اندک تأملی، حکم شرعی آن را جاری کنند و کار به نزاع بزرگ میان شیعیان و اهل تسنن سوق داده نشود.

۴. حرکت مغول ها به بغداد امری قابل پیش بینی بود و خلیفه می توانست لشکر خود را برای جنگ مهیا کند، ولی در خانه نشست و مشغول خوش گذرانی بود.

۵. رواج زرق و برق و تبذیر و اسراف در امور حکومتی. (۲).

ص: ۲۴۸

۱- . برتوادشپولر، جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۵۷.

۲- . برای نمونه به کتاب کلیات عقاید ابن خلدون، ص ۲۳۲ به بعد مراجعه فرمایید.

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲۰ جلدی، ۱۹۶۴م، دار احیاء الکتب العربیه.
۲. ابو مسلم از واقعیت تا افسانه، دکتر مهدی علائی حسینی، مشهد: انتشارات استان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۳. الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، ابو ریحان بیرونی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳ش.
۴. اثبات الوصیه، مسعودی، الطبعة الرابعة، نجف: المطبعة الحیدریه، ۱۳۸۱هـ-ق.
۵. اخبار الدوله العباسیه، تحقیق: عبد العزیز الدوری و عبد الجبار مطلبی، بیروت: دارالطلیحه، ۱۹۷۱.
۶. الارشاد، شیخ مفید، ترجمه: محمد باقر ساعدی خراسانی، تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۶.
۷. ارشاد، محمد بن مفید، قم: مکتبه بصیرتی.
۸. اصول کافی، ثقة الاسلام حکیمی، ۸ جلدی، طبع دوم، تهران: مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱هـ-ق.
۹. اعتقادات صدوق، انتشارات نهضت زنان مسلمان.
۱۰. اعلام الوری، فضل بن حسن طبرسی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

۱۱. اعلام الوری، فضل بن حسن طبرسی، چاپ سوم، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۱۲. الاعلام، خیرالدین زرکی، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۴ هـ - ق.
۱۳. اعیان الشیعہ، سید محسن امین، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۵۳ هـ - ق.
۱۴. آل بویه، علی اصغر فقیهی، تهران: انتشارات صبا، ۱۳۶۵ هـ - ش.
۱۵. الامام الصادق، مظفر محمد حسین، قم: مؤسسه النشر السلامی، ۱۴۲۱.
۱۶. الامام الصادق علیه السلام و المذاهب الاربعه، اسد حیدر، بیروت، دار الکتب العربی، چاپ سوم، ۱۳۹۰ ق.
۱۷. الامام الهادی من المحمد الی اللحد، به نقل از خطط مقریزی، محمد کاظم قزوینی معروف به علامه قزوینی.
۱۸. انوار جاویدان و تاریخ چهارده معصوم، سید مختار میر عظیمی، تهران: انتشارات پیام آزادی، ۱۳۸۴ هـ - ش.
۱۹. بحار الانوار، محمد باقر علامه مجلسی، تهران: المکتبه الاسلامیه، الطبعة الثانیه، ۱۱۰ ج، ۱۳۸۶ هـ - ش.
۲۰. البدایه و النهایه، ابن کثیر، بیروت: دار المعارف، ۱۹۷۷ م.
۲۱. پرتویی از زندگانی شش معصوم مدینه منوره، علی عطائی اصفهانی، قم، انتشارات مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
۲۲. پیشوای نهم حضرت امام محمد تقی، قم: مؤسسه در راه حق، ۱۳۶۶ هـ - ش.
۲۳. تاریخ ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ ق.

۲۴. تاریخ اسلام، ذهبی، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۱۰ هـ - ق.
۲۵. تاریخ الخلفاء، جلال الدین سیوطی، بغداد: مکتبۃ المثنی، ۱۳۸۳ هـ - ق.
۲۶. تاریخ تشیع در ایران، احمد مشکوٰه کرمانی، ۱۳۸۵ هـ - ش.
۲۷. تاریخ جهان گشا، جوینی، عطاملک بن محمد، تهران: نقش قلم، ۱۳۷۸.
۲۸. تاریخ چهارده معصوم، علامه مجلسی محمد باقر، قم: سرور، ۱۳۷۴ هـ - ش.
۲۹. تاریخ خوارزم شاهیان، خلعتبری، الهیار، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم، ۱۳۸۱ هـ - ش.
۳۰. تاریخ روضه الصفاء، میرخواند، محمد بن خاوند شاه، تهران: انتشارات اساطیر.
۳۱. تاریخ زندگانی امام جواد علیه السلام، علی رفیعی، انتشارات فیض کاشانی.
۳۲. تاریخ زندگانی امام رضا علیه السلام، علی رفیعی، انتشارات فیض کاشانی.
۳۳. تاریخ زندگانی ائمه معصومین علیه السلام، زندگی امام موسی کاظم علیه السلام، علی رفیعی، سید محمد حسینی، انتشارات مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی فیض کاشانی، ۱۳۷۴ هـ - ش.
۳۴. تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، انتشارات بدرقه جاویدان، ترجمه ابو القاسم پاینده.
۳۵. تاریخ شیعه در ایران از آغاز تا طلوع دولت صفویه، رسول جعفریان، قم: انتشارات انصاریان، ۱۳۸۵.
۳۶. تاریخ طبری، ابن جعفر محمد بن جریر طبری، بیروت، لبنان: دار التراث.
۳۷. تاریخ فخری، ابن طقطقی، محمد بن علی، وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه

۳۸. تاریخ مختصر الدول، ابن عبدی، غریفور یوس هارون، بیروت: دارالکتب العلیه، ۱۴۱۸ ق.
۳۹. تاریخ مفصل اسلام، حسین عماد زاده، انتشارات اسلام.
۴۰. تاریخ ملل و دول اسلامی، کارل بروکلیمان، مترجم، جزایری هادی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶ هـ - ش.
۴۱. تاریخ یعقوبی، ابن واضح، نجف: المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۴ هـ - ش.
۴۲. تتمه المنتهی، حاج شیخ عباس قمی، تهران: کتاب فروشی مرکزی، ۱۳۳۳ هـ - ش.
۴۳. التحقیق فی کلمات القرآن، علامه حسن مصطفوی، تهران: بنیاد ترجمه و نشر، ۱۳۶۰ هـ - ش.
۴۴. تذکره الخواص، سبط بن جوزی، نجف: منشورات المطبیه الحیدریه، ۱۳۸۳ هـ - ق.
۴۵. التفسیر، عیاشی، محمد بن مسعود، تصحیح و تعلیق حاج سید هاشم رسولی محلاتی، قم: المکتبه العلمیه، ۱۳۳۹.
۴۶. التنبیه و الاشراف، مسعودی، قاهره؛ علی بن الحسین، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۵.
۴۷. جامع التواریخ، رشید الدین فضل الله همدانی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲ هـ - ش.
۴۸. چکیده ای از تاریخ اسلام، کریم جعفر تبار، انتشارات صالحان، ۱۳۸۶ هـ - ش.
۴۹. حکومت عباسیان در پیشگاه تاریخ، معتمد خراسانی، تهران: انتشارات

هجرت، ۱۳۶۲ هـ - ش.

۵۰. الحوادث الجامعه، ابن فوطی، عبدالرزاق بن محمد، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ هـ - ش.

۵۱. حیات فکری سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، تهران: نشر علم، ۱۳۹۰ هـ - ش.

۵۲. الحیاة السیاسیة الامام الرضاعلیه السیلام، جعفر مرتضی الحسینی العاملی، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، چاپ دوم، ۱۳۶۲ هـ - ش.

۵۳. خاتم الانبیاء و ظهور اسلام، محمد اعظم بنی عباسیان بستکی، بی جا، بی تا.

۵۴. در مکتب احیاگر تشیع امام صادق علیه السلام، علی قائمی، انتشارات امید، ۱۳۷۷ هـ - ش.

۵۵. دولت عباسیان، محمد سهیل طقوش، ترجمه: حجت الله جودکی، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

۵۶. رجال شیخ طوسی، نجف: المطبعة الحیدریه.

۵۷. رجال کشی، شیخ طوسی، مشهد: دانشگاه الهیات و معارف اسلامی، ۱۳۴۸ هـ - ش.

۵۸. روایت انقلاب، جواد محدثی.

۵۹. روضة الواعظین، فتال نیشابوری، محمد بن احمدی، قم: الشریف الرضی، ۱۳۶۸ هـ - ش.

۶۰. زندگانی چهارده معصوم، ولی الله فراهانی، سعید قانع، نشر نغمه، ۱۳۸۷ هـ - ش.

۶۱. زیباترین تک بیتهای امیر ملک محمودی.

ص: ۲۵۳

۶۲. سوگنامه ی آل محمد، محمد اشتهااردی، قم:

انتشارات ناصر، ۱۳۷۵ هـ - ش.

۶۳. سیر اعلام النبلاء، ذهبی، محمد بن احمد، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۷ ق.

۶۴. سیره ی پیشوایان، مهدی پیشوایی، قم: چاپ مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۴ هـ - ش.

۶۵. شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ابن العماد احمد بن محمد حنبلی، دمشق: دار ابن کثیر، ۱۴۰۶ هـ - ق.

۶۶. الشیعه و الحاکمون، محمد جواد مغنیه، قم: انتشارات دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۳۵ هـ - ق.

۶۷. شیعه و زمامداران خودسر، محمد جواد مغنیه، ترجمه: مصطفی زمانی، مؤسسه انتشارات نبوی، چاپ اول، ۱۳۹۰ هـ - ش.

۶۸. شیعیان بغداد، محمد طاهر یعقوبی، انتشارات شیعه شناسی، ۱۳۸۵ هـ - ش.

۶۹. ضحی الاسلام، رامین راصد، مکتبه الأسره، ۱۳۷۸ هـ - ش.

۷۰. طبقات اعلام الشیعه، شیخ آقا بزرگ طهرانی، محمد حسن، قم: موسسه اسماعیلیان ۱۲۹۲ ق.

۷۱. طبقات ناصری، عثمان بن محمد، کابل:

انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۴۲ هـ - ش.

۷۲. علل الشرایع، شیخ صدوق، قم: مکتبه الطباطبایی.

۷۳. عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، بیروت: موسسه الاعلمی، ۱۴۰۴ هـ - ق.

۷۴. غرر الحکم و درر الکلم، گردآوری محمد علی انصاری قمی، ۱۳۷۸ ق.

ص: ۲۵۴

٧٥. الفخرى، محمد بن على بن طباطبا، نشر دار بيروت للطباعة و النشر.
٧٦. فرزندان آل ابى طالب، ابو الفرج على بن الحسين اصفهاني، مترجم: جواد فاضلى، تهران: علمى، ١٣٣٩ ش.
٧٧. فرق شيعه، نوبختى، حسن بن موسى، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالى، ١٣٦٢.
٧٨. الكامل فى التاريخ، ابن اثير، دار الصادر بيروت، ١٣٨٥هـ- ش.
٧٩. كشف الغمه، على بن عيسى الاربلى، تبريز: مكتبه بنى هاشمى، ١٣٨١هـ- ق.
٨٠. كفاية الاثر، ابو القاسم على بن محمد بن على خراز قمى، قم: انتشارات دليل ما، ١٤٣٠ ق.
٨١. لسان العرب، ابن منظور محمد بن مكرم، بيروت: داراحياء التراث العربى، ١٤١٦ ق.
٨٢. مآثر الانافه، قلقشندى، الطبعة الثانية، كويت: شوقى ابوخليل.
٨٣. مرآة الزمان فى تاريخ الاعيان، سبط ابن جوزى، بغداد: دارالوطنيه، ١٩٩٠م.
٨٤. مروج الذهب، مسعودى، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٩هـ- ق.
٨٥. مستدرک الوسائل، نورى، حسين بن محمد تقى، تهران: المكتبه الاسلاميه، ١٣٨٢ ق.
٨٦. مسند الامام الجواد عليه السلام، شيخ عزيز الله عطاردى، قم: المؤتمر العالمى للامام الرضا عليه السلام، ١٤١٠هـ- ق.
٨٧. مسند الامام رضا عليه السلام، شيخ الاسلام ابراهيم بن محمد حمري جوينى.
٨٨. معراج السعاده، ملا احمد نراقى، قم: موسسه انتشارات هجرت، چاپ هشتم، ١٣٨١.

۸۹. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، حسین بن محمد، سندج: آراس، ۱۳۸۹.
۹۰. مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، نجف: مکتبه الحیدریه، چاپ دوم، ۱۳۸۵ هـ - ق.
۹۱. مقالات تاریخی، رسول جعفریان، قم: نشر الهادی.
۹۲. المقالات و الفرق، اشعری قمی، سعد بن عبدالله، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ هـ - ش.
۳۲. مناقب، ابن شهر آشوب، چهار جلدی در دو جلد، قم: حوزه علمیه.
۹۴. النزاع و التخاصم، نقی الدین مقریزی، قم: انتشارات شریف رضی، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ - ق.
۹۵. نظریه الامامه، الجندی محمد علی، قاهره: مکتبه الزهراء، ۱۹۹۱ م.
۹۶. نهضت های پس از عاشورا، علی نظری منفرد، قم: انتشارات سرور، شریعت، ۱۳۸۶ هـ - ش.
۹۷. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، تحقیق: شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی، تهران: کتابفروشی الاسلامیه، ۱۳۹۵ هـ - ق.
۹۸. وفیات الاعیان، ابن خلکان، احمد بن محمد، بیروت: دارالفکر، ۱۳۹۷ ق.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

